



دولت روحانی و مردم آزادیخواه

بعد از "انتخابات"

خالد حاج محمدی

کمونیسٲ: بار دیگر نام روحانی بعنوان رئیس جمهور از صندوق انتخابات بیرون آمد. به نظر شما علیرغم نارضایتی وسیع و عمومی از وضعیت اقتصادی و استبداد حاکم بر جامعه و تمام افشاگری ها و اتهاماتی که کاندیداهای حکومت بصورت همدیگر پرت کردند، علیرغم متهم کردن همدیگر به فساد و سرکوب مردم در مقابل انظار عمومی جامعه، مهمترین فاکتوری که وی را دوباره به مسند ریاست جمهوری بازگرداند، چه بود؟

خالد حاج محمدی: چند مسئله در مشارکت مردم تاثیر زیادی داشت که به آن میپردازم. اما و قبل از پرداختن به آن لازم است به دو مسئله اشاره ای کنم.

یکی اینکه بخشی از این مردم و لاقل ۴ تا ۵ میلیونی از رای دهندگان، بورژوازی ایران و اقشار مرفه جامعه است. جمهوری اسلامی مستقل از هر جناح بندی نماینده آنها است. این بخش بسیار آگاهانه و طبقاتی در این انتخابات با هر اما و اگری شرکت کرد. این بخش از وجود جمهوری اسلامی به عنوان دولتی بورژوایی نه تنها نفع میبرد که راه ادامه حیات استثماریگرایه آن است. این بخش نه تنها شرکت کرد، بعلاوه تلاش کرد در همه زمینه ها حتی به نام احزاب و اشخاص در "اپوزیسیون"، دیگران را به شراکت در انتخابات ترغیب و متقاعد کند.

صفحه ۲

Mansoor Hekmat Week 2017

4-11 June

در بزرگداشت زندگی پربار

منصور حکمت

هفته منصور حکمت ۱۴ – ۲۱ خرداد



صفحه ۹

ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر

منصور حکمت

صفحه ۴

در این شماره می خوانید:

سه منبع و سه جزء بیماری رفرمیسم در مبارزات طبقه کارگر در ایران / مصطفی اسدپور (صفحه ۷)

بعد از انتخابات! / مظفر محمدی (صفحه ۱۰)

در حاشیه انتخابات ریاست جمهوری در کردستان / محمد فتاحی (صفحه ۱۱)

تفاوت دمکراسی با آزادی– علت سقوط آن! / محمد جعفری (صفحه ۱۲)

روحانی از کارگران معدن انتقام می گیرد! / مظفر محمدی (صفحه ۱۵)

اقتصاد بریتانیا بر سر دوراهی / ثریا شهابی (صفحه ۱۶)

۲۱۸
کمونست

ماهانه منتشر میشود ژوئن ۲۰۱۷ – فرداد ۱۳۹۶

www.hekmatist.com

ایران بعد از “ انتخابات ”

"انتخابات "ریاست جمهوری ایران پایان یافت و روحانی در میان چهار مهره اصلی و بعد از تصفیه صدها کاندید مدافع و سینه چاک کن جمهوری اسلامی، برای چهار سال دیگر در راس ماشین اجرایی حاکمیت باقی ماند. برنده ای که بر پرچم خود نه وعده های دهان پرکن بهبود و رفاه و گشایش و مشکل گشایی، که ترس از قدرتگیری" بیت امامی ها"، "تندروها "و ترس از بدتر شدن اوضاع حک کرده بود .

در دل تبلیغات انتخاباتی و جدال سران حاکمیت برای گرفتن صندلی قدرت، مردم از زبان خود آنها، شنیدند، که چگونه ثروت آن مملکت و دسترنج دهها میلیون کارکن و صاحبان جامعه، به شیوه های مختلف در خدمت مثنی انگل و سرمایه دار حاکم قرار میگیرد . کاندیداهای ریاست جمهوری این دوره و در افشاگری هایشان از یکدیگر، برای فریب مردم ایران و خصوصا برای فریب طبقه کارگر و بخش محروم جامعه و کشاندن آنها پای صندوق رای، با انگشت گذاشتن بر گوشه ای کوچک از درد و مشکلات جامعه، از بیکاری و فقر و گرانی، نبود بهداشت و درمان و خدمات عمومی، تا دزدی و تاراج اموال مملکت و تا بند و بستهای بالائینها، از زبان خود آنها، پرده از چهره شنیع حاکمین برداشت.

"انتخابات "پایان یافت و روحانی با اکثریت بالایی از همپالگی های خود برنده شد .اما بخش بزرگی از همین اکثریت، و اکثریت آنهایی که به رئیسی رای دادند، میدانند که رئیسی و روحانی و همه جناح هایشان، نماینده آنها نیستند. نتیجه این کارنوال و این مراسم از پیش معلوم بود !معلوم بود که برنده و بازنده، دو روی یک سکه باخت اکثریت محروم جامعه ایران است .

تا جایی که به مردم آزادیخواه ایران، به طبقه کارگر و زنان و جوانان این جامعه برمیگردد، جدال مردم آزادیخواه ایران با حاکمیت برای رفاه و آزادی و امنیت، جدال طبقه کارگر ایران و محرومان جامعه برای بهبود زندگی و کاهش فقر و بردگی، نه تنها جای خود باقی است، که تشدید خواهد شد .

"انتخابات "در جمهوری اسلامی در هیچ زمان و در هیچ مقطعی ابزاری برای دخالت مردم ایران در سرنوشت جامعه نبوده است .این مراسم همیشه تشریفات جابجایی اصلی ترین مهره های ضدمردمی بوده است .مراسمی که تنها و تنها متکی به اختناق کامل سیاسی، برمتن ممنوعیت همه احزاب بورژوایی و پرولتری و در دل فقدان کمترین آزادی های سیاسی مرسوم در دمکراسی های پارلمانی است .

اینکه حاکمین و اقلیت مفت خور تلاش میکنند، چنین ذهنیتی را دامن زنند، که گویا اکثریت مردم ایران، که جامعه ایران، روحانی را "انتخاب" کرده است، امروز حتی نزد سربه زیر ترین طرفداران جمهوری اسلامی هم پیشیزی ارزش ندارد.

امروز و با پایان" انتخابات "و تعیین تکلیف جدال بالایی ها، مردم ایران، زنان و جوانان آزادیخواه و طبقه کارگر ایران، با حاکمیتی طرف خواهند بود که و بدون هیچ وعده و افق رشد و گشایشی، لخت و عریان در مقابل آنها قرار گرفته است .قرار است نه خبری از کاهش بیکاری باشد و افزایش حقوق ها و رفع هیچ محرومیت و ممنوعیتی، و نه بهبودی در مطلقا هیچ عرصه ای !

مردمی که ترس و رعب سرکوب حاکمان، در ذهن آنها فرو ریخته است .حاکمیتی که رئیس دولت قدیم و جدید، و وزیر کارش را کارگران معدن آزاد شهر، با اردنگی روانه کردند. مردمی که در مقابل صف دوربینها از زبان معترضین، و به نام کاندیداتوری، شنیدند و دیدند که نامزد انتخابات اعلام کرد که میخواهد رئیس مملکت شود تا جیبهایش را پر کند، ساکت نخواهند شد !مردمی که طی کمپین های انتخابات هزاران بار روسای مملکت را مثنی دروغگو، قاتل، دزد و ضد تمدن و دشمن رفاه عمومی و آزادی و امنیت نام گذاشتند و خط

آزادی، برابری، حکومت کارگری !

ایران بعد از ...

قرمز های جمهوری اسلامی را زیر پا گذاشتند، به این مضحکه رضایت نخواهند داد !مردمی که مقام "معظم "خامنه ای، در ذهنیت و در کلام اش، در خفا و در ملا عام، سردسته شیادان و دزدان و مفسدین است، پایان این مراسم برایش تازه آغاز کار است !این صف با انتخاب روحانی به خانه ها بر نخواهند گشت .

آقای روحانی در این نبرد برهمپالگی های خود در حاکمیت پیروز شد، اما دولت او و کل حاکمیت جمهوری اسلامی در مقابل دهها میلیون کارگر و زن و جوان و اقشار محروم جامعه قرار دارند که حامل دریایی نفرت از طبقه حاکمه و دولتش، خواهان رفاه و آزادی و امنیت و خواهان پایان دزدی و چپاول و بی حقوقی هستند .

همان مردمی که اکثرا از سر احساس کاذب ناچاری و از ترس کاذب از جناحی دیگر، به روحانی رای دادند، فردای انتخابات برای گرفتن مطالبات واقعی آزادیخواهانه و برابری طلبانه شان، برای آزادی و رفاه و امنیت، یقه روحانی و دولت اش، و یقه کل دستگاه حاکمیت را خواهد

دولت روحانی و ...

مسئله دیگر عدم وجود هر نوع حق انتخابی برای مردم است. باید توجه کرد نه در این مورد و نه در بقیه موارد، مردم ایران حق انتخابی نداشتند. انتخابات پارلمانی در هیچ کجای دنیا ابزاری برای دخالت پایین جامعه نیست، بلکه ابزاری برای خریدن مشروعیت طبقه حاکم و ماندگاری بردگی برای محرومین است. در جمهوری اسلامی حتی با معیار انتخابات پارلمانی نیز فرسنگها از بقیه فاصله دارد. در میان هزاران نفر از طرفدارانشان ۴ نفر را قبول کرده اند که کاندید شوند و مردم باید در میان این چهار سرسپرده نظام به یکی رای بدهد. در جامعه ای که نه تنها کمونیستها و آزادیخواهان حق ابراز وجود ندارند که موافقین نظام هم حق تحزب، حق کاندیداتوری بی مانع را ندارند و احمدی نژاد حذف و خاتمی ممنوع تصویر و موسوی در زندان است، بحث از حق "انتخاب" مردم از شیدای سیاسی و حقه بازی فراتر است. زمانی که چنین است مردم خودبخود ذهنیت خود را از جامعه و فضا و فرهنگ حاکم میگیرد. دقالت عمومی جامعه و فرهنگ و ذهنیت حاکم بر آن را طبقه حاکم شکل میدهد و این در مورد "انتخابات" هم کاملاً صدق میکند.

مستقل از این، چند فاکتور اصلی را در شراکت مردم و رای آوردن روحانی اشاره میکنم.

اولین مسئله موفقیت کل جمهوری اسلامی در قطبی کردن فضای انتخاباتی بود. توجه داشته باشید که این دوره همه جناحهای اصلی با هر خط فاصلی بر سر یکسری مسائل اساسی توافق داشتند. مسئله برجام، کاهش قدرت و دخالت دستگهای مذهبی، عدم صادر کردن انقلاب اسلامی، تکیه بر ایرانیت در مقابل اسلامیت، کاهش ضدیت با غرب و مشخصا آمریکا و... اینها از توافقات همه است. به همین دلیل این دوره با دوره مثلا رفسنجانی و یا خاتمی و حتی احمدی نژاد متفاوت بود. لذا برای کل جمهوری اسلامی مهم بود که بتوانند فضا را قطبی و فضای سوت و کور و بی رغبتی قیل از انتخابات را میان مردم بشکنند و آنها را پای صندوق رای ببرند. این فاکتور مستقل از هر جناح بندی در دوره اخیر و با عروج ترامپ و تبلیغات جنگی آن علیه ایران و تلاش دولت او همراه با متحدین منطقه ایش مانند عربستان و اسرائیل و... برای محدود کردن دامنه نفوذ ایران در منطقه مهم بود. همه میخواهند بگویند نگاه کنید که جمهوری اسلامی ایران برای مردم قابل دفاع است و مردم ایران پشت این حکومت است. این البته همیشه صدق میکند اما این دوره و در دل تحولات منطقه و تخصامات و صیفندی دولتها، برای کل جمهوری اسلامی اهمیت ویژه ای داشت. این فاکتور کل ناسیونالیست ایرانی را پشت روحانی و در عمل پشت کل جمهوری اسلامی حتی در خارج کشور بسیج کرد.

علاوه بر این دو محور، ثبات، ترس از تشنج با آمریکا و نگه داشتن رابطه فعلی با غرب و آزادی های فردی و سیاسی و همزمان معیشت به عنوان

گرفت!

امروز بیش از پیش دیوار و سپر دفاعی جمهوری اسلامی، با همه جناحهای آن، در مقابل اکثریت محروم جامعه ایران، ترک برداشته است. مگر نه اینکه خودشان، در کمپین های انتخاباتی شان، ذره ای از لجن و چرک نظام و شخصیت های خودشان را به نمایش گذاشتند !بازی آنها با کارت "روکردن" گوشه هایی از فساد مالی و دزدی هایشان، بلند کردن صدا علیه فقر و محرومیت مردم، اشاره به کشتارهای تاریخی شان، که تماماً محصول فشار از پائین بود، فردای انتخابات، برسرشان خراب میشود. این میدان محرومین است! میدانی که حاکمیت برای بقا خود، در آن قدمی گذاشت! !در این میدان قلم پایشان توسط محرومین و محکومین خواهد شکست !

پایان" انتخابات "شروع اعلام توقع مردم ایران از زندگی انسانی، در مقابل دولت روحانی است. عریده کشی پیروزی روحانی بر رئیسی از جانب هوادانش، مستی و هورا کشیدن نان خورهای جمهوری اسلامی و دنباله های همیشه مرید و نوکر آنها در میان احزاب مختلف در پوزسیون و "پوزسیون"، برای صف آزادیخواهی در آن جامعه و برای هر انسان حق طلب و انسان دوستی، تکرار مکرر مجیزگویی مثنی دلال

مسائل جدی که مسئله دهها میلیون انسان است به عنوان جدال انتخاباتی به پیش کشیده شدند و نه تنها فضا را قطبی که توجه بخشی از مردم ناراضی را نیز به آن جلب کردند.

روحانی و جبهه پشت سر او با عوامفریبی در مورد امکان ایجاد فضای باز سیاسی، همزمان بزرگنمایی در مورد تهدیدهای ترامپ و اینکه اگر رئیسی رای بیاورد، امنیت جامعه به هم میخورد، و بازگشت تحریمها موجود است، تلاش کردند از رقیب خود پیشی بگیرند و برنده شوند که شدند. توجه کنید که کاهش فشار فرهنگی، کوتاه شدن دست ارگانهای مذهبی با پرچم تکیه بر "قانونیت" و حاشیه ای کردن نیروها و دستجات اسلامی و حزب الهی و...، در عین حال بخشی از پروژه قدیمی تر یک جناح در جمهوری اسلامی بعد از جنگ عراق برای جواب به نیاز سرمایه و دادن سیمای یک حاکمیت متعارف بورژوایی از ایران برای بازگشت و یا جلب اطمینان "جامعه جهانی" و اطمینان به وجود امنیت برای سرمایه در ایران است، که روحانی و همراهانشان بر آن کوبیدند. کاهش فشار اسلامی و نقش دسته جات حزب الهی و عریده کشی های ضد زن و خانه گردی و ...، علاوه بر فاکتور مورد بحث و نیاز به چهره جامعه ای امن برای سرمایه، چه قبل از روحانی و چه در دوره او، نتیجه فشار مردم از پائین و شکست دادن پروژه اسلامی کردن جامعه بود. چیزی که ۴ دهه است به جدالی میان مردم متمدن و با فرهنگ ایران با سیاستهای عقب مانده و قوانین اسلامی، ضد زن و مردم سالار در جریان است.

جناح مقابل هم با انگشت گذاشتن بر وجود فقر و بیکاری و محرومیت و با تکیه بر معیشت به عنوان مسئله اصلی طبقه کارگر و اقشار پایین جامعه و معرفی روحانی و دولتش به عنوان عامل افزایش فقر، تلاش کرد توجه اقشار پایین جامعه را به خود جلب کند. رئیسی و جناحش به روحانی و همراهانش باخت. اما در این فضا و با تحرکی که همگی راه انداختند او نیز توانست بخشی از ارا را کسب کند.

بهر حال بخشی از مردم ناراضی از سر نفرت از رئیسی و خطر بازگشت سپاهیان و کلا جناح مذهبی تر و خطر تحریم و بازگشت به دوره گذشته، تحت تاثیر این پروپاگاندا که گویا در مقایسه رئیسی و روحانی، با روحانی فضا برای نفس کشیدن بهتر است، به روحانی رای دادند. این مسئله در روانشناسی جامعه و مردم و از سر امکانگرایی همیشه در انتخاباتهای جهان ما یک فاکتور جدی است. مردم در دوره ای که فکر میکنند راه دیگری و یا الترناتیو قابل حصول و در دستری ندارند که قابل اتکا باشد، عموماً میان آنچه موجود است و در دسترس است، ممکن است به یکی رای بدهند. شراکت آنها در انتخابات جمهوری اسلامی الزاما به معنای قبول روحانی یا رئیسی نیست. با ارزیابی که خود دارند یکی از سر اینکه وجود روحانی در مقایسه با رئیسی فضای مستبد و خفقان را کمتر دارد و امکان عرض اندام مردم محروم بیشتر است و دیگری از سر اعتراض به چهار سال بی حقوقی اقتصادی در دولت روحانی، فکر میکند شاید رئیسی در

سیاسی و مشتی کاسبکار است که از این طریق اترتاق میکنند .

ما به عنوان کمونیستها و آزادیخواهان، ما به عنوان زنان و جوانان متمدن، و ما به عنوان طبقه کارگر ایران و صاحبان واقعی آن جامعه، کسانی که برای آزادی و رفاه و امنیت هرگز "دل در گرو" این نمایشات مضحک نیسته اند، پایان جدال دشمنانمان برای تعیین تکلیف قدرت در بالا، تازه شروع جدال ما با کل این صف برای بهبود زندگی است .

ما تاریخ حاکمیت کل این صف، تاریخ جنایت و توحش همه آنها ، و تاریخ جدال بی رحمانه کل این نیرو، نیرویی که نماینده اقلیتی مفت خور در مقابل طبقه کارگر و دهها میلیون انسان حق طلب در ایران است، را نزدیک به چهار دهه است تجربه میکنیم .

روحانی یا رئیسی، اصلاح طلب و اصول گرا، میانه رو یا سبز یا سیاه و بنفش، همراه با حواریون همیشه در صحنه آنها، حامیان شان در حکومت یا به نام" اپوزیسیون"، برای ما سران و احزاب یک صف دشمن، یک صف سرمایه در مقابل توقعات انسانی مردم محروم ایران اند !

جدال ما علیه این حاکمیت و تلاش ما برای بستن

مقایسه با روحانی کمتر به معیشت تعرض کند، به او رای میدهد.

کمونیست: تصور کنید رئیسی از صندوق رای بیرون میامد؛ اوضاع چه تفاوتی میکرد؟

خالد حاج محمدی : در مهمترین و پایه ای ترین ابعاد سیاسی-اقتصادی و اجتماعی زندگی مردم تغییر اساسی نمیکرد. چرخش دوره روحانی چرخشی بود که بخش اعظم هیئت حاکمه ایران و بورژوازی ایران به آن نیاز داشت و بر سر آن توافق داشت و به همین دلیل مهر تائید "آقا" را هم خورد. تفاوت رئیسی و روحانی بر خلاف تبلیغات طرفین تا جایی که به زندگی طبقه کارگر، به حق زن و به مشکلات جوانان و اقشار پایین جامعه برگردد، میکروسکوپی است. رئیسی و روحانی هر دو نمایندگان دو جریان بورژوایی در حاکمیت اند که در کل تاریخ جمهوری اسلامی در پستهای کلیدی نقش داشته اند. تفاوتهای این دو جناح اگر در دوره ای زیاد بود، اکنون خیلی کمتر است. اکنون کسی از صدور انقلاب اسلامی نمیگوید، کسی از لزوم دشمنی با غرب نمیگوید، بحثی از اقتصاد دولتی یا آزاد در میان نیست، کسی آمریکا را شیطان بزرگ نام نمیگذارد، همه سر پایان این دوران و این پرچمها توافق دارند. به این اعتبار دیگر رئیسی یا روحانی مشخصه جمهوری اسلامی را تعیین نمیکند. اینها دیگر به گذشته تعلق دارند. رابطه با غرب و پاک کردن دیورها از اشعار ضد امریکایی را شخص ولی فقیه امضا کرده است. بعلاوه نه دشمنی آن زمان با آمریکا و نه توافق دوره اخیر آنها مطلقاً هیچکدام از سر منافع طبقه کارگر و محرومین جامعه چه در ایران و چه در آمریکا نیست. امروز با فرض محال حتی اگر بخواهند به گذشته دوره خمینی و حتی به یک دهه گذشته برگردند ممکن نیست، زیرا بورژوازی ایران از زوایه منفعت مادی و تامین جامعه ای امن برای کارکرد سرمایه و امنیت آن در مقابلشان می ایستد.

خود این آدمها مستقل از هر تاریخی که داشته اند همراه رفقایشان صاحبان سرمایه در این جامعه و نمایندگان صالح بورژوازی ایرانند. بعلاوه برگشت به این مسیر را هر جناحی حتی اگر بخواهد برود، با موج وسیع مخالفت جامعه طرفی انجام میشود و حاشیه ای خواهد شد، جامعه اینرا نمیپذیرد. آنها چهار دهه با مقابله جدی و جدال بخش بزرگی از مردم ایران، از زنان و جوانان و... در مقابل قوانین اسلامی و ارتجاعی طرف بوده اند و از نظر ایندولوژی مجبور به عقب نشینی شده اند.

توافق با غرب در دوره روحانی اتفاق افتاد و اما احمدی نژاد هم با آن مشکلی نداشت و تلاش میکرد این اتفاق به نام او و در دوره او صورت بگیرد. اگر رئیسی هم می آمد آنرا ادامه میداد، چون به آن نیاز دارند. اینکه رئیسی می آمد حتما جنگ میشد و یا رابطه با غرب خراب میشد، مستقل از تفاوت واقعی آنها تبلیغات جناحی علیه دیگری برای ترساندن مردم از رقیب و خریدن رای آنها است نه واقعیت عینی. رئیسی و روحانی هر دو نماینده دو جناح در جمهوری اسلامی

کمونیست ۲۱۸

صفی محکم و متحد، جهت پایان دادن به بردگی و برای تامین رفاه و آزادی و امنیت، برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و استقرار جامعه ای سوسیالیستی، یک لحظه تعطیل بردار نیست.

حزب حکمتیست(خط رسمی) در کنار همه کمونیستهای جامعه ایران، در کنار و همراه با همه آزادیخواهان، همه زنان و جوانان برابری طلب و همراه با طبقه کارگر ایران، برای پایان دادن به کل این حاکمیت و برای استقرار جامعه ای آزاد و برابر میکوشد .

ما مردم آزادیخواه ایران را به مبارزه ای بی امان برای کنار زدن جمهوری اسلامی به عنوان شرط اولیه هر نوع رفاه و آزادی و امنیتی، فرامیخوانیم.

زننده باد آزادی و برابری

زننده باد حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری-حکمتیست (خط رسمی)اول خرداد ۱۳۹۶(۲۲ مه ۲۰۱۷)

هستند که هر کدام طیفی از سرمایه داران ایران را پشت سر دارند.

کمونیست: "اصلاح طلبان" درون حکومتی و برون حکومتی می گویند: "اردیبهشت ۹۶ امتداد خرداد ۷۶ است"؛ ادامه راهی است که مردم ۲۰ سال قبل و در دوم خرداد آغاز کردند". می گویند: مردم فهمیده اند که باید از خواسته های تحقق ناپذیر اجتناب کرد و به سوی خردگرایی گام برداشت و به جای پیگیری مطالبات رادیکال، در جستجوی احقاق خواسته های حداقلی اما واقع گرایانه بود"؛ نظر شما در این مورد چیست؟

خالد حاج محمدی: اصلی ترین خصیت این "تز خردگرایی" راضی نگاه داشتن مردم به حداقلی از خواسته هایشان و تن دادن جامعه به حاکمیت جمهوری اسلامی است. به استیصال کشاندن مردم، تنوریزه کردن در بن بست قرار گرفتن آنها به نام "خردگرایی"، تلاش برای رضایت دادن کارگر و مردم محروم به جمهوری اسلامی، تلاش برای آشتی دادن زنان آزادیخواه با جناح خودشان، تبلیغ مضحکه انتخابات به نام انتخاب واقعی مردم و در یک کلام پادویی جمهوری اسلامی، شغل نه چندان شریف منتقدین خودی جمهوری اسلامی از اصلاح طلب درون حکومتی تا سازمان اکثریت و حزب توده است. نیروهایی که میدانند هست و نیست شان به ادامه حیات جمهوری اسلامی گره خورده است. انتظار بیشتری نمیشد از این جریانات که تاریخا رسالت ترمز زدن بر اعتراضات رادیکال و دفاع از جمهوری اسلامی را دارند، داشت.

طبیعی است اصلاح طلبان حکومتی و برون حکومتی که زیر عبای روحانی چمپاته زده اند و دور روحانی جمع شده اند، از برد روحانی خوشحال باشند. اما دم جنباندن آنها و "اقتخارات" آنها به نام "خردگرایی" مردم و انتخاب مردم نه در سال ۷۶ و نه امروز ربطی به واقعیت جامعه ایران و انتخاب مردم ایران ندارد. آنها نه قبل از ۷۶ و نه بعد از ۷۶ و نه در چهار سال گذشته دولت روحانی برای مردم ایران جز ادامه بردگی و فقر و محرومیت، ارمغانی نیاورده اند. پیروزی و عدم پیروزی آنها در مقابل همپالگی های خود در میان اصول گرایان ربطی به شکست یا پیروزی مردم آزادیخواه ایران ندارد. این جریانات بهتر از هر کسی میدانند که نه خاتمی انتخاب مردم ایران بود و نه روحانی. هراس این جریانات از رشد رادیکالیسم و "خواسته ها تحقق ناپذیر" مردم واقعی است. اینها میدانند اگر در جامعه ایران فقط یک ماه حق آزادی تبلیغات به احزاب سیاسی و از جمله کمونیستها داده میشد، اگر همه شخصیتهای معتبر و شرافتمند آن جامعه از رهبر کارگری تا جوان آزاد اندیش و زن متمدن و حق طلب حق داشتند کاندید میشدند و حق داشتند مثل جناب روحانی، رئیسی و بقیه تبلیغات میکردند بدون اینکه از ترور و سر به نیست کردن خود بترسند، نه فقط خاتمی و روحانی از صندوق رای بیرون نمی آمدند که کل موجودیت جمهوری اسلامی با خطر نابودی روبرو میشد. حتما اگر خلخالی و لاجوردی و هر جلد دیگری

دولت روحانی و ...

را می آوردند ممکن بود مردم از ترس آنها و با ذهنیتی که از آنها دارند و جنایاتی که آنها مجری انجامش بوده اند، رئیسی هم در مقابلشان رای بیشتری از روحانی می آورد. اما اگر کسی اینرا آزاد اندیشی و محبوبیت رئیسی قلمداد میکرد حتما به اندازه خود رئیسی و بقیه حتی نزد رای دهندگان، حقه باز و فریبکار بود.

نقش این جریانات در ترساندن مردم از تحرک رادیکال و مطالبات رادیکال و ترمز زدن بر آن هر چند امر جدیدی نیست اما قابل فهم است. اینها تکرار مکررات هر حاکمیت بورژوایی و مستبد از هیتلر و پینوشه تا تاجر و بلر و بوش پدر و پسر و ترامپ تا روحانی و احمدی نژاد و غیره است. اینها هم روزهای قیام ایران را به یاد دارند و هم روزهای پاشیدن خون به چهره آن انقلاب و ۳۰ خرداد ۶۰ و کشتار صد هزار نفره از مخالفین برای شکست آن انقلاب و اعمال حاکمیت خود. چه آن بخش از این جریان که در آن زمان در میان خط امامی ها ریش و پشم دار در دادگاه و زندان و کوچه و خیابان مشغول شکنجه و اعدام یا قمه چرخانی و اسید پاشی بودند، و چه آنهایی که زیر عیای امام "ضدامریالیست" برای شناسایی فعالین کمونیست و رهبران کارگری و آزادیخواه جان فشانی میکردند، هر دو میدانند عروج کمونیسم و رادیکالیسم چه خطرانی برای کل آنها دارد. هر دو میدانند که عروج آزادیخواهی در آن جامعه چه رنسانسی میتواند بر پا کند و چگونه نه تنها جمهوری اسلامی بلکه کل این صف و افکار عقب مانده و ضد زن و شرقی اسلامی آنها را به زیاله دادن تاریخ می ریزد. مسئله آنها تحمیل سرسوزنی رفاه و آزادی نیست، آنها اعتبار کمونیسم در ایران و زمینه های جدی و همه جانبه آنرا میشناسند. آنها میدانند ایران یکی از کانونهای جدی "خطر" عروج طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه برای بورژوازی ایران است. آنها میدانند رای مردم به هر میزان هم شراکت کرده باشند، در ۲۴ ساعت عوض میشود، از عروج آزادیخواهی و گرویدن فوری بخش بزرگی از رای دهندگان امروز به روحانی یا رئیسی به جنبش آزادیخواهی، هراس دارند و این هراس هم واقعی است و هم قابل درک.

اما اینها شعور مردم آزادیخواه ایران را دست کم گرفته اند. شعور سیاسی جامعه و عقل سلیم هر کسی که از آخور جمهوری اسلامی نخورد و ریگی در کفش نداشته باشد، هر کس که حقه بازی و شبادی سیاسی و کلاهبرداری بخشی اساسی از سیاستش نباشد، حکم میکند بپذیرد که: هیچ حاکمیت مستبّدی با خواش و تمنا کنار نمیرود و آزادیخواهی گام به گام و قطره چکانی راهی برای سد کردن و اخته کردن هر نوع آزادیخواهی است. اینها دارند شغل خود و وظیفه خود را در قالب سیاست به جامعه میفروшند، و حتما ما و مردم ایران هم فراموش نمیکنیم.

اینکه در جامعه ای مثل ایران همه امکانات و رسانه و پول و کل قدرت در دست اقلیتی مفت خور است، که دلسوزترین دلسوزان و خادمین نظام هم حق کاندید شدن ندارند، که بخشی از مدافعان و مداحان چند دهه حاکمیت را هم فراری داده اند، و ۴ نفر از مخلصین نظام از میان هزاران نفر به عنوان کاندید پذیرفته شده اند و یکی از آنها روحانی است که بر رفقایاش پیروز شده است، و عده ای این را "انتخابات" و روحانی را "منتخب" مردم نام گذاشته اند، از شبادی سیاسی هم فراتر است.

بعلاوه حتی در حاکمیت جمهوری اسلامی، با هزار و یک دلیل که اشاره شد، با همه تبلیغات وسیع و خرج پول آن مملکت و با دهها هزار مستخدم از تیپ همینا برای بستن چشم مردم ایران، با بی بی سی و دهها رسانه بزرگ و عظیم، اگر مردم شرکت کرده باشند و به هر دلیل به روحانی رای داده باشند، چرا انتظار میروود که انسان کمونیست و آزادیخواه، چرا کارگر و زن و جوان متمدن آن جامعه، در مقابل مشتی شرلااتان سیاسی باید مرعوب شود. "رای" مردم آلمان به هیتلر، مردم ایران به خمینی، مردم انگلستان به تاجر و مردم آمریکا به ترامپ، چند روز دوام می آورد و میلیغین آنها چند روز توانسته اند با سیلی صورت خود را سرخ و ندای پیروزی سر دهند؟ چند صد میلیون انسان در مرگ هیتلر و خمینی و تاجر حتی از میان "رای" دهندگان دیروزشان به رقص و پایکوبی پرداختند؟ خیابانهای لندن در مرگ تاجر به محل موسیقی و جشن و پایکوبی و تجمع تبدیل شد. آرا

و افکار مردم را طبقه حاکم میسازد و اما با وزیدن کوچکترین نسیم عدالتخواهی هوا عوض خواهد شد و افکار طبقه حاکم دود و به هوا خواهد رفت .نگرانی مدافعان همیشه در صحنه اصلاح طلب همین است.

اگر کسی نماینده کارگر و محرومین جامعه است و حرف دل آنها را میزند، کارگران معدن گلستان اند که با اردنگی روحانی و وزیر کارش را درست در آستانه انتخابات فراری دادند. حال تصور کنید فضای باز و آزادی بود و ترس از زندان و اخراج در کار نبود، و نان کسی گرو آزادی اش نبود، نه تنها روحانی که همین اصلاح طلبان حتی "بیرون حکومتی" جسارت میکردند با این پرروی از روحانی، از "اصلاح طلبی" در جمهوری اسلامی و از خطر حق طلبی و زیاده خواهی کارگر و زن و جوان و بخش محروم جامعه حرف بزنند؟ با همه اینها از میکروفونهای همین به اصلاح "انتخابات " مدافعان نظام، سخنان زن و جوان و بخش معترض جامعه شنیدیده شد. شنیدیه شد که کاندیدها در رقابت با هم تنها گوشه ای از فساد و دزدی و حقه بازی و حق کشی همدیگر را نشان دادند و هر کدام از اینها برای محاکمه همه آنها به جرم توحش و فساد و کشتن و جنایت و ترور، پرونده ای قطور خواهد بود. نیروها و شخصیتهای مدافع آنها که جسارت کرده اند و علیه "اضافه" خواهی مردم پا پیش میگذارند جز مشتی دلال سیاسی و شریک دزد نمیتوان نامی دیگر برایشان گذاشت.

کمونیست: جمهوری اسلامی و مشخصا دولت اعتدال روحانی بعد از این انتخابات، با چه ویژگی تداعی می شود و تفاوت آن با دوره گذشته در چیست؟

خالد حاج محمدی: فکر میکنم دولت روحانی نسبت به دوره گذشته علیرغم "انتخاب" دوباره او، در موقعیت نه تنها بهتری نیست که شکننده تر است.

روحانی دور گذشته با کارت توافق با غرب و پایان تحریم اقتصادی، آزاد سازی سرمایه و جلب سرمایه خارجی و رشد اقتصادی و اشتغال سر کار آمد. چهار سال گذشته، بخش بزرگی از سرمایه های آزاد شدند، جنگ با غرب جز این اواخر که ترامپ عروج کرد، پایان یافت، برجام با هر کش و قوسی به سرانجام رسید و اما وضع معیشتی مردم بهبود پیدا نکرد. بیکاری و بیحقوقی افزایش یافت. "انتخاب" او در مقابل رئیسی هیچ برگ برنده ای به معنای طرفداری از او از جانب مردم جان به لب رسیده نیست. دوره انتظار و امید به جلب سرمایه و توافق با غرب پایان یافت. امروز نه روحانی و نه هیچ عنصر و فرد و جناحی در حاکمیت جوابی و آلترناتیو و افق دیگری در جواب به هیچ یک از مطالبات مردم ایران و آینده جامعه و حل معضل اقتصاد و رفاه و امنیت و آزادی ندارد.

در این چهارسال معلوم شد قول جلب سرمایه بزرگ و تکنولوژی پیشرفته و به روز کردن زیرساختهای اقتصادی و ... در خاورمیانه پر از جنگ و ناامن ناممکن است . حتی اگر این اتفاق می افتاد به معنای بهبود زندگی و رفع بیکاری، افزایش دستمز، طب رایگان ، تحصیل رایگان، اتمام ترور و زندان و پرونده سازی برای مخالفین و پایان پدیده هایی مانند کودکان کار، بردگان جنسی، کارتن خوابی و هزار و یک مشکل بزرگ دیگر نبود.

دولت روحانی با مشکلات جدی روبرو است. جامعه ایران مثل دوره خمینی و حتی دوره قبل از خاتمی نیست. مردم ایران توقع بالایی از خود و زندگی دارند. همین توقع بالا و فضای جامعه روحانی و بقیه را مجبور کرد که در رقابتهای انتخاباتی روی حقوق مدنی و سیاسی مردم و معیشت انگشت بگذارند. حالا که دوباره سر کار آمده دیگر نمیتواند اینها را به چهار سال دیگر موکول کند. مردم ایران و خصوصا طبقه کارگر ایران، زنان و جوانان و اقشار محروم امروز جواب میخواهند و این را روحانی از هر کس دیگری بهتر میداند و پیام کارگران معدن را دریافت کرد.

روحانی و کل جمهوری اسلامی با دورانی دیگر و توقعاتی دیگر از جانب بخش بزرگی از جامعه حتی در میان کسانی که رای دادند طرف هستند که ظرفیت و توان پاسخگویی به آنها را ندارند.

کمونیست: در اطلاعیه حزب به "ترک برداشتن سپر دفاعی جمهوری اسلامی"، به اینکه "پایان انتخابات " شروع اعلام توقع مردم ایران از زندگی انسانی، در مقابل دولت روحانی است" اشاره شده است. سپر اوضاع را چگونه ارزیابی میکنید؟

خالد حاج محمدی: مردم ایران از زبان خود آنها در جللهای انتخاباتی شنیدند که همه حاکمین از روحانی و رئیسی تا بقیه، مشتی دزد، فاسد، توطئه گر و صاحب پرونده هایی جنایی، دروغگویی، فریبکاری و حقه بازی اند. اینها را کسانی گفته اند که جمهوری اسلامی روی شانه های آنها ساخته شده و در پستهای کلیدی نظام خدمت کرده اند و همدیگر را میشناسند. پرت کردن اتهام علیه همدیگر و خاطی دانستن همدیگر، دلیل بر بیداری وجدان خفته کسی نیست. آنها در راس ماشین کشتار، در راس زندان، مراکز تروریستی و سپاه و اطلاعات و در راس ماشین پول شویی و استثمار برده وار طبقه کارگر و زن و محرومان هستند. اینها سازماندهندگان جنایت علیه بشریت، علیه مردم محروم ایرانند. وقتی خودشان اینها را میگویند، توهمی اگر باشد در میان خوشباورترینها هم باوری به آنها باقی نمی ماند. بیان این مسائل از زبان روسای مملکت از روی نفهمی و سهو نیست، روح پاکی در جسم خبیث آقای روحانی و رئیسی و بقیه دمیده نشده است. بلکه اینها بیان عمق نفرت پایین از بالا است. کسی که اینها را نشانه حسن نیت روحانی و رئیسی و بیت رهبری و ... میداند و از مردم طلب کف زدن برای آنها را دارد اگر شیاد و مواجب بگیر آنها نباشد، نفهم و نادان است.

لذا با این "انتخابات" نفرت از حاکمین کاهش نیافته است بلکه افزایش یافته است. توجه کنید، کسانی که برای داشتن یک اطلاعیه در مخالفت با جمهوری اسلامی صدها انسان شریف را اعدام کرده اند و امروز تلاش میکنند، خود را صاحب آن تاریخ نکنند و به مردم میگویند، افسار دستجات تروریستی و اسلامی را خواهیم کشید، افسار دزدان و کلاهبرداران مالی و سیاسی را خواهیم کشید. میگویند در زندگیتان دخالت نمیکنیم، میگویند ما علیه چهار درصدی های حاکم و صاحب پول و سرمایه هستیم. میگویند جوانان، زنان، کارگران و محرومین و... حق دارند. مستقل از هر ادعایی که ما کمونیستها میکنیم، همینها برای بزیر کشیدن همه آنها، اگر سرکوب و استبداد و چند صد هزار نیروی مسلح و... را کنار بگذارید کافی است. این پدیده معنایی جز بی ارزشی خود اینها نزد اکثریت مردم ایران ندارد. این فشار جنبش عظیم عدالتخواهی در پایین جامعه است که بالا هم مجبور شده به کارگر و محرومین جامعه قسم بخورد. میدانم میخواند فریب بدهند اما کوبیدن روی اینها یعنی یک نگرانی عمیق از پایین.

روحانی بر طبل حقوق سیاسی مردم، عدم دخالت در زندگی مردم، عدم پرونده سازی و...، در دل تبلیغات انتخاباتی اصرار میکند و دیگری بر بی حقوقی مردم و فقر و دولت به عنوان عامل این وضع و نماینده بالا شهری ها. وقتی بالا چنین میگوید و وقتی بالا خودشان در جدال برای سهم در قدرت و ثروت چنین همدیگر را عریان و لخت در مقابل جامعه قرار میدهند تا مردم را بکشانند به رای دادن، مردم محروم فردا برای هیچ یک تره خرد نمیکند.

روحانی مدعی است اقتصاد ایران رشد ۸ درصدی داشته! خوب فردا میتواند جواب کارگر نفت، گاز، پتروشیمی، بافق، معدن آزاد شهر، ماشین سازی، برق و.. و کارگر بیکار و بازنشنگان را بدهد و بگوید پول نیست؟ میتواند رو به دهها میلیون کارگر و خانواده های آنها بگوید، حقوق معوقه و اخراج و بی درمانی و فقر را باید تحمل کنید؟ فردا قوه قضائیه و دسته جات جانی و اوباش اسید پاش و اطلاعاتی میتواند بدون دلیل روشن حکم دادگاه، بقه زن در خیابان، جوان در دانشگاه و محله را بگیرند و رهبر و فعال کارگری را به جرم اعتراض به فقر، دستمزد پایین، اخراج و عدم امکانات ایمنی محیط کار و... بازداشت کنند و رفقایشان از ترس سخن نگویند؟ این ممکن نیست! زبان کارگر و معترض آن جامعه درازتر است، میگویند خوندان گفتید پول هست، خوندان گفتید اسید پاشی و دخالت در زندگی مردم جرم است. به این معنا شکاف در دیوار جمهوری اسلامی بازتر و عمیقتر شده است.

هم ما و هم مردم ایران میدانیم که هم سرکوب باقی است و هم ترور و هم اختناق و بی حقوقی.

۳

بدون اینها جمهوری اسلامی یک روز دوام نمی آورد. اینرا طبقه کارگر ایران و مردم آزادیخواه آن جامعه میدانند. حاکمیت اقلیتی پولدار و صاحب سرمایه بدون یک ماشین عظیم ترور و کشتار و زندان و نیروی تا دندان مسلح همراه با همه رسانه و دادگاه و ... ممکن نیست. اما رابطه جامعه با آنها مثل گذشته نمی ماند و زبان کارگر و زن و جوان در مقابل آنها درازتر و تیزتر خواهد بود.

از این نظر فکر میکنم ما دوره آینده با یک فضای سکوت و بی تفاوتی طرف نخواهیم بود. مردم مرعوب نشده اند و توقع آنها بالاتر از گذشته است. بقیه ماجرا و تغییر جدی در توازن نابرابر کنونی، بستگی به نقش کمونیستها و رهبران هوشیار کارگری، زن و جوان آزادیخواه و درجه اتحاد و هوشیاری آنها دارد. مردم ناراضی و متنفّر از حاکمیت، خودبخود منشا تغییر و بهبودی نخواهد بود، مگر اینکه سازمان یابند، متحد شوند، و اهرمهای دخالت خود در سرنوشت جامعه را مستقل از حاکمین و در مقابل آنها بسازند و پیش ببروند. این ممکن است و شرایط و زمینه آن موجود است.

کمونیست: از نظر شما مهمترین عوامل و فاکتورهایی که بتواند نارضایتی عمومی و اعتراضات و نفرت عمیق مردم از جمهوری اسلامی را به سمت یک جنبش اعتراضی متشکل، قوی و با خواستهای روشن و رادیکال ببرد، چیست؟

خالد حاج محمدی: اشاره کردم که نفس نارضایتی مردم مثبت است، اما این نارضایتی تا زمانی که به نیروی تحرک یافته و مدعی و در میدانهای اصلی نبرد طبقاتی تبدیل نشود، تا زمانی که سازمان نیابد، تا زمانی که حول یکسری مطالبات اساسی مانند افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، حق زن، آزادیهای سیاسی و امنیت و... به تحرک در نیاید، خود بخود تحولی انجام نمیگیرد.

کار ما به عنوان کمونیست بسیج و سازماندهی کارگران ایران، آزادیخواهان ایران، زنان و جوانان برابری طلب، برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. کار ما کمونیستها، ما حزب حکمتیست، سازماندهی جنبش خودمان، یک جنبش بزرگ سیاسی برای ساقط کردن کل جمهوری اسلامی و انقلاب کارگری است.

امروز اولین قدمها اتحاد در صفوف خود کمونیستهای طبقه کارگر، متشکل شدن و تحزب یافتن هوشیارترین و بانفوذترین آنها حول یک افق سوسیالیستی و آزادیخواهانه است.

طبقه کارگر و محرومان جامعه دنیایی نفرت از حاکمیت دارند، دنیایی مطالبات تامین نشده و انباشته شده دارند. زبان آنها در مقابل حاکمیت درازتر است، مدعی ترند. متحد شدن و سازمان یافتن آنها ابزار دخالت و تامین زندگی بهتری است. در دل هر اعتراضی باید تلاش کرد صفی از رهبران و بهترینها و بانفوذترینها به هم نزدیک شوند و متحد شوند. باید ریشه ها انشقاق و تقسیم بندی های مختلف از ملی و مذهبی و قومی و ... را در میان طبقه کارگر خشکاند و همسرنوشتی و هم منفعتی را تقویت کرد.

باید تلاش کنیم جهان بینی خود را در میان کارگران و مردم آزادیخواه ایران اشاعه دهیم. باور و عقاید حاکم بر جامعه را طبقات حاکم شکل میدهند و میسازند. تقابل سیاسی با آن از ناسیونالیسم و عقب ماندگی فرهنگی و تحقیر و بی حقوقی زن و.. تا دفاع از مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته ای و تا انقلاب کارگری و ممکن بودن آن به عنوان تنها راه نجات واقعی بشریت، کاری است که اتفاقا در این دوره زمینه های واقعی آن موجود است. باید این زمینه را تقویت کرد.

بعلاوه متشکل شدن کارگران کمونیست، زنان برابری طلب و مردم محروم در این حزب کمونیستی، بعنوان ماگزیمالیستهای رادیکال، برابری طلب و آزادیخواه، که به چیزی کمتر از آزادی و برابری در همه ابعاد زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رضایت نمیدهد، ضامن نه فقط گسترش مبارزات رادیکال امروز که آینده ای بهتر، مرفه، امن، آزاد و سعادتمند است. حزب حکمتیست(خط رسمی) ابزار دخالت این صف و به همه این صف تعلق دارد.

ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر

بررسی تجربه ایران

منصور حکمت

مقدمه کمونیست:
نوشته "ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر" نوشته ای از منصور حکمت است که در سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) به زبان انگلیسی به رشته تحریر در آمده است. این نوشته مختصری در مورد چپ ایران و احزاب و سازمانهای آن و جایگاه و پایه های فکری و سیاسی و تئوری آنها را در بردارد. همزمان سیر سیر بن بست سیاسی و تئوریک و اضمحلال آنها خصوصا در دوره انقلاب ایران، تأثیر انقلاب ۵۷ و عروج طبقه کارگر در بن بست این سازمانها، سیر عروج اتحاد مبارزان کمونیست و همزمان تشکیل حزب کمونیست ایران نقش آنها در این دوره تاریخی در فاصله کوتاه ۵۷ تا تشکیل حزب و تحولات بزرگ در چپ ایران را در بردارد. این نوشته خصوصا برای نسل جوان کمونیست در ایران و آشنایی آنها با تحولات چپ ایران ارزشمند است. به همین دلیل و در مناسبت هفته حکمت ، در گرامیداشت این کمونیست بزرگ آنرا در کمونیست ماهانه منتشر کرده و خواندن آنرا به همه کمونیستها، خصوصا نسل جوان کمونیست توصیه میکنم.

حیرت آور است که در غرب، حتی در بین سوسیالیستها، در مورد تاریخ معاصر وضعیت چپ ایران آنقدر کم اطلاعات دارند. هر کمونیست ایرانی که بخشی از تجربه غنی سیاسی دهساله گذشته بوده، از نوع تفسیرهایی که هر از گاهی در ژورنالهای "با کیفیت" چپ در غرب در مورد ایران و چپ ایران منتشر میشود، دلسرد میشود. آنچه در این نوع نشریات در غرب میبینیم نه تنها تحلیلهای سطحی بلکه تحریف زمخت واقعیتهاست. این فاجعه است، نه فقط به این خاطر که روایتی تحریف شده از یک تاریخ زنده میدهد، بلکه بیشتر به این دلیل که درجه بینقلاوتی سیاسی و سطح نازل تئوریک سوسیالیستهای غربی وقتی که وظیفه تحلیل موضوعات مبارزه طبقاتی خارج از مرزهای دنیای پیشرفته سرمایه‌داری بمیان میآید، را به نمایش میگذارد.

بنظر میآید که نقد معینی از کمونیسم در محافل مارکسیستی روشنفکری در غرب رایج شده است [۱]. [برخی تنها به عنوان عناصر و اصول این نقد مداوما تکرار میشوند. اولاً، یک "مشاهده"

وجود دارد که کمونیسم در ایران در سالهای اخیر، بخصوص بعد از ژوئن ۱۹۸۱ (سی خرداد ۱۳۶۰) و سرکوب وسیعی که سراسر کشور را فرا گرفت، شکست فاحشی خورده است. اکنون وظیفه اصلی، "جمع‌بندی" تجربه دهساله ، بررسی "اشتباهات" کمونیستهای ایرانی و "آماده شدن" برای گشایش تاریخی آینده است. ثانیاً، این تصور که ناتوانی و یا بی‌رغبتی دگماتیستی چپ ایرانی به اتحاد و ایجاد یک ائتلاف وسیع از نیروهای "مترقی" جامعه ایران در مقابله با تهاجم ارتجاع اسلامی، نه فقط موجب باصطلاح زوال چپ شد بلکه بخشا مسئول شرایط دهشتباری است که مردم ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی تجربه کردند. ثالثاً، به ما یادآور میشوند که ایدئولوژی و پراتیک چپ ایران چه اندک تحت تأثیر دمکراسی چه به عنوان یک مفهوم و یک بینش، و چه به عنوان یک هدف سیاسی بود و این که چگونه دمکراسی مقهور "ضد امپریالیسم" غالب بر آگاهی سیاسی و اولویتهای برنامه‌ای و عملی سازمانهای چپ بود، و چگونه این آگاهی ناقص، به رژیم اسلامی امکان سوء استفاده و دست‌اندازی داد.

چیز تازه‌ای در این نقد طرح شده موجود نیست. این در واقع صرفاً خلاصه مجدد مواضع بخش معینی از چپ ایران است. موضوعی که طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ طرح شدند، مورد جدل قرار گرفتند و عمدتاً رد شدند. این صدای چپ لیبرال و سادهنگر ایرانی است که بطور فزاینده‌ای اکنون در ژورنالهای مارکسیستی در غرب به عنوان ملاحظات و درسهایی در مورد کمونیسم معاصر ایران پژواک مییابند. بنابراین، تعجب آور نیست که چنین تاریخ نگاری‌ای تجربه ایران



را به عنوان یک شکست جمع‌بندی کند و پروسه برجسته تکامل و تحولی که کمونیسم از انقلاب ۱۹۷۹ ازسر گذرانده را نادیده بگیرد.

روایت مارکسیستی از تاریخ معاصر کمونیسم ایرانی هنوز نوشته نشده است. موضوعات آن بسیار متنوع و پیچیده‌اند. اینجا من خود را به بحث چند مسأله خاص محدود میکنم. اول، صفات مشخصه ایدئولوژیک و اجتماعی چپ در آستانه انقلاب. دوم، بحران چپ رادیکال. و دست آخر ساختارهای ایدئولوژیک و سازمانی چپ ایران و بخصوص شکلگیری یک جریان کمونیسم کارگری انقلابی .

چپ رادیکال ایرانی: سوسیالیسم یا ناسیونالیسم؟
چپ ایران در دوران پس از جنگ جهانی دوم، از حزب توده سالهای دهه ۱۹۴۰ تا پوپولیستهای ۱۹۷۰ را باید در متن دو پروسه تاریخی بررسی کرد: اول، شکلگیری باصطلاح جنبش کمونیستی بین‌المللی، و دوم، تکامل تاریخی اپوزیسیون بورژوا- ناسیونالیستی ایران. چپ ایران از ۱۹۴۱ تا ۱۹۸۱ محصول مشترک این دو تاریخ بود، در هر مقطع، بر منطق مشترک درونی این دو پروسه یعنی تبدیل کردن سوسیالیسم بمثابه یک تئوری و سنت سیاسی به پرچم ناسیونال رفرمیسم، تأکید میگذاشت.

پری آندرسون در اثر خود ملاحظاتِ بر مارکسیسم غربی، اشاره میکند که "جدابی ساختاری" تئوری مارکسیسم از "عمل سیاسی"، بتدریج طی سالهای ۱۹۳۰ متحقق شد و به خصلت مشخصه اصلی مارکسیسم غربی بعنوان یک سنت تبدیل شد. البته پری آندرسون، در بخش عمده اثرش، اساساً به محتوای طبقاتی واقعی تئوری و ماهیت طبقاتی عمل سیاسی‌ای که مادی اجتماعی تئوری کمونیسم را شکل میدهد، غیرانتقادی باقی میماند - نگرشی که علت شیفتگی او نسبت به رویدادهای مه تا ژوئن ۱۹۶۸ در پاریس و نظرش در این باره بعنوان یک نقطه عطف تاریخی را توضیح میدهد. ***در واقع گسیختگی بسیار ریشه دارتر و بنیادی‌تر از آنچه آندرسون اشاره میکند، در کمونیسم بین‌المللی تحلیللا و تاریخا روی داده است - گسیختگی‌ای که کل کاراکتر اجتماعی و سیاسی کمونیسم و رشته‌های مختلف آن را تغییر داد. این گسیختگی بنیادی به معنی بیگانگی تئوری و عمل کمونیستی با طبقه کارگر، نه فقط بعنوان توده‌های استثمار شونده، بلکه بعنوان تجسم انسانی یک موقعیت اقتصادی عینی در اقتصاد سیاسی کاپیتالیسم است. برای مارکس و انگلس، کمونیسم "دکترین شرایط رهایی پرولتاریا" بود، وسیله‌ای که از طریق آن **کارگران** میتوانستند "علیه سازمان اجتماعی کهن" نه بعنوان افراد بلکه "در ظرفیتشان بعنوان انسان" اعتراض کنند[۲].*** یک قرن بعد، کمونیسم تقریباً همه چیز بود بجز این. کمونیسم به چهارچوبی ایدئولوژیک و سازمانی برای بیان نارضایتی طیف وسیعی از تمایلات فردی، ناسیونالیستی و محلی علیه جنبه‌هایی از "سازمان اجتماعی کهن" تغییر یافت.

ناسیونالیزه کردن مارکسیسم در اتحاد شوروی در سالهای آخر دهه بیست و سالهای آغازین دهه ۱۹۳۰ و متعاقب آن تنوریزه کردن ناسیونالیسم و رفرمیسم بعنوان محتوی مارکسیسم بود که این گسل تاریخی را ایجاد کرد. به رغم انزوای تنوریستینهای مارکسیسم غربی، در هر حال، برای بستر اصلی کمونیسم و شاخه‌های اصلی آن، نتیجه نهایی تجربه شوروی تحت حاکمیت استالین ***جدابی*** بین تئوری و عمل نبود، بلکه ***تغییر مسیر*** تئوری در خدمت عمل سیاسی غیرپرولتاری و در نتیجه مسخ و تخریب خود این تئوری بود. تغییر جهت اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم بعنوان یک تئوری و جنبش سیاسی، علاوه بر این در پراتیک سنتهایی تروتسکیسم، مائونیسم، اروکمونیسم، چپ نو، چپ آمریکا لاتین، و پوپولیسم جهان سومی و غیره که

خود را در مخالفت رسمی با "کمونیسم" اتحاد شوروی شکل دادند، تحکیم گردید. در اروپای شرقی، "سوسیالیسم" بعنوان دکترینی برای ایجاد اقتصادهای سرمایه داری دولتی و اطمینان خاطر از اطاعت طبقه کارگر، بکار گرفته شد. در غرب، سوسیالیسم بعنوان پوشش ایدئولوژیک برای دمکراسی خواهی دانشجویان و میلیتانیسی آنارشپیستها، مباحثات فرهنگی و آنتیستی روشنفکری، رفرمهای فرهنگی و آموزشی طبقه متوسط، سیاستهای چپ پارلمانتاریست، رفع بحران به شیوه کینزی (اقتصاد کینز) و آشتی طبقاتی بکار گرفته شد. در "جهان سوم" که دستاوردهای اولیه صنعتی شدن اتحاد شوروی و سپس تمجیدهای مائونیستی از ناسیونالیسم که بر زمینه ستم و استثمار عریان امپریالیسم، مردم را بخود جذب میکرد، "سوسیالیسم" توسط بخشهای میلیتانت بورژوازی بومی و نیروهای طبقه خرده بورژوازی بعنوان چهارچوبی مفید برای تحرک ناسیونالیسم ضدامپریالیستی بکار گرفته شد. تاریخ کمونیسم و تاریخ مبارزه طبقه کارگر، نه فقط خیزشهای ***توده‌ای*** طبقه کارگر، بلکه "مبارزه بیوقفه، گاه آشکار و گاه پنهان" کارگران علیه کاپیتالیسم که مارکس آن را دینامیسم جامعه سرمایه‌داری میخواند، دو تاریخ متمایز و جداگانه شدند.

اگر برای جنبش کمونیستی در غرب این جدابی نشان‌دهنده یک چرخش و نفی وحدت اولیه کمونیسم و طبقه بود، برای سوسیالیسم ایرانی که در سالهای ۱۹۴۰ ظهور کرد و در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تکامل یافت، این یک موقعیت اورژینال بود، شرایطی همجنس با موجودیت خود بعنوان سنتی در اپوزیسیون ایران بود. این سنت، سوسیالیسم را بعنوان دکترینی برای تحقق استقلال ملی، توسعه اقتصادی، دمکراسی بورژواوی، و رفرمهای اجتماعی دریافت کرد و بکار گرفت. چنین سوسیالیسمی گرایشات رادیکال و میلیتانت درون سنتهای شکل گرفته ناسیونالیستی، رفرمیست و لیبرال اپوزیسیون بورژواوی را نمایندگی میکرد و سریعاً توسط روشنفکران رو به افزایش جامعه شهری در پیش گرفته شد. سوسیالیسم ایرانی ساختاری جدا از عمل و پراتیک طبقه کارگر زاده شد و با سوسیالیسم مارکس و لنین بیگانه بود.

تاریخ کمونیسم ایران رسماً به اوایل قرن و شکل‌گیری محافل سوسیال دمکرات در تهران و آنراییجان، که ارتباطهایی با سوسیال دمکراسی روسیه بویژه بلشویکهای باکو داشتند برمیگردد. در ۱۹۲۰، حزب کمونیست ایران شکل گرفت. این حزب خود یک دهه فعال بود، نقش مهمی در اشاعه افکار سوسیالیستی و سازماندهی قشر کوچک کارگران مزدی شهر و دهقانان فقیر، و تشکیل یک جمهوری شورایی زودگذر در استان گیلان در کنار دریای خزر (ژوئن ۱۹۲۰ تا اکتبر ۱۹۲۱) داشت. این حزب متحمل عقبگردهای جدی در اواخر دهه ۱۹۲۰ شد و نهایتاً توسط دیکتاتوری رضاشاه منهدم شد. البته تاریخ واقعی چپ ایران بعداً با احیا و توسعه جنبش اپوزیسیون در دوران بی ثبات ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ آغاز میشود. دو سازمان مهم در این مقطع ظهور کردند، حزب پروشوروی توده که در اکتبر ۱۹۴۱ تاسیس شد و جبهه ملی مصدق که در اکتبر ۱۹۴۹ تاسیس شد، و یک ائتلاف نه چندان محکم از گروهها و سیاستمداران لیبرال و سوسیال دمکرات تا پان‌ایرانیستها و مسلمانان محافظه‌کار را در بر میگرفت. در بین آنها، حزب توده و جبهه ملی آرمانهای پابرجاتر

سیاسی قرن بیستمی روشنفکران ایرانی یعنی بورژوا-دمکراسی، توسعه اقتصاد ملی و استقلال سیاسی را در خود داشتند. آنچه صفات مشخصه ایدئولوژیک و اجتماعی چپ رادیکال را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکل داد، سنتز جبهه ملی و حزب توده بود و نه میراث حزب کمونیست انقلابی ایران.

جبهه ملی یک ائتلاف خود اعلام کرده ناسیونالیستی بود، اما حزب توده برای نمایندگی چپ سوسیالیست در اپوزیسیون بکار گرفته شد. حزب توده رسماً یک جبهه غیر مارکسیستی ضد فاشیستی (پیرو خط جبهه توده‌ای که توسط کنگره هفتم کمینترن در پیش گرفته شد) بود. این حزب به هم نزدیک شدن دو جریان را نمایندگی میکرد، یکی جریان بومی و دیگری جریان بیرونی انترناسیونالیستی، ناسیونال رفرمیسم و

کمونیست ۲۱۸

پرو-سوییتسیم. در آغاز، دو گرایش نه تنها با هم انطباق داشتند بلکه یکدیگر را تحکیم هم میکردند. برای روشنفکر طبقه متوسط ایران، اتحاد شوروی مدل بازسازی ملی و رفرم بود، یک سد ضدفاشیستی، دشمن فقر و ستم ملی، و نیرویی برای حفظ ایران در برابر طرحهای ستمگرانه امپریالیسم بریتانیا بود. البته با آشکار شدن سیاست اتحاد شوروی در مقابل ایران، دو گرایش شروع به دور شدن از یکدیگر کردند. و وفاداری راسخ رهبری حزب توده به اتحاد شوروی بطور فزاینده‌ای عناصر ملی درون حزب را نسبت به آن بیگانه میکرد. اولین اختلاف آشکار و سازمان یافته حول خط ناسیونالیستی در ۱۹۴۸ رخ داد زمانی که تعدادی از کادرهای حزب و فعالینی که توسط خلیل ملکی هدایت میشدند حزب را بدلیل تابع کردن منافع ملی به اولویتهای سیاست خارجی اتحاد شوروی و نیروی ناسیونالیست بیرون حزب، ترک کردند. البته این بی‌تفاوتی حزب توده در حمایت بی‌شائبه و کامل از دولت ملی مصدق و بخصوص بی‌اعتنایی آن در دفاع از این دولت علیه ***کودتای*** ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳)، که گسست نهایی ناسیونالیسم ایرانی از حزب توده را بیار آورد.

چپ رادیکال از خلأ ناشی از عدم حمایت حزب توده از ناسیونالیسم و زوال جبهه ملی در ابتدای ۱۹۶۰ نشأت گرفت. چپ رادیکال دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قبل از هر چیزی محصول نقد ناسیونالیستی از شکست حزب توده و "خیانت" آن به "جنبش" بود. بعبارت دیگر "گسست تاریخی" چپ رادیکال از "سازمانهای سنتی" در اصل چیزی نبود جز احیاء مجدد خود آن سنت، جز اثبات مجدد برتری ناسیونالیسم بعنوان تم محوری سوسیالیسم ایرانی. اما این صرفاً از طریق رادیکالیزه شدن خود ناسیونالیسم و چرخش متناظر با آن در پایگاه اجتماعی و طبقاتیش متحقق شد.

این شبیه سوسیالیسم رادیکال ناسیونالیستی جریانهای مختلف و سازمانهای گوناگونی ایجاد کرد، از مائونیسم و چریکهای شهری اواخر دهه ۶۰ و اوائل ۷۰ تا گروههای "سیاسی- تشکیلاتی" [۳] ۱۹۷۸ -۱۹۸۱ معروف به ***خط سه*** . روایت چینی از کمونیسم، قادر شدند نقد ناسیونالیستی و کل تاریخ بورژوا- ناسیونالیسم در ایران را در سیستم فکری و تاریخ خود وارد کنند. آنها این ناسیونالیسم را تکمیل و تقدیس کرده و اساس "سوسیالیسم" خود قرار دادند. تئوری "سوسیال امپریالیسم" روس، تنوریزه کردن بی‌اعتمادی جبهه ملی به اتحاد شوروی بود. کاراکتریزه کردن اقتصاد ایران بعنوان "نیمه فنودال، نیمه مستعمره" گر چه یک تقلید نازل از چین بود، در خدمت تمجید و تقدیس باصطلاح "بورژوازی ملی" بعنوان بخشی از "ائتلاف انقلابی خلق"، و مبارزه برای توسعه سرمایه‌داری مستقل تحت یک رژیم ملی بعنوان مرحله‌ای در رسیدن به سوسیالیسم قرار داشت. فدائیان[۴] [کم و بیش نتایج مشابهی را از یک مسیر تنوریک دیگر کسب کردند. آنها از اتحاد شوروی البته نه به شدت مائونیستها، فاصله گرفتند. شدت و حدت محکوم کردن اتحاد شوروی از سوی بنیانگذاران این جنبش متفاوت بود، از احمدزاده و پویان که هر نوع وجود روابط سوسیالیستی تولید را در اتحاد شوروی مورد سؤال قرار میدادند و حزب کمونیست شوروی پس از استالین را رویزیونیست میخواندند تا جزنی که از این لحاظ کمتر انتقاد داشت. البته در محکوم کردن حزب توده بعنوان خائن به منافع ملی و دولت جبهه ملی مصدق که ستمبل این آرمان ملی بود، متفق‌القول بودند. بعلاوه، چریکها و برخی گروههای مائونیست، مفهوم "سرمایه‌داری مستقل" را از بحث توسعه آمریکای لاتین عاریه گرفته و با همان روحیه‌ای که اکثریت مائونیستها بحث "نیمه فنودال نیمه مستعمره" را بکار بردند، بکار گرفتند، این یعنی خارج کردن سرمایه‌داری ایران را از قوانین حرکت سرمایه جهانی و قلمداد کردن سرمایه‌داری غیر وابسته و موزون بعنوان یک امر عادلانه و مترقی. اینجا اسطوره بورژوازی ملی نه بعنوان آنتی تز سیستم فنودالی- زمینداری (همدست اصلی امپریالیسم برای مائونیستها) بلکه بورژوازی کمپرادور بعنوان تجسم بومی ستمگری امپریالیستی و استثمار "خلق ایران" ستایش گردید. مع‌هذا، ناسیونالیسم

^[1]

ناسیونالیسم چپ و ...

رادیکالیزه شده در جریانهای جدید، حاوی تعدادی تعابیر جدید و جهتگیری‌های عملی مهمی بود: اول، انتقال از مفهوم ملت به مفهوم "خلق". خلق به مجموعه محدودتری اطلاق میشد، و شامل طبقات و اقشار معینی از "ملت ایران" بود. این انتقال برسمیت شناسی آشکارترتقسیم اجتماعی درون جامعه ایران بود. ناسیونالیسم دیگر فقط درگیر مبارزه ضداستعماری نبود، بلکه مبارزهای علیه "ضد خلق" بود یعنی طبقات و اقشار بومی‌ای که سلطه امپریالیسم را نمایندگی و تحکیم میکردند. مباره ضدامپریالیستی مردم نیروی محرکه جامعه و اساس ناسیونالیسم "واقعی"، و رادیکال تعریف میشد.

دوم، درک چپ از دموکراسی هم به همین ترتیب تغییر کرد. سازمانهای سنتی تعبیری لیبرال از دموکراسی داشتند. آنها مدافع **حقوق** فردی و مدنی بورژوا-دموکراتیک و تأسیس یک رژیم قانون اساسی بودند. از طرف دیگر، چپ رادیکال دموکراسی را بعنوان حاکمیت توده‌ای طبقات خلقی تعریف کرده بود. شکل واقعی این رژیم توده‌ای، قانون اساسی و حقوق شهروندی تحت چنین رژیمی ثانوی بودند و به ندرت تعریف شده بودند. در ایدئولوژی چپ، ضدامپریالیسم بر بورژوا-دموکراسی غلبه یافت.

سوم، مسأله قدرت سیاسی ناگزیر به میان آمد. **"تضاد بین خلق و امپریالیسم"** فقط می‌توانست با سرنگونی سلطنت، "رژیم دست نشانده" امپریالیسم حل بشود. یک ضدیت آشتی ناپذیر با سلطنت و یک دفاع پر حرارت از روشهای خشن و انقلابی علیه دولت، کل آن چیزی بود که در تحلیل نهایی، پیکره چپ رادیکال ضدامپریالیستی را تشکیل میداد. این جدایی آشکار از روشهای احزاب سنتی و راه حل‌های اساسا پارلمانتاریستی و قانونگر ایانه بود[۵].

چهارم، در قلمرو اقتصادی، چپ رادیکال مدافع نقش مستقیم و فعال دولت در دولتی کردن وسیع سرمایه‌های "مستقل" بود، در حالی که ناسیونالیسم سنتی از هدف ایجاد و توسعه بازار محلی سرمایه همراه با درجه معتدلی از توزیع مجدد درآمدها فراتر نمیرفت. در هر دو حالت هدف اصلی صنعتی کردن و خودکفائی اقتصادی بود. اما برای چپ خام و اتوپیست، خودکفایی به یک اصل ایدئولوژیک تبدیل شد و شاخص ضدیت با امپریالیسم و حتی سوسیالیسم بود.

و بالاخره، چپ رادیکال در تئوری خود رو به طبقه کارگر آورد و آن را مفتخر به نقش نیروی رهبری در مبارزه علیه امپریالیسم و وابستگی کرد. مع‌هذا، چپ سنتی مداوما در فرمولاسیونهای تئوریک گوناگون تأکید میکرد که خواستهای طبقاتی و سوسیالیستی باید تابع انقلاب خلقی باشند.

تأثیر صف‌بندیهای جدید در کمونیسم بین‌المللی بر موقعیت چپ رادیکال در ایران در این دوره بسیار آشکار است. قویترین تأثیرات از تجربه چین و مائوئیسم بود، گرچه نفوذ جنبشهای ناسیونالیست و توده‌ای در آمریکای لاتین، ویتنام و حتی الجزایر هم نباید دستکم گرفته شود. ساده کردن‌های متافیزیکی مائو از مارکسیسم و بویژه دو اثر "فلسفی" او "درباره تضاد" و "درباره عمل" کل دستگاه تئوریک چپ رادیکال را شکل داد. آنها دیدگاه مکانیکی از تحول تاریخی را که قبلا از "تاریخ مختصر" استالین به ارث برده بودند تکمیل کردند. مائوئیسم روایتی از مارکسیسم را عرضه میکرد، یک متدلوزی و یک سری از مقولات و فرمولاسیونهایی که به راحتی میتوانست توسط ناسیونالیستهای رادیکال یک کشور عقب‌مانده و از نظر سیاسی زیر سرکوب بکار گرفته شود. در یک سطح عملی‌تر، گسست چین از اتحاد شوروی بر مبنای یک تفسیر ظاهرا رادیکالتر از مارکسیسم، به چپ رادیکال کمک کرد که خود را از تجربه حزب توده جدا کند. ناسیونالیسم ذاتی و ملیت‌انسی جدلی و بیانی آن نسل جدید فعالینی را که از شکست احزاب سنتی و رژیمهای سرکوبگر به تنگ آمده بودند، بکار گرفته شود.

اینجا هم چرخشهای ایدئولوژیک و تئوریک در سطح بین المللی چهارچوبی مضمونی برای یک تغییر اساسا محلی را فراهم کرد. شکست سیاسی در ۱۹۵۳ (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ – مترجم) یک عقبگرد جدی بود. اما این اصلاحات ارضی

دهه ۱۹۶۰ (سالهای ۱۳۴۰) بود که سرنوشت اپوزیسیون لیبرال و ناسیونالیست سنتی را تعیین کرد. از نظر سیاسی، اصلاحات ارضی، اپوزیسیون ناسیونالیست متعارف را خلع سلاح و پایان کار جبهه ملی به عنوان یک نیروی فعال سیاسی را اعلام کرد. بعلاوه، این رفرمها کمک کرد تا استبداد تحکیم شود و به آن خصلت دولت پلیسی مدرن داده شود. از نظر اقتصادی، این رفرمها کلیه اشکال ماقبل سرمایه‌دارانه تولید را منحل و یک ارتش وسیع از کارگران مزدی ایجاد کرد. این پیروزی کاپیتالیسم و ادغام کلیه بخشهای سرمایه در یک بازار واحد را تأمین کرد و آخرین ظواهر تقسیم اقتصاد به "ملی" و "وابسته" را از بین برد. یک پروسه شتابان انباشت آغاز شد که بورژوازی و روشنفکران آن را تماما جذب کرد. بورژوازی امر لیبرالیسم و رفرم را تا زمانی که بعدها خطر انقلاب بطور جدی آن را تهدید کرد، به خرده بورژوازی ناراضی سپرد. چپ ملیت‌انث نماینده این چرخش در مرکز جاذبه ناسیونال-رفرمیسم از بورژوازی به خرده بورژوازی بود. محتوای سیاسی و اهداف اجتماعی این مبارزه برای رفرم اجتماعی، لیبرالیزاسیون سیاسی و ناسیونالیسم ضدامپریالیستی، بدون تغییر ماند. بهترین توصیف برای چپ رادیکال دهه‌های ۶۰ و ۷۰، ناسیونال-رفرمیسم، ناسیونالیسم و رفرمیسم ملیت‌انث است که با ظرفیتهای سیاسی و افق خرده بورژوازی تطبیق داده شده است .

انقلاب و بحران چپ

انقلاب با خود یک گسترش سریع و یک بحران عمق یابنده سیاسی- اجتماعی برای چپ رادیکال به همراه آورد. همه جریانها در موقعیت بی‌ثباتی ایدئولوژیک و سردرگمی سیاسی وارد انقلاب شدند. سنت چریکی حتی توسط کادرهای برجسته خود در زندان تحت حمله قرار داشت. شکستهای عملی در ایران، توهم زدایی نسبت به نمونه شکست خورده چریکی در آمریکای لاتین، و درجه‌ای از برسمیت شناختن عدم انطباق مارکسیسم با درک اولیه مشی چریکی، بطور قطع در ظهور این جریان انتقادی نقش داشت. البته نیروی عمده برای تغییر دیدگاه چریکی از جنبش توده‌ای سیاسی بیرون درهای زندان بود، جنبشی که بنیادهای نخبه گرایی چریکی و خط مشی‌های توطئه‌گری چریکی را رد کرد .مائونیستها دیگر بمثابة یک جریان تئوریک اعتبار خود را از دست داده و عملا به دلیل موضعگیری راست‌روانه رُخت خود و پیروی از یک بلوک بین‌المللی که امثال شاه را بعنوان سمبل موضع "جهان سوم" علیه" ابرقدرتها" ستایش میکرد، از جانب بدنه اصلی چپ طرد شدند. بعلاوه، تئوریهای دهقانی و موضع ضدفئودالی آنها با خصلت آشکارا **شهری** انقلاب، اعتبار خود را از دست داد. پوپولیستهای رادیکال **خط سه**، به سهم خود، با مشکلات ناشی از گسست خود از دو خط دیگر دست و پنجه نرم میکردند. آنها فاقد یک هویت تئوریک اثباتی بودند. رجوع آنها به استالین و "اصول" او برای تحقق ثبات ایدئولوژیک در مقابله با برآمد تئوریک و روشنفکری تیز چپ در دوران انقلاب کاری از پیش بُئرد.

به هر رو انقلاب بنیادهای ناسیونال- رفرمیسم ملیت‌انث را لرزاند. در حدود کمتر از سه سال، از زمستان ۱۹۷۹ تا تابستان ۱۹۸۱، سیستم مضمونی چپ فرو پاشیده بود و با خود عمارت سازمانی آن را هم پائین کشید. هیچ جنبه‌ای از ایدئولوژی چپ ناسیونالیست و تئوری سیاسی ضدامپریالیستی آن قسر در زرفت. خصلت‌بندی روابط تولیدی بمثابة "سرمایه وابسته"، "ایده بورژوازی ملی مترقی" و "خرده بورژوازی مترقی"، تئوری انقلاب مرحله‌ای، با انقلاب دموکراتیک و حل روابط ماقبل سرمایه‌داری که به ادعای آنها بر کشاورزی ایران غلبه داشت، کلیشه قدیمی طبقه‌بندی ائتلاف طبقات خلقی و غیره، همگی بسرعت کنار گذاشته و بدون اثر دفن شدند. حتی مراجعی چون استالین و مائو هم نجاتی نداشتند. در ۱۹۸۱، اعتقادات و مفاهیم ۱۹۷۸ مانند خرافات یک عصر باستانی و فراموش شده بنظر می‌آمدند.

از لحاط تاکتیکی، چپ رادیکال بر سر دو موضوع محوری و مرتبط با هم گیر کرد: اول، برخوردش به جمهوری اسلامی و جناحهای لیبرال و پان-اسلامیستی آن، و دوم، جنگ ایران و

عراق. مائوئیسم رسمی و حزب توده در تاکتیکهایشان انسجام بسیار بیشتری از چپ رادیکال نشان میدادند. مائونیستها بسرعت در لیبرالها، تجسم "بورژوازی ملی" محبوب خود را یافتند و نهایتا جزو "دفتر هماهنگی رئیس جمهور"، که لفافه‌ای برای ائتلاف غیررسمی سیاستمداران و گروههای متحد با بنی صدر برای دفع حزب جمهوری اسلامی بود، شدند. حزب توده رژیم خمینی را اساسا در خدمت موضع عوامفریبانه ضدآمریکایی خود حمایت کرد و پیرو سرسخت "خط امام" باقی ماند. حزب توده تا آن حد با جناح مسلط حزب جمهوری اسلامی کنار آمد که از رژیم ترور و شکنجه و اعدامهای دسته جمعی پس از سی خرداد ۶۰ حمایت کرد. اما جمهوری اسلامی برای سازمانهای چپ رادیکال، یک معضل حل نشدنی و بدون جواب بود. مشکل از خصلتی ناشی میشد که چپ رادیکال به اپوزیسیون اسلامی ماقبل انقلاب بعنوان جنبش سیاسی خرده بورژوازی سنتی منتسب میکرد، قشری که در چهارچوب فکری چپ ضد امپریالیست بخشی از "ائتلاف انقلابی خلق" بود. این فرمولاسیون در خود، کاملا مکانیکی و غیرمارکسیستی بود. البته زمانی که این خصلت به دولت بورژوایی پس از انقلاب منتسب شد، یک فاجعه تئوریک و سیاسی ببار آورد. بخش عمده سازمانهای چپ رادیکال یعنی فدایی، پیکار[۶]، رزمندگان[۷]، در چرخش از یک فرمولاسیون به فرمولاسیون دیگر برای حل تضادی که بین ارزیابی تئوریک آنها و پراتیک ارتجاعی ضددموکراتیک و ضدکمونیستی جمهوری اسلامی وجود داشت، نوسان میکردند. رویدادهایی مانند اشغال سفارت آمریکا و بروز جنگ ایران و عراق به این سردرگمی افزود.

جنگ، احساسات چپ ناسیونالیست را برانگیخت. بطور کلی، آنهایی که توهمات قوی به خصلت "ضد امپریالیسم" رژیم داشتند، موضع ناسیونالیستی و دفاع طلبانه در پیش گرفتند. این موضع ابتدا توسط سازمانهایی که به اتحاد شوروی سمپاتی داشتند اتخاذ شد. سازمانهایی که برخورد رادیکالتری به رژیم میکردند عموما جنگ را بعنوان یک جنگ ارتجاعی درون سرمایه‌داری محکوم کردند .پیکار و تعدادی از سازمانهای کوچکتر نزدیک به آن شعار "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" را مطرح کردند. این موضع قطعا قاطعیت پیکار بر حفظ موضع رادیکال خود در مقابله با یک چرخش به راست را نشان میداد. اما این شعار یک امتیاز دوگانه داشت. اول، راه میانبری برای حل مشکل موضعگیری نسبت به رژیم بود، فراخوان به "جنگ داخلی" معادل فراخوان به سرنگونی رژیم اسلامی بود - شعاری که پیکار نمیتوانست از تحلیل خود نسبت به خود رژیم اتخاذ کند - ولی اکنون میشد تاکتیک رادیکال را بدون رادیکالیزاسیون تئوریک اتخاذ کرد. دوم، این موضعگیری با تشبیه ساده این جنگ با جنگ جهانی اول و برخورد لنین و بلشویکها به آن، بسیار قابل دفاعتر بود. این موضع اوجگیری بحران ایدئولوژیک در این خط را به تعویق انداخت.

بحران سازمانی به شکل انشعابات پیوسته و **گروهسازی** در میان کلیه جریانهای عمده صورت گرفت و منجر به تجزیه تقریبا کامل سازمانی آنها شد. انشعاب اول در سنت فدائی بر **سر مشی چریکی شهری رخ داد**. بزودی پس از قیام ۵۷، بخش کوچکی که با اشرف دهقانی[۸] بود، بر مبنای گسست سازمان از "مبارزه مسلحانه" انشعاب کرد و رفت تا انشعابهای دیگر به گروههای کوچک بی‌نفوذ در درون آن رخ بدهد. انشعاب دوم بر سر چگونگی برخورد به رژیم و کشش روزافزون سازمان به حزب توده بود. اقلیتی قابل توجه، که بعدها به "شاخه چپ اکثریت" ملحق شد، در ژوئن ۱۹۸۰ (تیر ۱۳۵۹) پس از اینکه سردبیری ارگان مرکزی، نشریه کار شماره ۵۹۹، آشکارا و علنا به راست چرخید، انشعاب کرد. "اکثریت" بزودی موضع حزب توده را یکجا اتخاذ کرد و دچار انشعابهای دیگری پس از سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) شد و عملا به چند گروه کوچک، که بعضا فقط تعداد معدودی بودند و هر یک هم مدعی میراث‌داری فدایی بودند و تماما به دعوایهای سبکی خود مشغول گردیدند، تقسیم شد. رزمندگان هم تا آن زمان دچار تنشهای ایدئولوژیک و سیاسی درونی بود، زمانی که

رهبری آن در سال ۱۳۵۹ در ارگان مرکزی رزمندگان شماره ۳۵ موضعی آشکارا در دفاع از جنگ و در ضدیت با برخورد رادیکال صفوف خود گرفت، به بحران عمیقی فرو رفت. رهبری و کادرهای طرفدار جنگ شش هفته بعد، آن مواضع را پس گرفتند اما سازمان قادر به جلوگیری از تجزیه و انشعاب نشد. بحران پیکار با انتشار پیکار ۱۱۰ در ژوئیه ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) به اوج رسید. سردبیری آن که درگیر کشمکشهای درونی جمهوری اسلامی بین بنی صدر و جناح جمهوری اسلامی بود، موضعی طرفدار جناح لیبرال گرفت. مقاله بسرعت پس گرفته شد، اما سازمان دیگر چند پارچه شده بود. کلیه تلاشهایی که برای بازسازی سازمانی و یا انشعاب به فراکسیونهای شکل گرفته در درون آن انجام شد، در غیاب فراکسیونها یا محافلی که دارای انسجام و سر و سامانی تئوریک و مرجعیت سازمانی باشند، به شکست انجامید. سازمانهای چپ رادیکال دیگر نیز کم و بیش دچار همین سرنوشت شدند. وحدت انقلابی که اتحاد وسیعی از سازمانهای خط سه بود و تحت تأثیر مائوئیسم و در راست پیکار قرار داشت، بدون اینکه واقعا کارش را شروع کند، فلج شد و صفی از نیروهای سردرگم و روحیه باخته را بجا گذاشت.

بحران و تجزیه سازمانهای عمده چپ رادیکال
انطور که ادعا میشود، نتیجه سرکوب وسیع در **سی خرداد ۱۳۶۰** و **پس از آن** نبود. **همچنین این بحران و تجزیه، حاصل اشتباهات تاکتیکی چپ و یا عدم اتحاد آنها یا باصطلاح غفلت آنها در فهمیدن ارزش "دموکراسی" نبود**[۹]. این تجزیه در تغییر و تحولات اقتصاد سیاسی طی دو دهه اخیر ایران ریشه داشت. اگر چپ رادیکال، علیرغم کثرت خود و قوی بودن از نظر تعداد و ملیت‌انسی سیاسی، بعنوان یک نیروی حاشیه‌ای در سیاست ایران در طی انقلاب ظاهر شد، به این دلیل بود که این چپ "سوسیالیسم" و روشهای عملی طبقات حاشیه‌ای را نمایندگی میکرد. بحران سوسیالیسم خرده بورژوایی و ناسیونال- رفرمیسم ملیت‌انث که ماهیت اجتماعی چپ رادیکال را تشکیل میداد در واقع مدتها بود که دورانش سپری شده بود. تحکیم کاپیتالیسم پس از اصلاحات ارضی، پروسه شتابان انباشت سرمایه با افزایش قیمت نفت در سالهای دهه هفتاد و عروج طبقه کارگر شهری در ابعاد وسیع، دیگر هر نوع سوسیالیسم غیرپرولتری را به یک اتوبی عقیم تبدیل کرده بود. استبداد پهلوی با سرکوب آگاهانه هر نوع اختلاط سیاسی، مانع آشکار شدن تناقضات درونی چپ رادیکال گردید. با بحران سیاسی ۱۹۷۷ و انقلاب ۷۸-۷۹ سیاست بالاخره به اقتصاد رسید. تناقضات خفته بیدار شدند و حل خود را در بحران چپ رادیکال و تجزیه آن در رویارویی با رادیکالیزه شدن تئوریک و جهتگیری اجتماعی متمایز کمونیسم ایران یافتند. سرکوب سی خرداد شصت و پس از آن، این پروسه را گُند کرد و مانع شد که کاملا به فرجام برسد. مع‌هذا تا ۱۳۶۰ سیمای ایدئولوژیک و ترکیب سازمانی چپ رادیکال کاملا تغییر کرده بود .

یک قطب بندی جدید

بحران چپ رادیکال بنابراین به هیچ وجه یک تغییر رو به عقب نبود. برعکس نشانه تغییر و تحولی مهم و یک نقطه عطف تاریخی عمده بود. از بحران چپ سنتی رادیکال یک قطب‌بندی جدید بر اساس جریانهایی که خصلتهای پایدار تئوریک و اجتماعی داشتند، ظهور کرد.

۱– یک قطب جدید پرو-شوروی ظهور کرده است. این قطب میکوشد جای حزب توده را در ارتباط با اتحاد شوروی بگیرد، به مسالمت با ناسیونالیسم برسد و بدنبال اقتضاحات سیاسی حزب توده و فدایی اکثریت در حمایت از جمهوری اسلامی برای خط پرو-شوروی نوعی پرسنژ و آبروی سیاسی بخرد. معروفترین اما نه با ثبات‌ترین نماینده این خط، راه کارگر است، که طی انقلاب بعنوان گروه فشار تئوریک و سیاسی بر جریان فدایی تشکیل شد. علاوه بر این، این جریان شامل گسستی است که با رهبر اکثریت، علی کشتگر، تداعی میشود، و همچنین "حزب دموکراتیک مردم ایران"، که اخیرا از حزب توده انشعاب کرد. هر دو این سازمانها انشعاب کردند تا مواضع بیشتر ناسیونالیستی‌ای اتخاذ کنند. کلیه سازمانهایی که به این جریان تعلق دارند اتحاد شوروی را "سرزمین پدري سوسیالیسم" میدانند و

←

ناسیونالیسم چپ و ...

علی‌العموم از سیاست خارجی آن، مگر در مواردی که مربوط به منافع "سرزمین پدری خودشان" باشد، حمایت میکنند. اینجا اینها میخواهند مستقل بمانند. این تمایز بنیادی آنها با سنت توده‌ای و تنها امید آنها برای جذب ناسیونالیسم ایرانی است. تا به حال، گذشته لکمدار گروه کشتگر و حزب دمکراتیک مردم ایران مانع هر نوع وحدت مشخصی در این خط شده است. البته این قطب مهمی است به این دلیل که میتواند به هسته اصلی نسل دیگری از مدافعین ناسیونال رفرمیسم دولتی تبدیل شود، شاید این بار با خصلتی بیشتر کارگری. تحولات اخیر در اتحاد شوروی قطعاً عواقب تعیین کننده‌ای برای این جریان خواهد داشت.

۲— یک "چپ نو ایرانی" روشنفکری در میان ایرانیان تبعیدی‌ای ظهور کرده است که با درجه‌ای تأخیر، جدلها و یلمیکهای درون مارکسیسم غربی و چپ نو را دوباره کشف کرده‌اند[۱۰]. نفوذ مارکسیسم غربی به طرز گنگی توسط جریان وحدت کمونیستی در جریان انقلاب نمایندگی میشد، اما نفوذی حاشیه‌ای در بین سازمانهای چپ رادیکال داشت. وحدت کمونیستی از رادیکالیزه شدن جوانترین نسل فعالین جبهه ملی نشأت گرفت. این سازمان در ۱۹۷۰ تشکیل شد و اساسا در میان دانشجویان ایرانی در خارج فعال بود. قبل از انقلاب در تماس با سازمانهای چریکی داخل ایران بود و آنها را حمایت میکرد و میکوشید با فدایی وحدت کند. آنها در سال ۱۹۷۶ در مخالفت با مائوئیسم و استالینیسم آشکارتر فدائی از آنها فاصله گرفتند. در دوران انقلاب و پس از آن، وحدت کمونیستی یک موضع پایدار لیبرال چپ داشت، علیه "سکتاریسم" چپ، دیدگاه جهان سومی چپ و عدم تمایل آن به وحدت با مجاهدین و جناح چپ بورژوازی لیبرال ایران برای مقابله با قشر روحانیون و آخوندها جدل میکرد. وحدت کمونیستی در حالی که خود را در اصول به سوسیالیسم متعهد میدانست، در عمل و در چند بیانیه برنامه‌ای خود از مبارزه برای خواستهای فوری و محدود سیاسی فراتر نرفت. وحدت کمونیستی بخصوص خود را با مبارزه طبقه کارگر و مسائل مربوط به آن درگیر نمیکرد، خط مشی گسترش تشکیلاتی نداشت و یک گروه تنوریک و پروپاگاندیست با درجه‌ای از نفوذ در میان روشنفکران چپ باقی ماند.

"چپ نو" ایرانی، در عین اینکه تحت تأثیر وحدت کمونیستی بود، خصلت‌های متفاوتی از خود نشان میداد. در تنوری بیشتر سوېژکتیو و ذهنی است، دیدگاه بدبینانه‌ای دارد، و شدیداً مخالف فعالیت عملی کمونیستی است. این جریان، گسست روشنفکران ایرانی که تاکنون خودبخودی به مارکسیسم گرایش داشته‌اند با کمونیسم میلیتانت را نشان میدهد. چپ نو ایران ریشه در شکست چپ رادیکال سنتی در ایران دارد و مخاطبین اصلی آن فعالین ناامید و عقیم چپ سنتی سابق هستند. این جریان در حال حاضر اهمیت سیاسی ندارد. اما زمینه ایجاد هسته‌ای از کادرهای سوسیال دمکراسی راست را فراهم میکند.

۳ — یک کمونیسم رادیکال و میلیتانت شکل گرفته است که خصلت‌نمای آن استقلال ایدئولوژیک و سیاسی آن از قطبهای موجود کمونیسم بین‌المللی، جهت‌گیری بسوی مارکسیسم کلاسیک و سنتهای لنینی و تأکید قوی آن بر کار سیاسی و تشکیلاتی در میان طبقه کارگر است. از نظر سازمانی، این جریان با حزب کمونیست ایران نمایندگی میشود. اما طیفی از محافل کارگری میلیتانت و شبکه‌های غیر رسمی آنها را هم شامل میشود. شکل‌گیری این جریان محصول بسیار مهم و مثبت تکامل چپ رادیکال ایرانی در دهه گذشته است .

حزب کمونیست ایران و چشم انداز کمونیسم کارگری

انقلاب دو تحول مهم ببار آورد: اول، یک نقد بالنده از پایه‌های ایدئولوژیک و تنوریک چپ خرده بورژوازی رادیکال از موضعی مارکسیستی، و دوم، رشد و خیزش فوق‌العاده جنبش طبقه کارگر. این دو عنصر با هم شرایط را برای ظهور جریان سازمانی مارکسیسم انقلابی متمایز از چپ رادیکال موجود فراهم کردند. انقلاب ۹-۱۹۷۸ عمدمترین حرکت سیاسی

برخاسته از تناقضات سرمایه‌داری ایران بود. این انقلاب اولین فرصت تاریخی واقعی را برای طبقه کارگر فراهم کرد تا در عرصه سیاسی همان وزنی را که در عرصه تولید اجتماعی کسب کرده بود، بدست آورد. جنبش طبقه کارگر نقش حیاتی در سرنگونی سلطنت داشت. اعتصابات کارگری بویژه در صنایع کلیدی مانند نفت و کارخانه‌ها، اسکلت اصلی مبارزه توده‌ای را تشکیل میداد، دولتهای نظامی یکی پس از دیگری را فلج کرد و به مبارزه مردم روحیه و جسارت بخشید. اعتراضات کارگری پس از انقلاب نیز ادامه یافت و یکی از موضوعات محوری رودروئی‌های سیاسی در جامعه باقی ماند.

اینجا باید به وجوه معینی از جنبش طبقه کارگر ایران اشاره کرد. اول، به دلیل سرکوب شدید در دو دهه گذشته و ورود دهقانان فقیر به صفوف کارگران، سنت مبارزه سازمانیافته در درون طبقه کارگر ایران بشدت ضعیف است. در غیاب سازمانهای توده‌ای، مبارزه روزمره توسط شبکه‌ای از محافل متشکل از رهبران عملی محلی و آژیتاتورهای کارگری سازماندهی و رهبری میشد. دوم، تا قبل از انقلاب، جنبش طبقه به ثدرت از تغییر و تحولات درون چپ رادیکال تأثیر میگرفت. طبقه کارگر از سنت سوسیالیستی با پایه دانشجویی و روشنفکری که مبارزه طبقاتی را تابع "مبارزه برای خلق" کرده بود و چیزی بعنوان خط مشی و راهنمای روشهای عملی چندانی برای ارائه به طبقه کارگر نداشت، جدا ماند. سوم، به همان دلایل، طبقه کارگر تحت تأثیر احزاب رویزیونیست و رفرمیست که بتوانند میلیتانی آنها را محدود کنند نبود. آنها در کل، سیاسی‌تر از طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری متروپل بودند، بیشتر از آنها به مسأله دولت و قدرت سیاسی اهمیت میدادند و بیشتر خواهان اتخاذ اشکال رادیکال مبارزه بودند. در دوران انقلاب محیط مناسبی برای اشاعه ایده‌های کمونیستی و سازمانیابی کمونیستی در بین طبقه کارگر بوجود آمد. بسیاری از رهبران عملی جنبش کارگری کمونیست شدند و حتی فعالیت سازمانی کمونیستی کردند. البته در کل آنها فاصله خود را از سازمانهای چپ رادیکال نگه داشتند. بسیاری از کارگران از این سازمانها بعنوان رادیکالترین بخش اپوزیسیون حمایت کردند، همچنانکه کارگران به ناگزیر و در غیاب احزاب واقعی کارگری این کار را میکنند. اما کارگران در مقیاسی وسیع به آنها نپیوستند. علیرغم رشد یک سنت قوی کمونیستی در درون طبقه کارگر که بخش قابل ملاحظه‌ای از رهبران عملی طبقه را در بر میگرفت، چپ رادیکال تحت غلبه سیاستهای دانشجویی باقی ماند و کارآکتر روشنفکری خود را حفظ کرد. این شکاف بر سازمانهای چپ رادیکال فشار دائمی میآورد و فاکتور عمده‌ای در تجزیه نهایی آنها بود.

یک تغییر و تحول موازی در سطح ایدئولوژیک و سازمانی قابل مشاهده بود. مارکسیسم اصولی و انقلابی در دوران انقلاب به سرعت رشد کرد، بنیادهای ایدئولوژیک سوسیالیسم خرده بورژوازی چپ ایران را مورد تردید و انتقاد قرار داد. این پروسه بر کلیه سازمانهای چپ رادیکال بخصوص سازمانهای خط سه تأثیر گذاشت. این رادیکالیسم را با بازگشت به کلاسیکهای مارکسیستی و آثار لنین، تأکید بر تقدم مبارزه طبقاتی، جهتگیری بسوی کار در میان طبقه کارگر و دفاع از تاکتیکهای رادیکال میشد باز شناخت. آشکارترین و سرسخت‌ترین مدافع این گسست با چپ پوپولیست، اتحاد مبارزان کمونیست بود. اتحاد مبارزان کمونیست که در دسامبر ۱۹۷۸ شکل گرفت و ابتدا سهند خوانده میشد، کمپین تنوریک قدرتمندی علیه تنوریها و مفاهیم ناسیونالیستی و پوپولیستی چپ رادیکال آغاز کرد. "بورژوازی ملی" را اسطوره خواند و توسعه سرمایه‌داری "مستقل" و "ملی" را یک اتوبی ارتجاعی نامید. اتحاد مبارزان کمونیست مفهوم انقلاب دمکراتیک برای حل مساله ارضی و توسعه نیروهای تولیدی را رد کرد، و وظیفه انقلاب جاری را ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی لازم برای تحرک سوسیالیستی طبقه کارگر و یک حرکت بی‌وقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی میدانست. اتحاد مبارزان نقد چپ رادیکال از امپریالیسم را ناسیونالیستی و ضد سرمایه انحصاری دانست و رد کرد و کوشید نقدی مبتنی بر مفهوم استثمار طبقاتی ارائه دهد. اتحاد

مبارزان بر اساس تحلیل خود از خصائل دولت بورژوازی در دورانهای بحران انقلابی، جمهوری اسلامی و دو جناح درونی آن را بورژوازی و ضدانقلابی خواند. بعلاوه اتحاد مبارزان کمونیست تشکیل یک حزب لنینیست را یک وظیفه میرم میدانست و پلمیک تنوریک خود علیه پوپولیسم را وسیله‌ای برای دستیابی به یک مبنای محکم برنامه‌ای برای چنین حزبی میدانست. در ماه مارس ۱۹۸۱، اتحاد مبارزان برنامه خود را منتشر کرد که در آن بر تعهد خود به انقلاب کمونیستی تأکید کرده و وظایف میرم جنبش کمونیستی را جمعبندی کرده بود. این برنامه که بعدا مبنای برنامه حزب کمونیست ایران شد، همچنین شامل مطالبات دمکراتیک و اقتصادی بلاواسطه بود.

ایده‌های اتحاد مبارزان کمونیست تأثیر عمیقی بر چپ رادیکال بخصوص فعالین خط سه داشت. بسیاری مستقیما به آن پیوستند، اما نفوذ واقعی آن بسیار فراتر بود. در حالیکه اتحاد مبارزان "چپ" و "تروتسکیست" قلمداد میشد، ترمینولوژی و تحلیل‌های آن بطور روزافزونی توسط سازمانهای عمده چپ در جستجویشان برای انسجام تنوریک و در دوران چرخش تاکتیکی آنها به چپ، وام گرفته میشد و بکار میرفت. فراکسیونها و جریانات قویا طرفدار اتحاد مبارزان کمونیست در کلیه سازمانهای عمده خط سه، رزمندگان، پیکار، وحدت انقلابی ظهور کرد. همه اینها بعدا به اتحاد مبارزان و سپس به حزب کمونیست پیوستند.

اما نفوذ مهم اتحاد مبارزان در چپ رادیکال از جای دیگری سر برآورد. در ماه مارس ۱۹۸۱، دومین کنگره کومهله، یک سازمان کمونیستی با حمایت توده‌ای در کردستان و یک رکن مهم مقاومت مسلحانه علیه جمهوری اسلامی، مواضعی شبیه مواضع اتحاد مبارزان اتخاذ کرد و اتحاد مبارزان را علناً پیشتاز کمپین ضدپوپولیستی خواند. کومهله در سال ۱۹۶۹ بعنوان یک شبکه زیر زمینی فعالین با آرمانهای مائونیستی با تعهد محکمی به کار سیاسی در میان مردم تشکیل شد. در ۱۹۷۴، ساواک تعداد زیادی از اعضای رهبری آن را دستگیر کرد اما سازمان نابود نشد. با وقوع انقلاب و آزادی رهبرانش، کومهله به سرعت خود در رأس جنبش توده‌ای در کردستان قرار داد. در اوت ۱۹۷۹ فقط شش ماه بعد از سقوط سلطنت، رژیم اسلامی تعرض نظامی خود به مردم کردستان را آغاز کرد. کومهله مردم را به مقاومت مسلحانه توده‌ای فراخواند و دست بکار سازماندهی واحدهای پیشمرگ شد. کومهله تا زمان دومین کنگره‌اش به حزب طبیعی مردم زحمتکش کردستان تبدیل شد و از حمایت مردم مناطق روستایی و شهری برخوردار بود. کومهله نه فقط علیه رژیم اسلامی مقاومت کرد بلکه هژمونی بورژا-ناسیونالیسم کردستان، حزب دمکرات ایران و ناسیونالیسم تنگ‌ظطرانه آن بر جنبش کردستان را هم به مصادف طلبید.

قبل از کنگره دوم، کومهله از جدلهای ایدئولوژیک درون چپ ایران خود را کنار کشیده بود و مشغول سازماندهی و رهبری جنبش کردستان بود. دومین کنگره کومهله موازنه را به نفع جریان ضد پوپولیستی تغییر داد و کومهله را به قویترین قطب در جذب فعالین مارکسیست تبدیل کرد. کومهله و اتحاد مبارزان شروع به همکاری نزدیک برای ایجاد حزب کمونیست کردند. آنها

کمونیست ۲۱۸

پیش نویس یک برنامه مشترک را نوشتند و آن را برنامه حزب کمونیست نامیدند و به کلیه سازمانها و گروههایی را که به آن سمپاتی داشتند فراخوان پیوستن به مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست ایران را دادند. در سپتامبر ۱۹۸۳، کنگره موسس حزب کمونیست ایران متشکل از کادرهای کمونیست با سوابق سازمانی گوناگون در کردستان برگزار شد و حزب کمونیست ایران تشکیل شد.

تشکیل حزب کمونیست ایران گسست ایدئولوژیک و سازمانی نهایی سوسیالیسم ایران از سنتهای ناسیونالیستی و پوپولیستی بود. حزب کمونیست ایران بر طبقات و مبارزه طبقاتی به عنوان مفاهیم محوری کار ایدئولوژیک و سازمانی خود تأکید کرد. این به معنی بازگشت به ارتدکسی مارکسیسم قبل از استالین بود. برای حزب کمونیست، مانند مارکس، سوسیالیسم مقمناً مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید و لغو کارمزدی است، نه توسعه نیروهای تولیدی یا برنامه ریزی اقتصاد دولتی. اقتصاد اتحاد شوروی با خصلت سرمایه‌داری دولتی مشخص میشود. حزب کمونیست ایران هیچ نوع "اردوگاه سوسیالیستی" را به رسمیت نمیشناسد و خود را با هیچیک از قطبها یا جریانهای باصطلاح کمونیسم بین‌المللی نداعی نمیکند. حزب کمونیست در تاکتیک بر عمل مستقیم طبقاتی و مبارزه طبقاتی تأکید میکند. حزب کمونیست ایران جنبش توده‌ای طبقه کارگر را رکن اصلی هر نوع مبارزه برای تغییر انقلابی میبیند. حزب کمونیست ایران طرفدار ساختار شورایی برای سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر است و خط مشی تقویت جنبش مجمع عمومی کارگران بعنوان مؤثرترین ابزار ایجاد فوری سازمانهای توده‌ای کارگران را در پیش میگیرد. برعکس سنت پوپولیستی، حزب کمونیست ایران اهمیت فراوانی برای مبارزه روزمره کارگران برای بهبود وضعیت کار و زندگی‌شان قائل است. طی پنج سال گذشته حزب کمونیست ایران توانسته خود را به عنوان سازمان اصلی در چپ سوسیالیست ایران تثبیت کند، گرچه ارزش سیاسی واقعی آن در نقشی است که میتواند بالقوه در پیشروی به سوی یک سنت اصیل و قوی کمونیستی کارگری در ایران داشته باشد.

هیچ اندازه رادیکالیزه شدن تنوریک و سیاسی در خود قادر به تغییر خصلت کمونیسم امروز و پُر کردن شکافی که آن را از طبقه کارگر جدا میکند، نیست. آنچه که برای تحقق کمونیسم پرولتری مانیفست کمونیست لازم است، یک انتقال اجتماعی واقعی است. کمونیسم باید از همه کسانی که آن را طی قرن بیستم برای رفرم در کاپیتالیسم بکار گرفتند، پس گرفته شود و به طبقه کارگر داده شود تا علیه سرمایه و برای رهایی بشریت بکار گرفته شود. باید جنبش کمونیسم کارگری شکل بگیرد؛ جنبشی که در آن کمونیسم دوباره بیان اعتراض طبقاتی و فعالیت طبقاتی است. انقلاب ایران ماتریال لازم برای این انتقال طبقاتی را فراهم ساخت. ظهور قشر وسیعی از رهبران کارگری سوسیالیست و رادیکال، ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی ناسیونال-رفرمیسم و سوسیالیسم خرده بورژوازی، و ظهور یک حزب مارکسیستی رادیکال که بالقوه میتواند توسط طبقه کارگر در دست گرفته شود و به عنوان ابزار مؤثری در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شود،

مکمئنیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللّهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج مومدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری مومد فتامی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

ناسیونالیسم چپ و ...

همگی پیشرویهای تعیین کننده‌ای در این جهت هستند. اما اینها همه به پراتیک نسل حاضر مارکسیستهای انقلابی ایران و توانایی آنها در پاسخگویی در چرخشهای سیاسی مهم در آینده بستگی دارد. این آزمایشی است که حزب کمونیست ایران باید از سر بگذراند .

یادداشتها

[۱] برای نمونه، به وال مقدم، "سوسیالیسم یا ضد امپریالیسم؟"، چپ و انقلاب در ایران، و مصاحبه با فرد هالیدی، "انقلاب ایران و نتایج آن" در نیو لغت ریویو، شماره ۱۶۶، نوامبر – دسامبر ۱۹۸۷، رجوع کنید.

[۲] فردریک انگلس، "نامه به مارکس در پاریس"، اکتبر ۱۸۴۴، منتخب مکاتبات، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۵، صفحه ۱۹.

[۳]سیاسی – تشکیلاتی"، متمایز از نظامی، ترمی بود که توسط طرفداران این خط برای دلالت کردن بر مخالفت شان با تاکتیک های جریان چریک شهری بکار میرفت.

[۴] فدایی (سازمان فدائی خلق) سازمان عمده چریک شهری بود که از سال ۱۹۷۱ فعال بود.

[۵] این نکته از طرف اغلب سازمانهای چپ رادیکال بعنوان مهمترین دلیل جدانشان از سنت حزب توده تاکید میشد. در واقع، تفاوتهای سازمانی درون چپ رادیکال مقدماتا حول مسائل تاکتیکی درباره سرنگونی استبداد بود.

[۶] پیکار (سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر) از انشعابی در ۱۹۷۵ در مجاهدین یک سازمان چریکی اسلامی بود. یک بخش خود را بعنوان مارکسیست – لنینیست اعلام کرد، عملا کل سازمان را گر فت و کسانی را که در مقابل این تغییر ایدئولوژیک مقاومت کردند را اخراج کرد. در ۱۹۷۷۷ این سازمان کار چریک شهری را کنار گذاشت. در آستانه انقلاب بدنبال بحران رهبری، دچار انشعابات دیگری شد. رهبری برکنار شد و سازمان به پیکار و دو گروه بسیار کوچک منشعب شد، نبرد و آرمان. پیکار تبدیل به اصلی ترین سازمان خط سه تبدیل شد.

[۷] رزمندگان (سازمان رزمندگان طبقه کارگر) بعنوان یک محفل مارکسیست – لنینیست در اوایل ۱۹۷۰ شکل گرفت. یک سازمان تئیبیک پوپولیست رادیکال بود طی ۱۹۷۹ – ۱۹۸۰ و جزیی از جناح چپ خط سه بود.

[۸] چریک سابق، بخاطر مقاومت قهرمانانه اش در زیر شکنجه و فرارش از زندانهای شاه در اوایل ۱۹۷۰ مشهور بود.

[۹] اگر هر چه نبود، لااقل چپ رادیکال "دمکرات" بود. کل پراتیک سازمانهایی مانند پیکار و رزمندگان چیزی بیش از تقابلهای مداوم با جمهوری اسلامی بر سر خواستهای دمکراتیک نبود. ناتوانی چپ رادیکال در تحقق هیچیک از دستاوردهای دمکراتیک به این دلیل بود که باندازه کافی سوسیالیست نبود. این جریان فاقد قدرت واقعی در درون طبقه کارگر بود که بتواند اعمال فشاری واقعی بر جمهوری اسلامی بکند. [۱۰] این ترند آنقدر اهمیت سیاسی ندارد که بعنوان قطب بمعنی اخص کلمه دسته بندی شود. اینجا من به دو دلیل آنها را مطرح کردم. اول، آنها موج پاسیفیسم سیاسی را نمایندگی میکنند که تعداد قابل ملاحظه ای از فعالین سابق را در خود غرق کرده است. دوم، روایت آنها از تجربه انقلاب ایران که در ژورنالهای سوسیالیست در غرب رواج یافته است .

منتخب آثار صفحات ۷۳۰ تا ۷۴۰

ترجمه فارسی این مقاله اولین بار در "منتخب آثار"، انتشارات حزب کمونیست کارگری – حکمتیست، خرداد ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) منتشر شده است.

این متن ترجمه فارسی مقاله ای است که در ۱۹۸۷ به انگلیسی نوشته شده است.

hekmat.public-archive.net#2530fa.html

سه منبع و سه جزء بیماری

رفرمیسم در مبارزات طبقه

کارگر در ایران

مصطفی اسد پور

رفرمیسم همواره و در همه جنبش های چپ و در همه مباحث ناظر بر اعتراضات کارگری یک گره گاه اساسی را شکل داده است. دو شقگی احزاب و جنبش ها و اتحادیه ها حول "سازشکاری" از یک طرف و "واقع بینی" از طرف دیگر؛ "رادیکالها" در مقابل "اوانتوریستها" یک تقسیم بندی همیشه آشنا به حساب می آید که در اکثر موارد به جدایی و دشمنی های دو آتشه منجر شده است. حقیقت اساسی تر این است که رفرمیسم به معنای دستاوردهای محدود در چهارچوب نظام سرمایه داری یک پدیده واقعی اعتراض طبقه کارگر است. رفرمیسم در ساختار بسیار پیچیده و سازمان یافته حکومت بورژوازی در اسارت مرگبار طبقه کارگر همانقدر که نشانه عقل که اجتناب ناپذیراست. سوال اساسی آنجاست که مرز میان "دستاوردهای محدود" و "منافع طبقاتی بلند مدت" کجاست؟ خطر دیگر اینست که اعتراض کارگری را در چنبره دستاوردهای محدود برای طولانی مدت به اسارت درآورد.

طبقه کارگر در ایران در فاصله تقریبا یکصد ساله خود در یک ارتباط تنگاتنگ با نهضت جهانی طبقه کارگر و در یک تجربه غنی از تشکل ها و اعتراضات، و بطریق اولی کشمکش بر سر رفرمیسم را به معنای وسیع کلمه پشت سر گذاشته است. طبقه کارگر در ایران دو بار بورژوازی را در کرویدورهای کسب قدرت دولتی به مصاف طلبیده است و در یکی از مخوف ترین دستگاههای سرکوب طبقاتی پرچم مبارزات خود را برافراشته نگاه داشته است. مشاهده و هدف اصلی این نوشته تمرکز بر روی این واقعیت است که بر متن چهار دهه از کشمکش های حاد اجتماعی و اعتراضات گسترده طبقه کارگر در ایران کماکان در پله های اول مبارزاتی در جا میزند. در این جامعه مبارزات اقتصادی گسترده جز از درجات ناچیز در انکشاف و پیشروی در امر آگاهی و انسجام و تشکل یابی کارگری فراتر نمیرود. تز اصلی نوشته بر این استوار است که فضای غالب ناسیونالیسم ایرانی و چیرگی یک مبارزه ضد رژیمِ طبقه کارگر در ایران را در یک باتلاق نفعای و مستاصل فرو برده است. طنز بغایت تلخ آنجاست که در یک کشور حول محور استثمار سوپر ارتجاعی کارگری، در فضای اشباع و وفور مبارزات جاری طبقه کارگر در سیکل معیوب "مبارزه، مبارزه و دیگر هیچ" علاجی برای دردی از دردهای بی درمان خود را نمی یابد.

طرح مساله: از حزب توده تا ضد رژیمی های رفرمیست!

سرکوب و مقابله جمهوری اسلامی بر علیه طبقه کارگر بر دو محور اساسی استوار بوده است، اول تشکلهای دولتی برای سر دواندن طبقه کارگر و دوم یک سرکوب عریان و خشن. این دو پدیده دو طرف یک سکه، الکلنگ کوبیدن سر کارگر به سنگ و شکل گیری و تداوم حیات ننگین ترین حکومت سرمایه در دنیای معاصر عمل کرده است. حزب توده به این دو قطبی آویزان شد، آنرا به تنوری مارکسیستی مزین ساخت، در این رهگذر تاریخ ننگینی برای خود ساخت، حزبی که بیش از هر حزب دیگری در تاریخ ایران خود را با زندگی واقعی کارگر و مبارزات اقتصادی روزمره تداعی میکرد، همه حیثیت خود را در مقابل انجمنها و شوراهای اسلامی گرو گذاشت. نکته اصلی اینجاست که چهارچوب اصلی سیاست حزب توده، با همان پرچم "واقع بینی" در فضای بخش بزرگی از اپوزسیون سیاسی و کارگری برافراشته است. بزرگترین هنر این جریانات در تشکل و مبارزه جویی طبقه کارگر کلک به رژیم، تسخیر تشکلهای دولتی از درون است، بدون کوچکترین دستاورد واقعی، مهمتر اینکه دو



قورت و نیم "انقلابی" این جریانات هم باقی است.

از آسمان سیاست در ایران نسبت به طبقه کارگر تحقیر مییارد. فضای انتخاباتی رئیس جمهوری در ایران بهترین گواه این حقیقت است. تلخ ترین جنبه آنجاست که جریانات چپ با افتخار در مصدر این سیاست نشسته اند. همین امروز در اوج رادیکالیسم و سرنگونی طلبی و در گرماگرم مسابقه "نه به جمهوری اسلامی" سری به صفحات کارگری نشریات و رسانه های جملگی این جریانات بزنید! اینجا از سیطره خانه کارگر جمهوری اسلامی به وحشت خواهید افتاد.

بلافاصله جا دارد پرسید چرا همانطور که آشکارا سنگ قانون کار را به سینه میزنید، خواهان اجرای قانون اساسی نیستید؟ مگر نه این است که قطعنامه پس از قطعنامه پیگیری اجرای قانون کار را به نام نامی "گامهای استوار به سمت سوسیالیسم" به رخ میکشید؟ پرسید چرا برای "اتحاد بیشتر" شما خود عضو همپالکی های انجمنهای صنفی نمیشوید؟ پرسید آیا خودتان حاضرید زیر تمثال مبارک امام نقاضاهای خود را تسلیم سازید؟ مگر فاصله بین اصلاحیه قانون کار چند میلی متر از قانون "قبلی" کارگری تر و انقلابی تر است که کاسه داغتر از آش در فروش آن به کارگر شب و روز را بر خود حرام کرده آید؟

اما این پایان خط نیست. در مقابل کنجکاوی بیشتر در جواب به شما خواهند گفت که کارگران گرسنه هستند، کارگران بیکارند، کارگران تشکل ندارند. پرسید اگر کارگر در این مسیر و با این سرعت و با این نقشه (از مسیر قانون کار و خانه کارگر و انجمن های صنفی) به دستمزد و بهداشت و درمان، به تشکل و آگاهی لازم برای سوسیالیسم و حکومت کارگری نزدیک میشود، شما ببرد چه چیز میخورید؟ آیا بهتر نیست کار را به کاردان، همان خانه کارگر سپرد؟ رفرم و کار قانونی برای مارکسیسم و کارگران انقلابی یک کج کردن راه، یک چاره دردناک در همراه کردن توده هر چه بیشتر کارگران، یک چاره موقت و مشروط بیشتر نبوده است. بنا به تعریف نمیتواند جز این باشد. پرسید در قامت شما پیشقراولان سوسیالیستی کارگران ایران به چند دهه دیگر نیاز دارند تا به قناعت پایه ای برسند که قانون هر چه باشد دردی از کارگر را درمان نخواهد کرد، سهم دستمزد کارگر فرقی نخواهد کرد و تشکل آزاد و قانونی کارگری یک توهم و سم عیقا ضد کارگری است.

"رفرمیسم" غالب بر فضای اعتراض کارگری در ایران در بهترین حالت یک رفرمیسم وارونه و یک فرمول اسارتبار بیش نیست. این یک بیماری رفرمیستی است که با سه منبع و سه جزء قابل شناخت است و در تمام قامت خود خاک به چشم کارگر میپاشد.

منبع اول: اعتراضات کارگری بر سر دستمزدهای عقب افتاده

دستمزدهای عقب افتاده شاخص استثمار وحشیانه طبقه کارگر ایران است. آنچه زمانی ناتوانی موقت کارفرمای بی خرد در مواجهه با بازار واردات بی روبه به حساب میامد که حداکثر با ملاطفت دولت و با سیاست "نه سیخ بسوزد نه کباب" شوراهای اسلامی، دیر یا زود، بهر حال "قابل حل" مینمود؛ بیش از دو دهه است که بخش مهمی از سیاست دستمزد کارگر را تشکیل میدهد. دستمزد عقب افتاده حاصل بحران در اقتصاد ایران و یا حاکی از بحران زدگی واحد تولیدی نیست. پس از سی سال و در دامنه جنون آمیز آن در همه بخش های اقتصادی در ایران، دستمزدهای عقب افتاده آشکارا میدان مانور آزاد کارفرما است که نه فقط قانون بلکه همه عرف بدیهی پرداخت دستمزد را زیر پا بگذارد. حکایت دستمزدهای عقب افتاده سر فصل ویژه ای در رابطه میان کارفرما و کارگر، سر فصل در تنظیم

حقوق پایه ای انسانی و شهروندی و نقش دولت در جامعه است.

دولت رسما در مقابل حق وصول دستمزد از خود سلب مسئولیت کرده است. این ورای بردگی مزدی سرمایه داری است. این دولت، رسما و قانونا و عملا به سرکرده راهزنان تبدیل شده است.

در بهترین حالت و برای یک کارگر نه دستمزدهای پایه بلکه یارانه ها مبنای زندگی است.

دستمزد عقب افتاده هر گونه حق بهره برداری از همان محدوده ناچیز بیمه های اجتماعی را منتفی ساخته است. سهم بیمه کارفرما و پرداخت سهم بیمه کارگران از دستمزد شرط برخورداری از بیمه درمانی و بیمه بیکاری است. با هر مورد از دستمزد عقب افتاده دولت رسما شریک اقتصادی دزدی نه فقط معیشت روزمره بلکه شریک مستقیم فرسودگی و بیماری و مرگ همه اعضای خانواده کارگری است.

هیچ چیز حق طلبانه تر از اعتراض کارگران برای دستمزدهای خود نمیتواند باشد. حقیقت اینجاست که چپ ایران به بازار گرمی دستمزدهای عقب افتاده خو گرفته، با آن به خشم در میاید، با تفسیر آن برنامه و نشریه پر میکند، با آن به خلسه سوسیالیسم میرود. آنچه این چپ نمیتواند و نمیخواهد ببیند این است که:

اولا: اعتراضات علیه دستمزدهای عقب افتاده اساسا نه اعتراض خودبخودی بلکه ادامه سیاست فعال شوراهای اسلامی و خانه کارگر است. این اجتماعات بخشی – و بخش مهمی - از سیاست تحمیل دستمزدهای عقب افتاده به کارگران است.

ثانیا: در سناریوی تکراری این اجتماعات کارگرانی نقش ایفا میکنند که ماهها و حتی سالها عملا و کمابیش از روی رضا از دستمزد خود چشم پوشیده اند. به معنای دقیق تر اجتماع امروز و به رهبری خانه کارگر ادامه همان سیاستی است که کارگر را سردوانده است. این اجتماعات اخته، بدون پتانسیل مبارزاتی، با مظلوم نمایی، با دادخواهی نزد ارگانها و مقامات همواره خود عامل دلسردی و پراکندگی میان کارگران عمل کرده است. هر مورد از سرگذشت دستمزد معوقه برگه دیگری بر تاریخ دوره تاسف بار طبقه کارگر در ایران است که بناچار دستمزد خود را با سلسله ای از کشمکش از گلوی کارفرما بیرون کشیده است. این دوره ای است که با هر سنگر بر سر هر ریال دستمزد به طبقه کارگر ایران سند دیگری بر بیهودگی مبارزه قسطی در پی مطالبات قطره چکانی بوده است.

ثالثا: و مهمترین جنبه خصلت سیاسی و موتور محرک این پدیده است. تصویر طبقه کارگر فریب خورده، طبقه کارگر ناتوان از وصول دستمزدهای خود و تصویر یک نیروی رهایی بخش که کارگران را در نبردهای خیابانی در مقابل دوایر دولتی در دریافت ظفرمندانۀ طلب های خود از این وعده تا وعده بعد، از این قسط تا قسط بعد هدایت نمودند، زیادی کم مایه است. دستمزدهای عقب افتاده بخشی و تنها بخشی از تجلی موضع گیری سیاسی طبقه کارگر ایران در تحولات پایه ای در تاریخ معاصر ایران است. امید به یک سرمایه داری "موفق" ، یک سرمایه داری پیشرفته، باندازه کافی "عاقل" و ضامن منافع ملی ایران افق سیاسی طبقه کارگر ایران را شکل میدهد. سالها است که افق عدالت و قسط اسلامی و توهم پسا انقلابی جای خود را به یک حکومت کاردان، غیر عقیدتی و پاسدار منافع تولید ایرانی، حکومتی که قدر نیروی کار ایرانی را بداند داده است. با دستمزد عقب افتاده کارگر ایرانی سهم ملی خود را ادا میکند، دین خود را در بازسازی تولید ایرانی در یک موقعیت آشفته ادا میکند. هر چه باشد این افق خودبخودی و سنتر سوخت و ساز طبیعی زندگی طبقه کارگر نمیتواند باشد. کافی است به سرمایه گذاری عظیم جمهوری اسلامی در شکل دهی و هدایت این پدیده نگاهی بیاندازیم؛ کافی است قدرت و چیرگی افق ناسیونالیسم ایرانی بر فضای سیاسی اپوزسیون "نجات بخش" را بخاطر بیابوریم. آنچه به اسم عرصه "دستمزد عقب افتاده" و در چهارچوب مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران خوانده میشود در مسیر خود و هر چه بیشتر، به یک باتلاق شباهت پیدا کرده است که اسارت طبقه

^[1]

سه منبع و سه جزء ...

کارگر را بیرون می‌دهد. به این باز خواهیم گشت.

یک کارگر در یک کارخانهٔ تولیدی در ایران

منبع دوم: اصلاحیه قانون کار

یک کارگر در یک کارخانهٔ تولیدی در ایران

در دنیای سیاست ایران و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بخصوص در ارتباط با طبقه کارگر حرف مفت به وفور میتوان سراغ گرفت. ادعای یک قانون کار ناظر بر منافع حقوق طبقه کارگر، ادعای مجلس و دولت حافظ و مجری این قوانین قطعاً از مسخره ترین ادعاها است. لازم است از خوانندگان این سطور معذرت خواست قبل از اینکه برای مرور حکایت قانون کار آنها را به بازنویسی کلیله و دمنه در وصف وحوش بورژوایی-اسلامی ساکن در مجلس شورای اسلامی و وزارت کار و یا زندان اوین حواله داد. برای هر غریبه ره گم کرده یک نگاه به صفحه روزنامه های صبح ایران کافی است تا از ابراز وجود خیل بزرگ از مقامات و ادارات که علناً و با نام نامی قانون تفاله یک جنون ضد کارگری را در قالبهای بدقت کار شده از ردالت و بغض چرکین به صورت جامعه قی میکنند، در حیرت بماند. هر کس حق دارد از خود پرسد این چه لذتی است که دستگاه مجریه و مقننه ایران به آن مشغولند؟ ابتدا تمام حقوقی که تصمیم به محرومیت طبقه کارگر از انرا دارند بصورت قانون در میاورند تا با پایمال کردن آن بی حقوقی کارگر در ایران را چهارمیخه کنند. در این میان داستان اصلاحیه قانون کار را باید در کدام قفسه جا داد؟

اگر فقط اظهارات وزیر کار را حجت بگیریم در اجرای قانون ممنوعیت قراردادهای موقت در عمل و تحت نظارت مبارک ایشان نود و پنج درصد قراردادهای کار در ایران موقتی و شفاهی است. در این میان اصلاحیه ای در کربدورهای مجلس و وزارت کار در گردش است که دست کارفرماها را در قراردادهای موقت و برای اخراج کارگران باز میگذارد. در عمل تا آنجا که به بی حقوقی کارگر مربوط میشود نیازی به این اصلاحیه نیست. اما مورد استفاده آن برای ریشخند جریانات کارگری در اپوزسیون که عدم تصویب این اصلاحیه را برای کلکسیون مدالهای مجاهدات رفرمیستی خود نیاز دارند، حالا حالا ها تمامی ندارد!

یک کارگر در یک کارخانهٔ تولیدی در ایران

منبع سوم: انجمن های صنفی

بررسی مفصل از این عرصه در سرتیتر جداگانه و در ادامه نوشته صورت گرفته است.

یک کارگر در یک کارخانهٔ تولیدی در ایران

رفرمیسم بازنده!

یک صف فعال اعتراضی کارگری، فشار بر پارلمان بر سر تغییر قانون کار و بلاخره چشم انداز یک تشکل کارگری سه محوری هستند که تاریخاً محورهای مبارزات رفرمیستی طبقه کارگر را شکل داده است. سازمان و جریانات معطوف به مبارزات کارگری در ایران همه رویای رفرمیستهای تاریخ جهانی را یکجا در چنگال خود دارند. صدها مبارزه کارگری بر سر دستمزدهای معوقه، اصلاحیه قانون کار و انجمنهای صنفی آن سه منبعی است که بطرز جادویی در نقطه مقابل فضای سرد و سوت کور سیاست در ایران، در زیر چکمه های یکی از خشن ترین حکومت های قرن حاضر، در دل تفرقه ای عظیم میان انواع رنگارنگ اپوزسیون، موجب هم صدایی شگفت انگیز بر سر طبقه کارگر و سرنوشت آن حاکم شده است. سوال اینستکه چرا در دنیای واقعی دستمزد کارگر، تشکل او و قانون ناظر بر زندگی او تیره تر میشود؟

مشکل اپوزسیون چپ در اغراق و یا اشتباه در رهنمودها؛ مشکل اپوزسیون چپ اساسا در قدرت همکاری و وحدت نیست، مشکل اینست که مبارزات کارگری و افق و قدرت مانور رفرمیسم

مورد ادعای آنها کاغذی، قرضی است. بخش اساسی ماتریال رفرمیسم مورد ادعای این جریانات ماتریال متعلق به خانه کارگر جمهوری اسلامی است.

چند جریان و حزب در فضای سیاسی ایران را سراغ دارید که اولاً، با گواهی اعتراضات دستمزدهای معوقه، مبارزات کارگری را در حال رشد دانسته، و ثانیاً، پروسه کشدار شدن تصویب اصلاحیه قانون کار را به حساب سنبه پر زور کارگر گذاشته، و ثالثاً، با موضع مثبت به انجمنهای صنفی؛ با این سه مؤلفه و در ادامه این سه مؤلفه؛ ارتقای سطح اعتراض و به این معنا چشم انداز بهبود زندگی طبقه کارگر و چه بسا مبارزه سوسیالیستی طبقه را ترسیم میکنند؟ بدون تردید البته با سایه روشنهایی، بخش اعظم اپوزسیون چپ را در این جبهه میتوان یافت. اگر ادعای بسیاری جریانات و احزاب را در فخر فروشی تأثیرات مستقیم خود بر این روند بپذیریم؛ آنوقت میتوان هدف و ادعای این نوشته را در چند کلمه خلاصه کرد:

این رفرمیسم قلابی است، این تصویر هیچ قرابتی با واقعیت طبقه کارگر و مصاف های آن ندارد، و نتیجه حاصل از این هیاهوی رفرمیستی جز تداوم تباهی و فرودستی طبقه کارگر نیست و نخواهد بود. این مواضع با همه حرارت و طرفداری از اعتراضات کارگری در واقع به عنوان خدمتگزاران بی ارج و مزد خانه کارگر رژیم عمل کرده اند.

یک کارگر در یک کارخانهٔ تولیدی در ایران

هپکو: یک تجربه دردناک

اعتراضات یک هفته ای قریب پانصد کارگر کارخانه هپکو در اراک بمثابه یکی از قدرتمندترین اعتراضات کارگری در ایران در رسانه ها جای برجسته ای پیدا کرد. تشریات چپ آنرا قهرمانانه خواندند و پیگیری کارگران را از بسیاری جهات ستودند. کارگران در خیابانها با شعار علیه رشوه خواری مسئولان و تهدید استاندار ظاهرا یک اعتراض قدرتمند را به خود گرفتند. اما این اعتراض جز شکست سرنوشت دیگری را پیش رو نداشت. تمامی احزاب و نیروهای چپ و کارگری بر نقش محوری خانه کارگر در برپایی و هدایت این اکسیون چشم فرو بستند. این نیروها از نفس حضور کارگر آنچنان کور شدند، خود را به کوری زدند، که کفن پوشان صف اول و بیرق های شهیدان در کنار پوسترهای خامنه ای در راه اهداف اقتصادی دولت و برای سرمایه ملی و دولتی را از نظر آنها پنهان ساخت. پیام تظاهرات مبنی بر نظم کارگران بدون دستمزد و در حال سینه زدن، اعتراضی بدون برنامه و هدف با خواست ملاقات با فرماندار فریب کار و چرب زبان جایی برای جلب حمایت مردم و دیگر کارگران شهر اراک از بزرگترین مراکز کارگری ایران و آسیا باقی نمیگذاشت. این اعتراض به جایی نرسید و مسئولیت آن بعهده جریاناتی است که نخواستند دوست کارگران باشند. کارگران هپکو و توهmat و تصورات غلط آنها میبایست در گرماگرم اعتراضات به هموارد طلبیده میشد. آنها میبایست از شرکت در این نمایش برحذر میشدند.

یک کارگر در یک کارخانهٔ تولیدی در ایران

نیاز سوزان طبقه کارگر به دستاوردهای رفرمیستی

طبقه کارگر در انتخاب و یا رد رفرمیسم مخیر نیست. هیچ کس در نبرد طبقاتی نمیتواند فتح سنگرها و پیروزی های بزرگ را بدلخواه خویش از دستور خارج کند. جبهه های نبرد نه از اراده بورژوازی بلکه اساساً از شرایط عینی تبعیت میکند. بنا به یک فرض غلط و نامربوط و کذابی مبارزات رفرمیستی بعنوان پیش درآمد و مراحل اولیه سیر مبارزه طبقاتی کارگران شناسانده میشود، گویا مبارزات رفرمیستی ناشی از ضعف مبارزاتی صفوف کارگری است. بر عکس، مبارزات رفرمیستی به اعتبار خود از ارزش و اهمیت برخوردار است و مهمتر آنکه مبارزات رفرمیستی طبقه کارگر زمینه و عروج یک

جریان کمونیستی و کارگری را در بر گرفته است. آینده مبارزه طبقاتی برای نسل حاضر در گرو چگونگی سرنوشت مبارزه طبقه و دستاوردهای "محدود" آن قرار دارد. چرا و چگونه؟

اول: طبقه کارگر بشدت به اتحاد و پیوندهای مبارزاتی نیاز دارد. موج بیکاری ها، قراردادهای موقت و صد البته سرکوب و تعقیب فعالین کارگری انسجام طبقاتی و پایه ای طبقه کارگر را سست و ناپایدار ساخته است. بحث ها و مشغله های کلیشه و سطحی در مورد تشکل های سراسری، سندیکا و شورا و امثال آن عنصر های طبیعی و ملزومات پایه ای برای هر گونه تحرک و انگیزه و امکان تشکل را از توجه دور ساخته است. تجربه سه دهه کشمکش طبقاتی در ایران گواه است که فقر و محرومیت و ظلم الزاما عصیان و مبارزه جویی نمی آفریند، اگر هم بیافریند امر مبارزه کارگری را تقویت نخواهد کرد. امروز طبقه کارگر بیش از هر وقت دیگر به صندوقهای تعاونی و مکانیسمهای پیوند و همبستگی صفوف خود نیاز دارد. ساده ترین دستاوردها دارای ارزش بسیار بزرگتر طبقاتی است.

دوم: طبقه کارگر به بهبودهای فوری بر علیه محرومیتهای خود نیاز دارد. امروز تباهی و فلاکت نفس حیات را در میان طبقه کارگر به امر فوری تبدیل ساخته است. تن فروشی، کار کودکان، قالی بافی، خرده فروشی، کلیه فروشی، کولبری و امثال آن به سیکل معیوبی تبدیل شده است که خشم را با نفرتن و مبارزه را با تلاش فردی جایگزین میسازد. این شرایط دشمن اخلاقیات نועدوستی است، خمیره اتحاد را در انسانها میکشد و استیصال میافریند. محلات کارگری مملو از بنگاههای خیریه، جولانگاه نذر و دسته های سینه زنی، مرکز خرافات فال گیری و رمالی، روشهای درمانی عهد بوق تبدیل شده است. محلات کارگری همواره مرکز فعالیت های همیاری جمعی و تعاونی ها و ابتکارات مختلف بوده است که حل معضلات واقعی زندگی محمل اتحاد صفوف کارگران شده است. مسخره است که حل این معضلات را به انقلاب کارگری و سقوط دولت بورژواوی حواله داد. امروز سازمان دادن همکاریهایی که دست کارگران و بخصوص اعضای خانواده کارگری را در دست هم قرار دهد خود انقلاب است.

سوم: دستاورد های کوچک در مبارزات اقتصادی ضامن گامهای سیاسی تعیین کننده است. فضای سیاسی و کارگری ایران یک لجنزار سیاسی و انباشته از سموم ضد کارگری از رژیم چنج آمریکایی، انقلابات ضد رژیمی، دمسازی با سبز و انواع ناسیونالیسم ایرانی و محلی است. در حاصل این فضا بیش از هر چیز امر مبارزه طبقه کارگر برای خود لگد مال شده است. در ایران سوسیالیسم همه چیز هست بجز لغو کار مزدی، جز لغو مالکیت خصوصی و خصلت های پایه ای طبقاتی آن. طبقه کارگر به مبارزات اقتصادی خود، بدور از هیاهوی ضد رژیمی و دستاوردهای "محدود" در این زمینه بیش از هر وقت نیاز دارد.

چهارم: مبارزات و دستاوردهای ملموس برای کسب قدرت واقعی صفوف کارگران حیاتی است. مبارزات اقتصادی و مستقل کارگری محرک ارتباطات و مکانیسم ها و شبکه های مبارزاتی است که با هر گام از افت و خیز درس و زمینه قدرت واقعی کارگران را فراهم آورد.

یک کارگر در یک کارخانهٔ تولیدی در ایران

پایان داستان اعتراضات خودبخودی!

بنا به یک برداشت عمومی مبارزات اقتصادی طبقه کارگر بعنوان مبارزه خودبخودی دسته بندی میشود. این برداشت اگر برای کارگران کارگاههای پارچه باف های ایزوله روستاهای قرن شانزده انگلستان در مواجه کور با دست درازی کارفرمای بی انصاف آنهم بطور نسبی صدق کند، برای طبقه کارگر ایران پس از دو انقلاب یک ادعای رندانه بی مایه بیش نمیتواند

کمونیست ۲۱۸

باشد. طبقه کارگر، مواجهه با طبقه کارگر از ستونهای اصلی موجودیت جمهوری اسلامی است. خانه کارگر و تمام شجره شوراهای اسلامی تا انجمن اسلامی و محبوب و وزارتخانه کار بزرگترین شبکه در ساختار این حکومت را تشکیل داده اند. فریب کارگر، ارباب کارگر خمیرمایه منسجم ترین حزب سیاسی ایران است که تار و پود جمهوری اسلامی را بهم بافته است. اعتراض کارگری بخش انتگره از کشمکشهای بی پایان این دولت بوده است. قانون کار گام به گام در مخالفت با بخشهای دیگر حکومت شکل گرفت، قرارداد موقت در سایه تصویب قانون کار ناظر بر ممنوعیت قراردادها همه گیر شد، شلاق زدن کارگران در دوره وزارت سر سخت ترین مخالف آن عمومیت پیداکرد، دست نود و هشت درصد از بیکاران در سایه تصویب قانون بیمه بیکاری از هر گونه حمایت کوتاه شد، خانه کارگر جمهوری اسلامی رسماً همردیف با هر دستگاه مزدوران و اوپاش اما فقط متشکل از جمعیت کرایه ای اعتصاب شکن نیست، ایلنا نه یک خبر گزاری بلکه یک ارگان عالی سیاست گذاری و هدایت افکار عمومی دولت است. و به این معنا اعتراضات جاری کارگری بیش از آنکه اعتراض خودبخودی کارگران مراکز تولیدی باشد، شکل معین و مناسب ترین شکلی از یک نمایش اعتراضی است که بتواند کارگر معترض را سر بدواند، خسته و ناامید سازد و دست بسته تسلیم سیاست رسمی سازد.

یک موج رفرمیستی، بسیج همه توان طبقه در همه عرصه های زندگی و تامین موجی از دستاوردهای "پیش پا افتاده" تنها راه بیرون کشیدن صفوف طبقه از دامنه نفوذ تشبثات خانه کارگر، فریب کاری طبقات دیگر و تضمین قدمهای استوار در راه انقلاب کارگری و سوسیالیسم است.

طبقه کارگر و انجمنهای صنفی کارگری

انجمن های صنفی کارگری باید به عنوان تشکلهای دولتی برای تفرقه در میان صفوف طبقه کارگر و به هدر دادن جنبش اعتراضی طبقه کارگر، خنثی شود.

چرا انجمنهای صنفی؟

انجمنهای صنفی بعنوان آلترناتیو شوراهای اسلامی کار طی بیست سال اخیر بطور موازی با این شورا از طرف دولت به فضای کشمکش های طبقه کارگر تحمیل شده است. انجمنهای صنفی حاصل یک خط مبارزاتی و مستقل از دولت نیست. این انجمنها خط معینی از صفوف کشمکش های سیاسی میان جناحهای رژیم را نیز نمایندگی نمیکند. این انجمن ها حاصل دست پیش دولت و ساختگی هستند. اتحادیه سراسری کارگران قراردادی و اتحادیه کارگران ساختمانی از جمله این تشکل های ساختگی به شمار میروند.

انجمنهای صنفی به عنوان پاسخ دولت به شرط عضویت در سازمان جهانی کار در قانون کار جمهوری اسلامی گنجانده شد.

بعد از دولت رفسنجانی، با روشن شدن خط لیبرالیسم افسار گسیخته و باز سازی محیط های تولیدی شمارش معکوس برای موجودیت شوراهای اسلامی آغاز شد. با سرکوب گسترده و بی امان اعتراضات کارگری، دولت ها یکی پس از دیگری خود را از چوبدستی شعارهای "کارگر پناهی" و سوپاپ اطمینان شوراهای اسلامی بی نیاز حس کردند.

یک کارگر در یک کارخانهٔ تولیدی در ایران

مبارزات کارگری در ایران سد شوراهای اسلامی را شکست. بزرگترین شبکه ضد کارگری تاریخ سرمایه داری در مقابل مبارزات کارگری ایران به زانو در آمد. این شوراها در همه واحدهای تولیدی جاسوس و

کارگران جهان متحد شوید

سه منبع و سه جزء ...

مامور اداره امنیت بودند، با سرپرستی فعالیت های مذهبی در محل کار مسئولیت ارگان کنترل عقیدتی را بعهده داشتند، با شراکت در مدیریت کارخانه در سرنوشت اخراج و معیشت کارگران فعال مایشاء عمل مینمودند. کنترل همه تعاونی ها را در دست داشته و همه کمک و اعانه های دولتی از کانال این شوراها میگذشت. بعلاوه و در عین حال بعنوان نیرویی از خودی های رژیم راه توهم از طریق عریضه و تظلم خواهی نزد این یا آن شخصیت و ارگان رژیم را در مقابل اعتراض کارگری قرار میداد. پوزه این ارگان بشدت منسجم و سازمان یافته مخوف توسط کارگران به خاک مالیده شد. دیگر کسی از آنها نمی ترسید، کسی به آنها توهم نداشت، اعتراضات کارگری بدون اعتنا به آنها راه خیابانها را در پیش گرفتند. طبقه کارگر در ایران فرصت پیدا نکرد این پیروزی را حس کند، لمس کند، ثبت کند و از آن سکویی برای ادامه مبارزه خود بسازد.

انجمنهای صنفی پاسخ به چیست؟

قانون کار جمهوری اسلامی حق اعتراض صنفی را برای کارگران "به رسمیت می‌شناسد" و انجمنهای صنفی (و در صورت فقدان این انجمن، نماینده کارگران) را تنها ابزار قانونی اینکار معین می سازد. این پاسخی است که رژیم جمهوری اسلامی درست با شرایط مبارزاتی طبقه کارگر و برای مقابله با آن پس از شکست شوراهای اسلامی اندیشیده است.

جنبش اعتراضی طبقه کارگر در ایران از پتانسیل سیاسی بالایی برخوردار است. در سر هر تند پیچ اعتراضی یک راست یقه مجلس و دولت را میگیرد. انجمنهای صنفی با تاکید بر صنفی بودن قرار است همه نقطه قوتی را که در پتانسیل سیاسی اعتراضی طبقه کارگر میشود سراغ گرفت را هرس کند.

جنبش اعتراضی طبقه کارگر در ایران از نظر جوهره و درجه آگاهی و انسجام طبقاتی بشدت کم عمق و ضربه پذیر است. فشار معیشت و تمرکز پلیسی بر روی فعالین کارگری مزید بر علت عمل کرده اند. باز هم انجمنهای صنفی با تاکید بر صنفی بودن قرار است که میدان مانور اعتراض کارگری را محدودتر سازد.

با انجمنهای صنفی چگونه باید برخورد کرد؟

با توجه به اینکه:

در چهارچوب مناسبات و کارکرد سرمایه در ایران کماکان نیروی کار ارزان اصل و تعیین کننده است؛

روبنای سیاسی در این مناسبات مطلقا با منطق آزادی تشکل های کارگری خوانایی ندارد؛

یک وحدت سراسری میان بخشهای مختلف بورژوازی بر سر براه اندازی چرخ تولید بر دوش کار ارزان و کارگر خاموش حاکم است؛

علیرغم همه توجه و اهمیت و علاقمندی جمهوری اسلامی و له له بورژوازی ایران برای چرخش چرخ بزرگ تولید، هنوز موانع بزرگی در این راه وجود دارد؛

مؤلفه های گوناگون منطقه ای از جمله اوضاع عراق ، مسایل بین المللی از جمله کم تحرکی کارگری در اروپا در متن بحران بیکاری موجود، و همچنین اوضاع داخلی از جمله تحت تاثیر بیکاری و معیشت؛ کمتر امیدی را برای محرکهای بیرون از مصافهای طبقاتی در چشم انداز آینده نزدیک قرار میدهد؛

لذا، مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بر علیه فلاکت

اجتناب ناپذیر است. فاصله طبقاتی عظیم زمین را زیر پای کارگران گرم میکند و تجربه تاکنونی راه مبارزه اقتصادی را همچنان باز نگه داشته است. سیاست جمهوری اسلامی در این شرایط این خواهد بود که:

از رو در رویی مستقیم با کارگران اجتناب کند،

با وعده وعید وقت بخرد،

از سیاست سرکوب در مواقع مناسب تردید بخرج ندهد.

با توجه به مؤلفه های ذکر شده یک سیاست کمونیستی باید بر مبانی زیر استوار باشد:

نباید به اسم "کار قانونی" و بطریق اولی به اسم "رفرمیسم" برای بورژوازی ایران و حکومت آن وقت خرید.

برای بخش مهم اپوزسیون بورژوایی انجمنهای صنفی تمام افقشان برای حقوق اقتصادی و سیاسی و قانونی کارگر را میسازد. نباید به فشار سیاسی و تبلیغاتی این نیروها و رسانه هایشان در دفاع و جا انداختن انجمنهای صنفی تسلیم شد.

برای بخش بزرگی از آنچه نیروهای چپ و کمونیست نامیده میشوند، اینها خود را طرفدار حقوق سندیکایی کارگران معرفی میکنند و همه افق آنها برای حقوق قانونی کارگر از انجمنهای صنفی فراتر نمیرود. هدف کارگران سوسیالیست نمیتواند یک مرحله برای سندیکا و بعد رادیکالیزه کردن آن باشد؛ اما دفاع از حرمت سندیکا و حقوق سندیکایی نیز بر عهده کارگران سوسیالیست سنگینی خواهد کرد.

هدف فوری ما در میان کارگران ایجاد مجامع عمومی بر گرد شبکه فعالین کارگران سوسیالیست است. هر درجه از احقاق حقوق کارگری از طریق انجمنهای صنفی در گرو زور مستقیم شبکه کارگران سوسیالیست و مجمع عمومی آنهاست. ایجاد یک صف مبارزاتی قوی و سراسری حول خواستهای فوری افزایش دستمزدها و بیمه بیکاری چسب مجمع عمومی و مبارزه کارگران است.

تنها ابزار موثر و حداکثر میدان مانور انجمنهای صنفی "پیگیری حقوق کارگری از طریق کانالهای قانونی" است. این یک تله است. آیا مسخره نیست، نیروی اعتراضی طبقه کارگر را به سطح لیست دادخواهی یا شکایت انجمنهای صنفی (که همگی کارگران و خود آنها بهتر از همه میدانند که یک پروسه پوچ بیشتر نیست) نزول دهیم؟

ما برای تشکیل انجمن های صنفی قدم پیش نگذاشته و در دفاع از موجودیت آن تلاش مثبت بخرج نمیدهیم. اما ما انجمنهای صنفی را تحریم نمی کنیم. بر عکس، یک انجمن صنفی فعال و برخورد فعال با آن، به شرطی که با دخالت و در میان صفوف کارگران صورت بگیرد، بیشترین خدمت در راه کارگران پیشرو و کمونیست است.

آیا انجمنهای صنفی میتواند پوشش و محمل قانونی یک فعالیت کمونیستی قرار بگیرد؟

پاسخ قطعاً منفی است. میدان مبارزات کارگری جای قایم باشک بازی نیست. نمیشود رژیم و کارفرما را گول زد. برای یک کارگر کمونیست هیچ چیز به اندازه رفتار "شتر گاو پلنگ " خفت آمیز و خرد کننده نیست. هیچ توطئه دست جمعی کارگری جز از راه فرو خوردن دست جمعی خواستهای بر حق در مقابل "دستاوردهای" ناچیز ممکن نیست.

برنامه های هفته حکمت

انگلستان- لندن

منصور حکمت و حزب سیاسی، حزب اجتماعی: خالد حاج محمدی

دولت در دوره های انقلابی: اعظم کم گویان

تلفن تماس: بختیار پیر خضری ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

سوئد- استکهلم

اعتراض کارگری، رفرمیسم و حکومت کارگری: مصطفی اسدپور

تلفن تماس: آسو فتوحی ۰۷۳۱۵۰۰۰۰۳

سوئد- گوتنبرگ

حزب و قدرت سیاسی: علی عبدالی (دیلان)

شعر: سلیمان قاسمییانی

سبک کار کمونیستی: محمد فتاحی

تربییون آزاد
تلفن تماس: سیوان رضایی ۰۷۳۹۲۴۱۳۸۳

آلمان- کلن

این مراسم با برپایی میز کتاب و معرفی منصور حکمت

از جمله آثار ترجمه شده منصور حکمت به زبانهای آلمانی و انگلیسی برگزار

خواهد شد

تلفن تماس:

محمد راستی ۰۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴
سهند حسینی ۰۱۷۸۷۲۷۹۷۹۱

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

بعد از انتخابات!

مظفر محمدی

مظفر محمدی، نمایندهٔ مردم تهران در مجلس شورای اسلامی

انتخابات ایران برای ریاست جمهوری و شوراهای شهر و روستا برگزار شد. بخش قابل توجهی از صاحبان رای شرکت کردند. اپوزیسیون راست و چپ ایران انتخابات را بایکوت کردند. روحانی برای بار دوم رییس جمهورشد. طبیعی است مخالفان جمهوری اسلامی از نتیجه انتخابات خشنود نیستند و بخشا توپ را به زمین مردم می اندازند. یکی می گوید مردم بازهم میان بد و بدتر انتخاب کردند و از ترس سر کار آمدن رئیسی که جنایاتش گسترده و بی شرمانه تر است به روحانی نرم تر که مدعی است سایه ترس و جنگ را بر سر جامعه برداشته است رای دادند. بخشا هم می گویند مردم بی درایتی کردند، دشمنان خود را نمی شناسند و یا به جناح های مختلف بورژوازی توهم اصلاحات و وضع بهتر معیشتی دارند. جمهوری اسلامی هم انتخابات را دال بر تاکید مردم بر مشروعیت خود می داند.

اما هیچکدام از این ارزیابی ها واقعی نیست. انتخاب میان بد و بدتر یا ترس از یکی و رای به دیگری و یا تاکید بر مشروعیت جمهوری اسلامی بهیچوجه این اتفاق سیاسی جدید یعنی انتخابات را توضیح نمی دهند. از نظر من این انتخابات جامعه ی ایران را حول مطالبات اساسا اقتصادی و معیشتی و آزادی های سیاسی و مدنی قطبی کرده است.

از میان کاندیداهای دو جناح یکی آمد و گفت حامی امنیت و آزادی جامعه است و این را ادامه می دهد و دومی گفت معیشت مردم و فقر و بیکاری را درمان خواهد کرد. ا فشار میانی و متوسط جامعه، روشنفکران و "هنرمندان" و میرزا بنویسان این بخش جامعه که کم تر غصه معیشت رای دارند، به کسی رای دادند که مدعی آزادی و گشایش سیاسی و عدم دخالت در زندگی مردم است. و بخشی از فشار پایینی و زیر خط فقر و بیکاران، مدعی تامین معیشت و زندگی بهتررا انتخاب کردند.

صرفنظر از هر تحریم و بایکوتی، سرانجام جامعه انتخاب می کند. بورژوازی در جهان و ازجمله در ایران هر کدام به روش خود هر چند سال یک بار نمایندگان سیاسی خود را جلو می فرستند و از مردم رای تایید می گیرند. کل این پروسه چه در جهان متمدن و چه در جهان عقبمانده نافی حقوق مردم برای شرکت مستقیم در سرنوشت خود و تعیین تکلیف سیاست و اقتصاد به نفع آزادی و برابری و رفع تبعیض در نظام سرمایه داری است. این پروسه را از هر سر بگیری از سر دموکراسی غربی و به اصطلاح آزادی در انتخاب و یا دیکتاتوری مذهبی و عدم آزادی، نتیجه یکی است. بورژوازی طیفی از نمایندگانش را جلو می فرستد تا "آزادانه" انتخابش کنند. خواه این نمایندگان از فیلتر احزاب بورژوایی گذشته باشند یا از فیلتر شورای نگهبان، تفاوت چندانی ندارد. هدف در هر حالت یکی است. تداوم و حفظ نظام سرمایه داری و بردگی مزدی.

در این سناریوها، منافع طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه نمایندگی نمی شود. حامیان و حافظان نظام سرمایه داری امروزه در سرتاسر جهان قدرت را در دست دارند. در نتیجه، زمین بازی را هم بورژوازی و اعوان و انصارشان تعیین می کنند. تغییر توازن قوا و زمین بازی به نفع طبقه کارگر و اکثریت محروم جامعه، با فراخوان از بالا بالا ممکن نیست. رهبران و فعالین درون طبقه کارگر و ا فشار زحمتکش اند که می تواند نیروی اجتماعی تحت رهبری و سازمان خود را چپ و راست کرده، نقش بازی کند و ورق را برگرداند. این نیرو بهر اندازه سازمانیافته و توده ای باشد می تواند اساسا پروسه انتخابات را دچار مشکل کرده و روز



انتخابات را به روز کشمکشی اجتماعی و اکسیون های اعتراضی تبدیل کند. به این معنا نه تنها رای ندهد بلکه انتخابات درعرف بورژوایی را هم مختل کند. توقع اینکه طبقه کارگر غیرمتحد و سازمان نیافته و زحمتکشان جامعه، پروسه ی انتخابات بورژوازی را مختل و یا به شکست بکشانند بیهوده است. توقع اینکه طبقه کارگر پراکنده و بدون تشکل و تحزب بتواند خود و اکثریت محرومان جامعه را روز انتخابات در خانه نگه دارد نیز، بیهوده است.

جامعه ای که مبارزه طبقاتی در آن قطبی نشده است، جامعه ای که طبقات متخاصم یعنی بورژوازی و پرولتاریا عملا درمقابل هم قد علم و صف آرای نکرده اند، هر اتفاق سیاسی از جمله انتخابات یک طرفه و به سود بورژوازی تمام می شود. در چنین شرایطی در خانه نگه داشتن مردم در روز انتخابات غیرممکن است.

درانتخابات جدید ایران، فشار متوسط جامعه به آزادی و امنیتی که نماینده ی جناحی از بورژوازی به آن قسم می خورد رای دادند. و بخش پایینی جامعه نماینده ی جناحی را انتخاب کردند که وعده ی تامین معیشت و کار و رفاه را داده است. و سوال اینجا است که در انتخابات جمهوری اسلامی آیا مردم به وعده های انتخاباتی نمایندگان بورژوازی باور دارند؟ آیا رایشان به معنای اعتماد به انها است. مطلقا نه.

در شرایط و توازن قوای کنونی، مردم فکر می کنند کسی که وعده آزادی می دهد یا آن یکی وعده ی معیشت، فردای روز بعد از انتخابات در مقابل این سوال قرار میگیرد که چگونه به وعده هایش عمل کند. هیچ بورژوایی نمی تواند بعد از انتخابات ببیاید و بگوید شمارا گول زدم. برعکس می آید و بخود می بالد حالا که به من رای دادید منتظر اجرای وعده هایم باشید.

برای مردمی که به نمایندگان این و آن جناح از بورژوازی رای داده اند، می خواهند عامل فشاری بر آن ها برای اجرای قولهایش باشند. این فشار و طرح مطالبات در فردای پس از انتخابات معنای عملی بیشتری دارد. در انتخابات امروز ایران، جامعه بعد از انتخابات، مملو از مطالبات گوناگون است. معیشت و اشتغال، حل مساله بیکاری ، گرانی و تورم و فقر و کنار نهادن فشارهای سیاسی و مذهبی همه و همه به صحنه جامعه کشیده می شوند. روحانی گفته است که دخالت درزندگی خصوصی مردم ممنوع است و کسی حق ندارد به خانه ای سر بکشد تا ببیند ساکنانش چه می پوشند ، چه می نوشند و کدام موزیک و رقص را اجرا می کنند. اگر فردا ماموران منکرات باز از دیوار مردم بالا رفتند و یا به جشن هایشان حمله کردند، مردم از او پاسخ می خواهند.

زمانی که مردم توان انداختن رژیم را ندارند، سازمان یافته و متحد نیستند، زمانی که طبقه کارگر فاقد صف متحد و متشکل و متحزب خود است، زمانی که اپوزیسیون در زمین جامعه نمایندگی نمی شوند، اختلال در پروژه های سیاسی بورژوازی و امتناع از برنامه های سیاسی و اقتصادی اش ممکن نیست.

باز باید تاکید کرد که بحث برسر امتناع یا تحریم و بایکوت نیست. گویا این انتخابات است و کم و کسری دارد پس باید بایکوتش کرد. کل انتخاباتهای بورژوایی در به اصطلاح جوامع آزاد و دموکرات تا دیکتاتوریهای سیاسی و مذهبی و عشیره ای، از زاویه منفعت طبقه کارگر و محرومان جامعه و از زاویه سوسیالیسم و آزادی و برابری، مردود و غیرمشروع است.

تا زمانی که صف طبقاتی و آزادیخواهی و

برابری طلبی قد علم نکرده و مدعی حاکمیت و تشکیل دولت خود نشود، سناریوی انتخاباتهای بورژوازی در همه ی اشکال و انواع آن تکرار می شود. تا زمانی که این صف متحد و متشکل و متحزب نشده، توده های مردم منفرد، چاره ای جز تمکین به تنها راه ممکن که بورژوازی پیش پایش گذاشته است، ندارند و ناچار از انتخابی اند که فکر می کنند شاید کم دردتر و کم دردسرتز باشد ویا امیدی و روزنه ای به بهبود شرایط کار و زندگی گشوده شود. در نتیجه بخشی از این مردم پراکنده و غیر سازمانیافته و بدون حزب سیاسی و غیر متحد سراغ جناحی می رود که مدعی است آزادی و نفس کشیدنی را تامین می کند و بخش دیگر سراغ جناح مقابل که وعده اضافه کردن نانی به سفره گرسنگان و شغلی برای بیکاران را پیش رو قرار می دهد. این قانون مرسوم کلیه جوامع بشری امروز است که در امریکا ترامپ را سر کار می آورد و در ایران نمایندگانی از جمهوری اسلامی را.

از نظر من تعداد ارای نمایندگان جناح های ظاهرا رقیب فاقد اعتبار و اهمیت است. ظاهرا روحانی و جناحی از رژیم برنده شده است اما برنده ی اصلی انتخابات کل بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی است. نمایندگان هر دو جناح جمهوری اسلامی یعنی روحانی و رئیسی هر دو برنده ی این انتخاباتند. گرسنگان جامعه رئیسی را مورد خطاب قرار داده و اقشار میانی که کم تر دغدغه نان دارند روحانی را. اما بعد از انتخابات ما شاهد شرایط متفاوتی از قبل خواهیم بود.

ما در ماه های بعد از انتخابات شاهد شکاف عمیق تر طبقاتی، سربلچی بورژوازی حاکم ایران از اجرای وعده هایشان و تکثیر و گسترش اعتراضات کارگری و اجتماعی و مدنی خواهیم بود.

ما شاهد جامعه ای خواهیم بود که از یک طرف صف میلیونی کارگر و زحمتکش و مردم آزادیخواه و به ستوه آمده از فقر و تبعیض و ستم و دخالت دولت و منکرات و گسترش فساد ایستاده است و طلبکار. و از طرف دیگر هیات حاکمه جمهوری اسلامی با نهاد ریاست جمهوری و شوراها و نهادهای قضایی و پلیسی و بنگاه های اقتصادی چپاولگر ایستاده و بدهکار. ما شاهد جامعه ای خواهیم بود که قطبی تر شده و این قطبی شدن نه در بالا، بلکه میان بالایی ها با همه جناح ها و نهادهایش و طبقه کارگر و مردم زحمتکش و صف آزادیخواهی ویرابری طلبی است.

کسانی که فکر می کنند چیزی عوض نشده و درب بر همان پاشنه ی قبل از انتخابات می چرخد، این قطبی شدن را نمی بینند. به همین دلیل ممکن است بخشی مایوس و ناامید و بخشی هم بدنبال توجه مساله ای باشند که کجا کم تر رای داده شده و کجا بیشتر. طبیعی است بخشی از مردم دررای گیری شرکت نکردند. اما این در صورت مساله تغییری نمی دهد. ظاهر مساله این است که جمهوری اسلامی برنده ی انتخابات است و مردم را پای صندوق های رای کشانده است. اما اگر به عمق جامعه نگاه کنیم صورت مساله چیز دیگری است. بورژوازی همواره چه با رای کم تر و یا بیشتر سازمان های خود را تجدید و ترمیم کرده و می کند. اما این بار توده های میلیونی مردم هم توقعات و مطالباتشان را به صحنه جامعه می آورند.

در ماه ها و سال های پس از انتخابات ما با شرایط و وضعیت جدیدی روبرو خواهیم بود. این وضعیت وظایف جدیدی برعهده ی رهبران طبقه کارگر بخصوص کمونیست ها و سوسیالیستهای درون طبقه و فعالین سیاسی آزادیخواه و برابری طلب جامعه می گذارد. شرایط برای سازماندهی و متحدکردن صفوف طبقه کارگر و جنبش های آزادیخواهی و برابری طلبی بیشتر از پیش آماده می شود.

بعلاوه، برای تغییر توازن قوا و خاتمه دادن به استمرار سناریوهای هر 4 سال یک بار انتخابات های بورژوازی، جامعه به آلترناتیو نیازدارد. کمونیسم طبقه کارگر در شرایط کنونی بیشتر از هر گرایش دموکراسی خواه و لیبرال و نان به نرخ روز خور، شایسته ی عروج و شانس پیروزی دارد. صف طبقاتی کارگران و زحمتکشان و مردم آزادیخواه که ظاهرا و به غلط، بخشا حامیان

کمونیست ۲۱۸

روحانی و یا رئیسی نامیده می شوند، در این دوره فشرده و متحدتر خواهد شد، صف طبقه کارگر شاغل و بیکار متحد و سازمانیافته خواهد شد. ما بطور قطع شاهد تغییر فضای سیاسی و تعرض طبقاتی و اجتماعی برای زندگی بهتر و آزادی و علیه تبعیض و ستم و غارت داراییهای مملکت توسط بورژوازی حاکم خواهیم بود.

دوره ی جدیدی که در پیش داریم اگر به درست و پیگیرانه مورد استفاده قرار گیرد، طبقه کارگر متحد و سازمانیافته و متحزب پا به عرصه ی سیاسی جامعه خواهد گذاشت و مدعی رهبری جنبش های رفاه طلبانه و آزادیخواهانه و برابری طلب خواهد شد. شرایطی بوجود خواهد آمد که می تواند سناریوی انتخابات های بورژوایی را تغییر داده و بعنوان آلترناتیو بورژوازی پاپیش بگذارد. در این صورت برای بورژوازی جز تقابل رو در رو و تقلای بیهوده برای مهار جنبش های طبقاتی و اعتراضی وسیاسی چیزی باقی نمی ماند. تقابلی که در توازن قوای جدید، نه تنها بورژوازی قادر به برگزاری مراسم وشوهای انتخاباتی نیست ودر آن پیروز نمی شود، بلکه سرنوشت جامعه به مسیر دیگری خواهد رفت و امر سرنوگونی جمهوری اسلامی به ضرورتی غیر قابل اجتناب تبدیل خواهد شد.

خرداد ۹۶_ مه ۲۰۱۸

اولین اصلی که

کارگر باید در رد و

قبول یک قانون کار در

نظر بگیرد اینست که

من بعنوان یک عنصر

آزاد در این جامعه در

سرنوشت خودم، در

محیط کار خودم، در

تعیین اینکه نیروی کارم

را دارم در ازاء چه

میفروشم و در چه

شرایطی قرار است کار

کم و غیره، چقدر سهم

و نقش دارم . اولین

شاخص اینست که

کار گر بعنوان یک عنصر

آزاد و یک شهروند

صاحب اختیار ظاهر

بشود.

منصور حکمت

در حاشیه انتخابات ریاست

جمهوری در کردستان

محمد فتاحی

سیاست تحریم انتخابات از جانب نیروهای "کرد"

انتقادات نیروهای چپ به کومه له در رابطه با امضای فراخوان مشترک جریانات سیاسی در کردستان

پاسخ های کومه له به نیروهای چپ

منشا اعتماد به نفس راه کارگر در نقد سیاست کومه له

روزهای قیل از انتخابات در ایران، شش گروه "کرد" شامل سه کومه له (کومه له و دو شاخه سازمان زحمتکشان)، دو شاخه حزب دمکرات و سازمان خبات، در یک فراخوان مشترک این انتخابات را تحریم کردند. فعالین و شخصیت های ناسیونالیست کرد آنرا یک اقدام مهم تاریخی ارزیابی کردند. از میان نیروهای چپ سیلی از انتقادها روانه کومه له شد، اساسا به دو دلیل؛ اولاً همراهی با ناسیونالیست ها و دوما و بویژه امضای مشترک با سازمان خبات(*). خود کومه له اقدام خود را در جهت منافع و مصالح مردم کردستان معرفی کرده است.

ناسیونالیست های کرد ایرانی حق دارند آنرا یک دستاورد تاریخی ارزیابی کنند، چون اولاً همه جریانات ناسیونالیست کرد زیر یک سیاست واحد را (تحریم انتخابات) امضا گذاشته اند. ثانیاً در شرایطی که سایر گروههای سیاسی کرد هر یک در بلوک های رقیب در منطقه در مقابل هم قرار گرفته و در کشمکش دائم به سر می برند، همقطاران ایرانی شان هرچند موقتی زیر یک بیرق واحد خیمه زده اند. البته ناگفته نماند در این میان پژاک، شاخه پ ک ک در ایران، و دستجات مسلح کوچکی که در بلوک پ ک ک هستند و به این اعتبار در تحولات منطقه ای به بلوک ایران نزدیکند، در جمع "تحریم کنندگان" نیستند.

ادعای کومه له هم از "حقانیت" برخوردار است. هیچ حزب و گروه سیاسی روی این کره زمین یافت نمیشود که سیاست و منافع خود را به نام منافع مردم و در جهت مصالح مردم بسته بندی نکند. سوال اینجاست که اگر فراخوان مشترک با بقیه ناسیونالیست های کرد برای تحریم انتخابات در جهت مصالح و منافع مردم است، علت خودداری کومه له از اقدام مشابه در همین رابطه و با همین ناسیونالیست ها در تمام سالهای گذشته در چیست؟

بخش قابل توجهی از چپ های منتقد کومه له به این سازمان گیر داده اند که به ناسیونالیست ها پیوسته است، یا اینکه "اسیر ناسیونالیسم کرد" شده است. اما این دو "مشکل" ریشه سیاست امروز کومه له نمی تواند باشد. اولاً خود کومه له خود را بخشی از "جنبش کردستان"، جنبشی متشکل از همه احزاب و جریانات کرد مخالف جمهوری اسلامی، ارزیابی میکند. جنبشی که بر محور ضدیت با جمهوری اسلامی و "مصالح عمومی ملت کرد" تعریف میشود و ماهیت طبقاتی این احزاب، ارتجاعی و باند سیاهی بودن جریاناتی در این "جنبش" اهمیت چندانی ندارد. به همین دلیل هم سالهاست پسوند "انقلابی" را هم به این جنبش بخشیده اند. (***) به همین دلیل کومه له در جواب منتقدین به این موقعیت، هیچگاه تعلق خود را به این جنبش انکار نکرده است.

انتقاد دومی که گویا کومه له "اسیر ناسیونالیسم کرد" است هم واقعیت ندارد، چون خود این سازمان خود را نه اسیر آن که بخشی از جنبش ملی یا ناسیونالیستی میداند. تفاوت فقط در شکل بیان این حقیقت است؛ کومه له اسم جنبش ناسیونالیستی کرد را "جنبش کردستان" گذاشته است. در حالیکه دیگران و منجمله صاحبان تاریخی تر این جنبش آنرا سرراست و مستقیم جنبش ملی کرد یا جنبش ناسیونالیسم کرد عنوان میکنند. تفاوت اینجاست که کومه له هنوز سایه سنگین تاریخچه کمونیستی اش در گذشته دور را



بر خود احساس میکند و از نظر اخلاقی از اعلام روشن تر و بی ابهام تر تعلق جنبشی خود به جنبش ناسیونالیسم کرد شرم دارد. همین تعلق جنبشی کومه له آنرا بارها و بارها پای سیاست ها و اقدامات مشترک و مشابه با جریانات ناسیونالیست کرد برده است. نتیجتاً اقدام امروز کومه له مطلقاً نشانی از یک "سیاست جدید هویتی" برخوردار ندارد. نه این کار امروز و امضای مشترک با جریانات ریز و درشت کرد، کومه له را ناسیونالیست تر کرده است و نه فعالیتهای مشترک او با همین جریانات چپ ها نشان چپ تر شدنش است. کومه له در سیاست "کار مشترک" با راست و چپ شباهت زیادی با سنت و فرهنگ سیاسی جلال طالبانی و اتحادیه میهنی در سالهای گذشته دارد؛ جلال طالبانی هم میتوانست در میان چپ ها و کمونیست ها به زبان آنها حرف بزند و به عنوان عضوی از جمع با آنها به "کار مشترک" بپردازد و با راست ها هم که بعنوان عضوی از جنبش ناسیونالیسم کرد بی نیاز به تغییر زبان و بیان، مشغول فعالیت و گاه‌ها "کار مشترک" میشد.

اما ریشه های این اقدام مشترک آن اندازه که خود کومه له می نمایانند، ساده نیست. اینکه گویا فقط یک سری جلسات و نتیجتاً یک توافق برای برخورد به انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفته است، واقعی نیست. سالهای گذشته همکاران امروز کومه له به این آسانی و آنهم دسته جمعی زیر اعلامیه تحریم انتخابات امضا نمیگذاشتند، کومه له هم که برعکس همه این جریانات قومی و مذهبی همیشه سیاست ثابت تحریم انتخابات داشته است، هیچگاه گذاشتن امضا کنار بی آبروترین ها و حاشیه ای ترین باندهای این لیست را نپیذیرفته است.

این اتفاق نه محصول جلسات پنهان و علنی و نه محصول فکر کردن های طولانی این و آن است. آن جلسات و آن مشورت ها و فکر کردن های طولانی به حال "منافع و مصالح جنبش کردستان" خود محصول شرایط جدیدی در منطقه است.

یک محصول توافق قدرت های جهانی با جمهوری اسلامی در مذاکرات هسته ای و جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته شده توسط قدرت های جهانی به عنوان یک قدرت منطقه ای است. محصول جانبی تر این اتفاق در خود ایران برسمیت شناخته شدن دولت روحانی به عنوان صاحب صلاحیت ترین دولت بورژوازی ایران از طرف این طبقه است. بستن پرونده امثال رضا پهلوی از بیرون و همچنین از طرف خود سلطنت طلبان یکی از تأثیرات تبدیل دولت روحانی به دولت مطلوب بخش اعظم بورژوازی ایران است. بیخود نیست روحانی و وزیر خارجه اش با نامدارترین های تاریخ طبقه حاکمه در ایران مقایسه میشوند. یک نتیجه دیگر این مسئله احساس نزدیکی بیشتر بورژوازی کرد در کردستان ایران به دولت روحانی و کل سیستم حاکم و دوری از احزاب ناسیونالیست اپوزیسیون است.

تبدیل جمهوری اسلامی به یک قدرت منطقه ای و رسمیت یافتن آن توسط قدرت های جهانی، رقابتی دیگری را از جمله عربستان و ترکیه و اسرائیل را وارد کشمکش با آن کرده است. جنگ های نیابتی در کشورهای منطقه محصول این رقابت است.

ناسیونالیسم کرد تاریخاً محیط زیست خود را شکاف های بین دول منطقه تعیین کرده است. به همین دلیل هر شکافی زمینه ای برای "فعالیت" و هر صلحی برایشان رکود و خشکسالی و قحطی به همراه داشته است. اگر دوره کشمکش صدام و جمهوری اسلامی و شکاف میان ایران و عراق منشا فعالیت احزاب ناسیونالیست کرد و عراق پشت جبهه ای برای اپوزیسیون ایرانی بود، امروز نه فقط شکافی موجود نیست بلکه دولت عراق متحد ایران است. نتیجتاً این دوره بویژه بقایای اپوزیسیون ایرانی که به دنبال پاکسازی

مجاهدین از عراق فقط شامل اپوزیسیون کرد میشود، دوره شناسایی و پیدا کردن شکافی دیگر برای ادامه حیات شان است. شکاف جدید شکاف بلوک عربستان است که ترکیه و دولت ناسیونالیسم کرد در عراق (یا حداقل جریان اصلی حاکم که بارزانی باشد) و اسرائیل را در مقابل جمهوری اسلامی همراه خود دارد. حزب دمکرات کردستان ایران اولین نیروی ناسیونالیست کرد ایرانی بود که به طرف شکاف عربستان با جمهوری اسلامی شیرجه رفت.

علاوه بر این تهدیدات جمهوری اسلامی علیه کل اپوزیسیون کرد در ماههای گذشته موجب شد بقیه هم به فکر پیدا کردن راهی برای مقابله با این تهدید و همزمان برای زیست خود شوند. آقای بارزانی و حزبش که متحد عربستان است، به عنوان کاتالیزور اجلاسها و همکاری های نیروهای ناسیونالیست کرد، برای دفاع از امنیت خود در مقابل تهدیدات جمهوری اسلامی علیه موجودیت شان، وارد عمل شد. توافق بر سر اتخاذ یک سیاست واحد در مقابل انتخابات ریاست جمهوری اسلامی محصول این مولفه های متعدد و این پروسه است.

تا جائیکه به حزب دمکرات برمیگردد، شاخه مصطفی هجری این حزب، برای رضایت عربستان سعودی، چندین تیم نظامی اش را به قربانگاه فرستاد و تقریباً کسی سالم برنگشت. هیئت دفتر سیاسی این حزب به زیارت مسئولین عربستان به کنسولگری آنها در اربیل رفت و در جشن سالگرد تشکیل این کشور شرکت کرده و با آنها عکس یادگاری گرفت با آن سایت حزبشان را "تزئین" کردند. این سیاست هم به وجهه سیاسی حزب دمکرات به عنوان یک حزب به اصطلاح مسئول در میان حامیاناش لطمه زد و هم در میان مردم کردستان مایه بی آبرویی آن شد. نتیجه اش اینکه سال گذشته برای اولین بار کسی برای فراخوان این حزب مبنی بر تعطیل کردن بازار شهرها به یاد ترور قاسملو تره خورد نکرد. نه فقط این بلکه لیستی بیش از چهارصد روشنفکر ناسیونالیست در شهرها در بیانیه ای رسماً پشت کردن خود (و البته بورژوازی کردستان را هم) به این حزب را اعلام کردند. حزب دمکرات بعد از تاریخی طولانی برای اولین بار از طبقه اش که امروز دیگر بخشی اینتگره از بورژوازی حاکم بر ایران شده است، برید. امروز حرف شنویی بورژوازی کرد و صف روشنفکرانش در کردستان ایران از جناح اصلاح طلب و دولت اعتدال بر خلاف گذشته و از سر منافع مادی خود بسیار بیش از احزاب دمکرات در اپوزیسیون است و با آنها انتگره تر از گذشته است و همین در پروسه های انتخابات جمهوری اسلامی نیز تأثیر داشته و آنها در جبهه "اصلاحات و اعتدال" صف میکشند. دلیل پیوستن حزب دمکرات، که سنتاً مدافع جناح "اصلاح طلب" بوده، به سیاست "تحریم انتخابات" در کنار کومه له را باید در این واقعیت جستجو کرد.

اینکه کومه له با انگیزه دیگری وارد این بازی شده و تلاش میکند از این توافق و پیوستن جریانات ناسیونالیست کرد، از حزب دمکرات تا باند زحمتکشان و خبات به سیاست تحریم، بیشترین استفاده را برای مقابله با تهدیدات جمهوری اسلامی، برای امر خود و تقویت موقعیت خود در "جنبش کردستان" بکند تغییری در این واقعیت نمیدهد.

اعتماد به نفس راه کارگر در نقد سیاست کومه له از کجاست؟

راه کارگر در کنار سازمان اکثریت و حزب توده به عنوان جریاناتی از سنت ناسیونالیسم رفرم خواه ایران همیشه اپوزیسیون "رژیم ولایت فقیه" و نه نظام بورژوایی در ایران بوده و به همین دلیل در دوره دوم خرداد که شاهد پیشروی "اصلاح طلبان" به رهبری خاتمی بود، به سمت آن رفت و بعنوان یکی از جریانات دو خردادی در کنار سازمان اکثریت و حزب توده علیه کمونیستها به میدان آمد. دفاع راه کارگر از "جامعه مدنی" خاتمی و "گفت و گوی تمدنها"، حمله به ما در جریان کنفرانس برلین و اعلام جنگ علیه همه کمونیستهای رادیکال را همه به خاطر دارند. آن روزها راه کارگر، از زبان هیئت اجرایی خود، ما مخالفین جمهوری اسلامی که در آن کنفراس علیه جمهوری اسلامی اعتراض کردیم ، را به خشونت و چماقداری متهم کرد.

نبض "رادیکالیسم" راه کارگر با نبض جناح "غیر ولایت فقیهی" نظام میزند. با قدرت گیری این جناح با اعتماد به نفس و خوشبین به بهبود در چارچوب جمهوری اسلامی و پرو رژیمی ظاهر میشود و با ضعف آنها دز "رادیکالیسم" و "ضد رژیم" اش قوی تر میشود. در این دوره هم که شاهد پیشروی جناح "غیر ولایت فقیهی" نظام است، تزلزل در سیاست تحریم انتخابات را به شکل اعتراض به فراخوان مشترک تحریم شش گروه کردستانی را از خود نشان داد و آن را به شکل انتقاد تند به کومه له بیان کرد. سخنان محمدرضا شالگونی از رهبری این سازمان بعد از انتخابات در مصاحبه با رادیو پیام آزادی، عمق تزلزل قبلی اینها در تحریم انتخابات را به نمایش میگذارد؛

آقای شالگونی میگوید:

"مردم نه بزرگی به "آقا" گفتند! ... مردم بیش ازآن چه که من فکرمی کردم در انتخابات شرکت کرده اند. برندگان انتخابات، چه کسانی هستند؟ "آقا " برنده انتخاب نبود. مردم در برانگیختگی رای دادند. آنان که رای داند، خلاف نظر"آقا"، علیه ولایت فقیه رای داند. علیه سیستم بودند، خشم و بیزاری خود را علیه نظام اعلام کردند. برندگان و بازندگان انتخابات،اعتباری هستند. خامنه ای تو دهنی محکمی خورد. مردم نه بزرگی به "آقا" گفتند..."

اینجاست که متوجه میشویم اینها تحت تأثیر فضای تحریم پیرامون خود و نه طبق تصمیم سرراست خود قبل از انتخابات به موضع تحریم افتاده بوده اند.

در نامه دوم روابط عمومی راه کارگر به "شورای نمایندگان نیروهای چپ و کمونیست" آمده است که:

" رفقای هیئت هماهنگی به درستی زمان اظهار نظرها را تا پایان روز جمعه موکول کرده بودند زیرا از دیشب با روشن شدن شرکت کنندگان در انتخابات توسط شورای نگهبان بسیاری از مسائل در مورد این انتخابات روشن شده است و به صورت مشخص می توان به افشاگری بازی انتخاباتی رژیم پرداخت."

راه کارگر و آقای شالگونی خود را "ضد" سیستم مینامند و اما سیستم از نظر آنها همچنانکه در سخنان شالگونی به روشنی بیان شده است، ولی فقیه است. و در این سیستم جز آقا و دفتر و دستکش بقیه نه تنها مورد اعتراضی نیستند که راه کارگر هر دوره ای مدافع یکی شده است. راه کارگر درست مثل مجاهد و بخش بزرگی از ناسیونالیستهای چهار آتشه از نوع شرقی آن، مخالف دستگاه ولایتی است و بورژوازی ایران و کل دستگاه حاکمه جز "آقا" و همراهانش از هر نوع نقد و اعتراضی قسر در میروند.

با اینهمه، تزلزل در تحریم و احساس نزدیکی به دولت روحانی تمام علت اعتراض راه کارگر به کومه له نیست.

راه کارگر در چند نامه و اطلاعیه در خصوص اینکه، **"چرا اطلاعیه مشترک در باره تحریم انتخابات را امضا نکردیم؟"** که به قول این جریان جزو اسناد سازمان آنها درون "شورای نمایندگان نیروهای چپ و کمونیست" است، به کرات دلایل اصلی خود را بیان میکنند. از جمله در مقدمه اطلاعیه آنها ("چرا اطلاعیه مشترک در باره تحریم انتخابات را امضا نکردیم؟") آمده است که:

" این مباحثات، که تا تصویب پیش نویس به عنوان اعلامیه بخشی از اعضای شورا یک ماه تمام ادامه یافت، همه نیروهای درون شورا را به طور آگاهانه دربرابر موضع گیری درقبال نیروهای تغییر رژیم (regime change) و جنگ نیابتی، که مهم ترین اختلاف ما با پیش نویس ارائه شده توسط حزب کمونیست ایران بود، قرار داد."

سازمانی که در دوره سیاست رژیم چنچ امریکا، همراه بقیه، در مقابل رژیم "ولایت فقیه" ظاهرا شیر بود و همراه همین کومه له

در حاشیه انتخابات ...

و گروه‌های مشابه خود جمع شده بودند تا در متن تحولات فضای رژیم چنجی همان دوره برای "دخالت" خود نقشه بریزند و "الترناتیو" بسازند، سازمانی که همیشه برای گروه‌های قومی و ملی رژیم چنجی در چهارگوشه ایران دست زده و برای شان "ایران فدرال" را تئوریزه کرده بود، سازمانی که به ساز هر فاشیست ترک و ناسیونالیست کرد هوادار غرب و رژیم چنجی می رقصید، سازمانی که "دراویش دگر اندیش" گنابادی و عطسه های منتظری منجمله مشغله ها و نگرانی های همیشگی هیئت اجرایش بود و نامه و اعتراضیه میداد و از وضع منتظری اظهار نگرانی میکرد، ناگهان کشف کرد که کومه له کفر کرده و با ناسیونالیست های کرد "رژیم چنجی" بیانیه مشترک امضا کرده است!

بطور واقعی "رژیم چنجی" بودن جریانات ناسیونالیست کرد که امر جدیدی نیست مشکل راه کارگر نیست. راه کارگر "رژیم چنجی" بودن احزاب کرد را بهانه کرده تا مشغله اصلی خود، نزدیکی حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان به عربستان، را ببوشاند. مشکل راه کارگر عربستان و همکاری حزب دمکرات با آن است. سازمانی که علیرغم غرولندهای ضد امپریالیستی، البته نوع غربی آن، هیچوقت سناریوی "رژیم چنج" را جدی نگرفت، امروز که مسئله همکاری بخشی از نیروهای ناسیونالیست کرد با عربستان را دیده است دست به نقد میزند. ناسیونالیسم ایرانی و ضد عرب راه کارگر منشا اعتراض و نقد امروز او از کومه له و کشف کردن "رژیم چینجی" بودن حزب دمکرات و باند زحمتکشان است.

راه کارگر شاخه عقب مانده، شرقی و وطنی ناسیونالیسم ایرانی از نوع چپ عاشق ملت و وطن ایرانی است. راه کارگر رگه جدی ایران پرستی با تولیدات فکری و سیاسی عقب مانده و عهد عتیقی آن است. کل تاریخ این جریان باج دهی به انواع ناسیونالیسم "ملت تحت ستم" از هر نوع آن و تقدیس و پرستش آن تحت لوای دفاع از توده ها و دمکراسی نوع خود این جریان است. این عقب ماندگی شرقی راه کارگر و دفاع از هر نوع تولیدات فکری و سیاسی مام وطن و "ملیتها" و تراشیدن تنوری برای آنها، از شعر و ادبیات عقب ماند تا فرهنگ و هنر و توقهای بردگی وطن و ملیت و مذهب، به نام چپ، بخشی از هویت این جریان است. نامه های راه کارگر به شورای نیروهای "چپ" مملو از تقدس انواع ناسیونالیستهای مختلف و ارتجاع کامل و ارتقا تفکر تا حد "ازاد اندیشی" خود است که اینجا جای پرداختن به آن نیست.

اما ضدیت با عربستان و عرب ستیزی یک وجهه همیشگی و عمیق ناسیونالیست ایرانی از همه نوع آن است. راه کارگر و شاخه های مختلف چپ نوع او در تاریخ سیاسی ایران در باجدهی و دفاع از ناسیونالیسم کرد، دفاع از حزب دمکرات و حتی ایستادن در کنار این حزب زمانی که دست به کشتار کمونیستها میزد و جنگی که به ما کومه له آن زمان تحمیل کرد، بر کسی پوشیده نیست. اما ضد "عرب" و خارجی ستیزی وجه مشترک کل ناسیونالیستهای ایرانی از جمله راه کارگر است. جنگ نیابتی حزب دمکرات مایه نفرت است. اما مشکل راه کارگر خود جنگ نیابتی نیست بلکه عربستان است. تاریخ خارجی ستیزی راه کارگر در نوع زمخت و راسیستی آن تا نوع تلطیف شده علیه کارگر افغانی و پرستش فرهنگ هر ارتجاع وطی و همزمان ضد "عرب" بودن مشخصه تاریخی در این جریان است. پزهای چپ نمای راه کارگر و لباس "دمکرات" وطنی پوشیدن درد لاعلاج عقب ماندگی او را دوا نمیکند.

اعتراض راه کارگر به کومه له برخلاف ظاهر "رادیکال" آن نه از موضعی رادیکال، چپ و انقلابی که اساسا از موضعی ناسیونالیستی، ضد عرب است که با لفاظی های ضد "رژیم چینجی" نمیتوان آنرا مخفی کرد.

کنار زدن ناسیونالیسم کرد، ناسیونالیسم ایرانی، کنار زدن همه جریان ها و جنبش های ارتجاعی نه کار سازمانها و نیروهای همین جنبش، نه کار نیروهای بورژوایی به نام چپ و کمونیست که کار طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه است. اتحاد طبقاتی، تحزب کمونیستی در صفوف طبقه

کارگر و مسیر انقلاب کارگری امروز تنها گزینه در مقابل بورژوازی یکدست ایران است. برای ما در حزب حکمتیست الویت اول و آخر نقشه برای همین پروسه مبارک است. برای این کار همه رهبران و سازماندهندگان کمونیست طبقه کارگر را به کارستانی حول سیاست، مشی و استراتژی این حزب فرامیخوانیم.

۳۰ مه ۲۰۱۷

(*) خبات به معنی مبارزه در کردی است. سازمان خبات یک گروه ناسیونالیست اسلامی است که اوایل جنگ در کردستان توسط یک آخوند به نام شیخ جلال حسینی برادر شیخ عزالدین حسینی تاسیس شد.

(**) این سیاست در اوایل دهه نود میلادی، از روز جدایی منصور حکمت از حزب کمونیست ایران، به سیاست رسمی و شناخته شده کومه له تبدیل شده و در بیش از دو دهه گذشته، کومه له در این مسیر گام های بلندی برداشته است. دوستان کومه له و کسانی که در این تاریخ بوده اند یا آنرا میشناسند میدانند که قبول حزب دمکرات به عنوان یکی از احزاب در "جنبش انقلابی کردستان"، مطالبه آن حزب از کومه له و حزب کمونیست آن دوره بود. امری که ما و کومه له آن دوران آنرا حتی علیرغم تحمیل یک جنگ سراسری و چند ساله از جانب حزب دمکرات نپذیرفتیم، و چنین عقب گردی را خاک پاشیدن به چشم کارگران در کردستان و بی پرسییی سیاسی ارزیابی میکردیم.

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند .

منصور حکمت از نوشته ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

تفاوت دمکراسی با آزادی –

علت سقوط آن!

محمد جعفری / بیست و چهارم ماه مه ۲۰۱۷

ارزش و خاصیت جنبش های اجتماعی، از جمله جنبش دمکراسی طلبی در امروز را از دو طریق میتوان مشخص کرد: اول، در بُعد نظری، محتوایی، جوهری و اهداف قائم بذات و شعارهای آنها؛ و دوم در زمینه کارکرد و ماهیت نیروهایی است که آن جنبش ها را بدست میگیرند. در این بحث من به تفاوتهای پایه ای آزادی و رهایی با دمکراسی می پردازم- تا ثابت شود که دمکراسی مطلقاً با آزادی یکی نیست. ابتدا در بُعد نظری، مضمونی و محتوایی خواهیم دید که جنبش یاد شده تا چه حد علیه خواست تغییر و تحول بنیادی بشر قرار گرفته و تا چه حد سراسرت و همه جانبه از آزادی دفاع میکند. و دوم به ماهیت نیروهای طرفدار این جنبش کدامند، اشاره خواهم کرد.

۱- جنبش دمکراسی طلبی در بُعد نظری

دمکراسی در هیچ کدام از عرصه های اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی و زندگی اجتماعی انسان، مدلی اساساً متمایز از سرمایه داری بدست نمی دهد. این تقریباً برای همه پذیرفته شده است که منظور جنبش دمکراسی طلبی از برابری انسان، برابری اقتصادی وی نیست. چرا که اگر منظورش این بود، این جنبش چه مشکلی با شعار آزادی و برابری کمونیستی دارد که حداقل طی ۱۷۰ سال پیش، خواست برابری اقتصادی، حقوقی و مساوات انسان را بر پرچم خود حک کرده است؟ بعکس، جنبش دمکراسی طلبی دقیقاً به این خاطر در نقطه مقابل کمونیسم ایستاده است تا با آزادی اقتصادی انسان با سبکی ویژه مخالفت کند. اصول دمکراسی در رادیکالترین حالت آن، از مدار بنیادهای جامعه طبقاتی موجود و نابرابری اقتصادی انسان فراتر نه رفته و در دل حفظ این نظام از برابری حقوقی انسان دفاع می نماید. ساختار ارزشی آن، بر مبنای تقدیس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار بوده و در کلیه سطوح مبارزه، خود را متعهد به حفظ ارکان این مالکیت میداند. شاخص های اسارت آور انسان امروزی در تحلیل نهایی، شیوه تولید سرمایه داری، وجود کارمزدی و کالا شدن نیروی کار و مناسبات پولی در جامعه است. در حالیکه هدف جنبش نامبرده ابدأ برچیدن سیستم تولید مبتنی بر کارمزدی و کالا شدن نیروی کار و مناسبات پولی نیست، بلکه تنظیم چگونگی رابطه آزادانه و بهره مند شدن همه طبقات "احاد بشر" از آن سیستم است. در بهشت موعود دمکراسی، کارگر و صاحب کار هست، پول از بازار و از کل جامعه حذف نمیشود، ولی بزعم آن، انسانها از آن لحاظ خوشبختند که همه در بدست آوردن پول آزاد هستند. این تناقض که فلسفه ضرورت پول در جامعه این است که کسی بیشتر و کسی کمتر داشته باشد؛ مساله جنبش یاد شده نیست و اصولاً جوابی به این تناقض نمیدهد و در کل پاسخی اقتصادی به تضاد طبقاتی و از خود بیگانگی انسان ندارد. البته مدافعین آن میتوانند ادعا کنند که بالاخره در دمکراسی حق همه جهت کسب پول بیشتر محفوظ است. اما تناقض آنجاست، اگر بفرض محال همه به یکسان پول داشته باشند، دیگر نقش پول داشتن بی خاصیت می شود. یعنی چه لزومی دارد وقتی مردم همه به تساوی یک کالا را داشته باشند، باز برای مبادله آن کالا در بازار با همدیگر مبادله کرده و این همه "currency" دنگ و فنگ را با خود حمل کرده و در تلاش برای بدست آوردن بیشتر و استعمال آن باشند؟ قطبین این مفهوم متناقض است. یک طرف آن، دور باطلی است که وقتی همه در این زمینه مساوی باشند، دیگر تبادل پول به هیچ دردی نمی خورد؛ و طرف دیگر آن، ضرورت تبادل آن برای ثروتمند شدن عده ای از اعضای جامعه است. لذا با حفظ پول در جامعه، اصل برابری انسان در دمکراسی پوچ می شود و عملاً این دومی یعنی تبادل برای ثروتمند شدن عده ای از اعضای جامعه است که هدف اصلی و غایی ضرورت آن را تشکیل خواهد داد. تنها (افتخار) فرق نظام ارزشی دمکراسی با نظام های فئودالی

کمونیست ۲۱۸



و اریستوکراسی این است که در جهان مورد نظرش، کارگر بسان دهقان و برده استثمار نمی شود، بلکه هر کس و هر طبقه ای از ادانه به بازار برای فروش نیروی کارش رفته و به اندازه توانش وارد میدان پراتیک دمکراسی و رقابت برای پولدار شدن و ثروتمند تر شدن میشوند. هر که بامش بیش، برفش بیشتر.

نظام دمکراسی، هژمونی (دیکتاتوری) بورژوازی بر سرنوشت جامعه را بشرطی که این هژمونی از مجاری آن تفویض شود را می پذیرد؛ ولی هژمونی طبقه کارگر بر جامعه (دیکتاتوری پرولتاریا) را دیکتاتوری صرف و غیر قابل قبول میداند! در رد ادعای آنانیکه در مورد ماهیت، مضمون و محتوی، خود را به نفهمی میزنند که گویا چه فرقی میکند بالاخره در دو نظام دیکتاتوری است، باید تصریح کرد؛ هر روبکرد کمونیستی به دولت و حاکمیت، هژمونی پرولتاریا بر جامعه، تنها مختص به دوره گذار خلع ید از حکومت یک طبقه جهت زوال دولت بمنظور رهایی بشر تعریف شده است. در عوض، دمکراسی نظام طبقاتی را ازل و ابدی فرض میگیرد و هیچ جای از پایان دادن به آن و به تبع آن از پایان دادن به خود، حرفی نمی زند. در حقیقت در معنای امروزی، دمکراسی پارلمانی یک سیستم حکومتی است که متضمن دیکتاتوری یک طبقه معین یعنی طبقه بورژوازی است.

از دیگر تناقضات دمکراسی، یکی هم این است که فرض میکند کارگر و بورژوا در دنیای موجود به تساوی وارد میدان رقابت (تمرین و پراتیک دمکراسی) و مسابقه جامعه میشوند. این ادعای پوچ حاکمان برای فریب طبقه کارگر است. از نظر قانونی هم بورژوا آزاد است که موقعیت خود را به کارگر تقلیل دهد و هم کارگر "ازاد" است تا موقعیت خود را به بورژوا ارتقاء دهد، ولی خود قانون "یازی"، بورژوا و کارگر شدن در جامعه، پابرجا می ماند. به معنایی نفس جامعه طبقاتی و حاکمیت بورژوازی دست نخورده باقی است و نفس آن برای طبقه بورژوا یک تقدس غیر قابل گذشت است. دمکراسی این حقیقت را از چشم مردم و در نگاه داشته که آن کسی برنده است که دستش به اهرم های قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی وصل است! البته در نظام موجود، با در دست داشتن امکانات حکومتی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی در دست طبقه حاکم و به عنوان ابزار حفظ سیادت آنها به عنوان یک طبقه، صندلی های این دو طبقه از قبل اشغال و رزرو شده اند. و تا زمانیکه مکانیسم جامعه و در راس آنها، مناسبات تولید اقتصادی عوض نشده، همه اعضای جامعه از یک نقطه مساوی، شروع به رقابت و مسابقه بردن این جایزه مارتن پولدار شدن نمی کنند. این دو طبقه در دو موقعیت متفاوت و نابرابر مسابقه را آغاز میکنند. در بازار رقابت (بُرد و باخت دنیای مفروض دمکراسی)، کارگر "بام و برفی" ندارد، پارلمان ندارد، دولت ندارد، میدیای سراسری ندارد. قدرت خریدن پرفسورها، ژورنالیست ها و دادگاه ها را ندارد. دانشگاه، خدا، کلیسا، ارتش و پول برای اجیر کردن این نهادها و بار آوردن اقشار لمپن ندارد. وقتی این مکتب، کاری به ماهیت ماشین دولتی پارلمانتاریسم به مثابه ابزار و امکان یک طبقه جهت استثمار دیگری ندارد، دست به ریشه نابرابری اقتصادی مردم با مالکین ابزار تولید نمی برد؛ و در بهترین حالت راه حل او استفاده هر کسی به اندازه قدرت وی از این ماشین است. با حفظ این نهادها در دمکراسی، از قبل نتیجه رقابت معلوم است. حاصل دمکراسی یعنی آزادی دست بازار در تنظیم عرضه و تقاضا، باز بودن دست نهادهای گریز از مرکز برای اینکه افسارگسیخته تر به استثمار و کسب سود بپردازند. بورژوازی دست به اسلحه ادعا میکند که خواهان صلح و آزادی کارگر است؛ اما اگر ایشان قصد فریب مردم را ندارد، باید ابتدا اسلحه خود را زمین گذاشته و با دست خالی پرچم سفید

تفاوت دموکراسی با ...

را بلند کند تا درخواستش را صادقانه! دانست. هر روش مبارزاتی که این سلاح را از طبقه حاکم نگیرد، یکجانبه خواهان تسلیم شدن سایرین به او است. در غیر این صورت، طبقه حاکم در این فعل و انفعالات و اشاعه هر چه بیشتر جنبش دموکراسی طلبی، هیچ کدام از اهرم های قدرت خود را از دست نمی دهد، چون هر کسی به اندازه توانش وارد میدان اجرای دموکراسی می شود. با سوخت و ساز این فونکسیون ها، توده های طبقه کارگر در دموکراسی- غیر از توهم چیز زیادی دستگیرشان نمی شود.

آزادی برای کارگر مقوله مادی و محتوایی در بُعد اقتصادی است. آزادی یعنی رهایی از شر مناسبات ظالمانه تولید سرمایه داری است. در حالیکه مکتب دموکراسی اصول و ارکان خود را اساساً بر حفظ آنها بنا نهاده. از منظر کارگر صورت مساله حیاتی بشر این است که بورژوا و کارگر شدن انسانها را برای همیشه خاتمه دهد. اما در این مکتب، وجود کارگر و بورژوا مفروض است. معمای کنونی بشر این است که برای زندگی شایسته و سعادتمند، نیازی به کارگر ماندن عده ای (حال من بورژوا و شما کارگر) نداشته باشد. بر این اساس، تا بشر با مناسبات ظالمانه تولید سرمایه داری و نهادهای مربوطه آن تعیین تکلیف نکند، پندارهای جنبش دموکراسی طلبی برای آزادی بردگان امروز، مانند پندارهای مذهب است و چیزی را در دنیای مادی مبارزه طبقاتی تغییر نخواهد داد. اگر دموکراسی در نهایت بُنیاد سرمایه داری را به باد انتقاد گرفته بود، بورژوازی به مانند مخالفت کردن با کمونیسم، با آن نیز مخالفت و ضدیت می کرد. تفاوت آزادی با دموکراسی را اینجا باید دید که بورژوازی دموکراسی خواه می شود، به این خاطر که دموکراسی قدرت را از مردم میگیرد و تحویل پارلمان و عده ای میدهد.

باید معنای اصطلاحات و عبارات دموکراسی، آزادی، حق و رهایی نزد جنبشهای طبقاتی چیست، برای ما روشن باشد. چرا که یک پیچیدگی اینجا وجود دارد که یک تعریف مشخص و توافق شده برای این عبارات در دست نیست. با پسوند و پیشوندهایی که استعمال کننده به دموکراسی، حق یا آزادی ضمیمه میکند، منظورش از آزادی و رهایی، آزادی از چه طوق و زنجیری است، عیان خواهد شد. ممکن است استعمال کلمه دموکراسی نزد کسانی همان آزادی و رهایی تصور شود. انگار منظور از هر دو شعار نزد توده های ستمکش یکی است. حتی با این وجود، باز ترمنولوژی آزادی بجای دموکراسی بسیار معتبرتر است، چون آزادی، یعنی رهایی از قید و بندهای مناسبات موجود. رهایی از بی کاری، از بی مسکنی، از بی دارویی و رهایی از ترس و جنگ و نابرابری اقتصادی و از هر چیزی که با وجدان خود قابل قبول نباشد. یعنی آزاد باشید هر کاری که دوست دارید انجام دهید، هر طوریکه مایلید زندگی کرده، بنویسید و بخوانید و هر چیزی که با وجدانتان منافات ندارد انجام دهید. اما "وجدان" که معیار پذیرش و عدم پذیرش مفاهیم شد، خود با چه معیاری قابل اندازه گیری است؟ در واقع بدون در نظر گرفتن اینکه این شعارها دست کدام نیروی اجتماعی هستند، برای چه امری آن را بدست میگیرند، مشکل است معانی صد در صد توافق شده ای برای این عبارات یافت. حلقه تکمیلی معانی کنکرت این مقولات، بخشاً به این مربوط میشود که هر مکتبی به وسیله آنها کدام ارزشهای طبقاتی را توده گیر می کند. بخشاً به کمک آن پرچمی که نیروهای اجتماعی و طبقاتی در دست دارند، هویت آنها مشخص خواهد شد. با توجه به جایگاه امروزی جنبش دموکراسی طلبی، تفکیک آزادی از دموکراسی لازم است، چون اینها هر کدام حامل پیام طبقات مختلف و متضاد برای مردم بوده و از یک جنس نیستند.

قاعدتاً نیروهایی که خود را چپ و کمونیست

مینامند، باید تفاوتهای اساسی بین دموکراسی با آزادی را شیر فهم باشند. شیر فهم باشند که پیش شرط تحقق برابری کامل انسان منوط به تغییر دادن و زیرو رو کردن مناسبات تولید موجود یعنی مناسبات سرمایه داری و در راس آن- تحقق برابری اقتصادی است. و وقتی جنبش دموکراسی طلبی تهاجم و اقدامات سلبی مردم به این سیستم و حکومت های مدافع آن را غیر دموکراتیک می داند، پس عملاً نه همراه مردم جهت کسب آزادی، بلکه علیه آنها و عامل بازدارنده و نقشی ارتجاعی ایفا میکند. از همینجا، روح و جوهر جنبش دموکراسی خواهی، از مبدا تا مقصد بورژوایی است و با برابری اقتصادی انسان در تضاد بوده و این جنبش، جنبشی برای آزادی و برابری واقعی انسان نیست.

منظورمردم از دموکراسی، همان آزادی است!

پرچم سیاسی دموکراسی بخاطر تناقضاتش با آزادی، نه تنها روی دست حکومت ها- بلکه روی دست چپ پوپولیست هم مانده است. بمانند اشیاء کهنه که صاحبش به آن عادت کرده و به منظور استفاده بیشتر، نمی تواند از آن دل بکند؛ این اشیاء کهنه روی دست پوپولیست ها نیز مانده و نمیدانند چکارش کنند. نه دلشان می آید آن را دور انداخته و نه میتوانند با پرچم نو و رادیکال جایگزین نمایند. در عوض مدام مشغول پینه وصله و روتوش کردن آن هستند. هر شاخه ای از این بلوک، میخواهد ورژنی از آن ارائه دهند: "دموکراسی شورایی، دموکراسی مستقیم و دموکراسی پرولتری"، اینها ترمنولوژی پوپولیست ها برای متمایز کردن نوع "دموکراسی خود" از نوع بورژوایی آن است. در ذیل توضیح خواهم داد که اشکال این تصویر چیست.

انهائیکه می گویند دموکراسی بورژوازی داریم و دموکراسی پرولتری و منظور ما از دموکراسی، دموکراسی پرولتری است، کمتر متوجه هستند که این جنبش صاحب دارد. صاحبان این جنبش آن را به مانند پول به ریز و رشت تقسیم نمیکند و در اذعان جامعه آن را بسود حفظ نظام بهرکشی جای انداخته اند. من به این خاطر طرفدار استعمال ترمنولوژی دموکراسی بمنزله نمودار آزادی نیستم که حتی نوع به اصطلاح پرولتری آن، سوراخ های باز میکند که آن به اندازه آزادی و برابر اقتصادی سر راست نیست. آنها کمتر متوجه هستند که هدف دموکراسی خریدن مشروعیت به نام کل مردم برای اعمال دیکتاتوری طبقه بورژوا است. مساله تا به محتوی آزادی مربوط است، جنبش کمونیستی درک عینی تر و مادی تری از آن بدست میدهد. دموکراسی بمنزله مکتب فکری نیز یک صدم مارکسیسم مدافع برابری نیست. وقتی آنها دموکراسی را در مقابل سوسیالیسم علم می کنند، دیگر برای ما دیر شده است. باید ما خواسته های جامعه را در ظروف و ترمنولوژی جنبش خود و نه در قالب دموکراسی بیان کنیم تا تصریح شود که صف سوسیالیست ها با دموکرات ها و با هر نوع سرمایه داری هویتی، جنبشی و ماهیتاً متفاوت است. بحکم داده های دموکراسی تا به امروز، این تفکیک به طریق اولی ضروری بوده و نباید پرچم آزادی را با هر شکل آن تعویض نمود. امروز دیگر دموکراسی برای ما نان و آب نمی شود. وقتی سنت های جنبش اجتماعی ما سرجای خود قرار گرفتند، سیستم شورایی در بُعد چگونگی مداخله مردم در امور انتخاب و عزل و نصب نهادهین شد، آنگاه اگر کسی به آن گفت دموکراسی پرولتری کفر نیست. در قلمرو حاکمیت میتوان طرفدار دموکراسی مستقیم و اعمال قدرت مردم از کانال دموکراسی شورایی و اتکا به رای مستقیم مردم از کانال نمایندگان مستقیم و شوراهای پایه در محل، یعنی سیستم شورایی را در مقابل دموکراسی پارلمانی شد.

ما نه تنها باید با جریانات اصلی جنبش دموکراسی طلبی، بلکه باید با جریانهای پوپولیستی تازه دموکرات شده نیز مرزبندی کرده و تعریف درستی از مقوله "مردم" داشته باشیم. چرا که مگر کدام سیاست و شعار بورژوازی در جهان یافت میشود که آن را بنام مردم عرضه نکند؟ در واقع بورژوازی توانسته است آراء، افق و راه و روش خود را به افق و راه و روش بخشهایی از مردم

تبدیل کند و آنان را با خود همراه و همرنگ نماید. ضمن اینکه بنظر میرسد شعارها استانداردارد، سرراست ، غیر قابل تفسیر و گوناگون هستند؛ ولی عملاً این ما هستیم از روی خاصیت جنبش های اجتماعی که در هر زمانی آن را بدست گرفته و در هر مرحله تاریخی آن را برای چه اهداف طبقاتی طرح کرده، جایگاه آنان را مشخص می نماییم. در پروسه تاریخی بعضی از شعارها (از جمله دموکراسی) به جایی میرسند که کاربرد اولیه خود را از دست خواهند داد. نتیجه حاصله از آن، با مفهوم لغوی منظور شده توسط توده ها یکی نیست. تعریف نیروهای اصلی بورژوازی از دموکراسی مشخص و سرراست است، اما این پوپولیست های تازه دموکرات شده و شیفته دموکراسی هستند که با دموکراسی سر آزادی کلاه میگذارند و آن را به... تقسیم میکنند. دو تعریف رایج پوپولیستی یکی تعریف بورژوایی و دیگری (با فرمول چینما) دموکراسی اصیل یا پرولتری است. لازم است همینجا اشاره کنم که در دوره ای تاریخی معین از ترم دموکراسی مستقیم یا دموکراسی پرولتری به معنای همان آزادی استفاده شده است. اما با تحولات دنیای ما و باگذشت زمان امروز دیگر حتی استفاده از این ترم بدلیل کاربرد تاریخی دموکراسی پارلمانی و نقش و جایگاه آن به عنوان اعمال دیکتاتوری طبقه بورژا بر طبقه کارگر، لازم است حتی از کاربرد این واژه ها هم فاصله گرفت.

اغلب ما با این سؤال روبرو میشویم که در مقابل تعریف مردمی و پرولتری دموکراسی چه جوابی داریم؟ قیل از اینکه تعریف پرولتری آن را بشکافیم، اجازه بدهید که مقوله مردم را قدری بیشتر توضیح داد. با وجود اینکه به ندرت میتوان از سیاست، جامعه، ایدئولوژی و اقتصاد صحبت کرد و از کلمه مردم استفاده نکرد، در عین حال باید از ما مشخص باشد که معنی مردم علاوه بر یک مفهوم کلی، نزد استعمال کننده چیست و به چه منظوری آن را به کار میبرد. اگر از قبل این مقوله روشن نباشد، دروازه ای را برای تفاسیر مختلف و متضاد طبقاتی باز میکند که برداشت و منافع گوناگون را پشت کلمه مردم یکسان نشان داد. بنابر این، لفظ مردم بسیار کلی است که در بعضی از متون هیچ معنی کنکرتی ندارد. در جامعه طبقاتی اگر عباراتی گنگ باشد، معنی اش این نیست که آن خنثی است؛ گنگی صف طبقات و برخی از مقولات در تحلیل نهایی به سود آن طبقه تمام میشود که اکنون در حاکمیت است. به این دلیل در اغلب موارد نتیجه حاصله از شعاری با منظور مردم یکی نیست. مردم منظورشان از انتخاب حزب کنسرواتیو در مقابل لیبر و انتخاب دونالد ترامپ و... گشایش و بهبود زندگی است. اما هنوز دوران منتخبین بسر نرسیده، از کردار خود پشیمان می شوند. مردم منظورشان از مذهب، صلح، صفا و آرامش است، اما محصول جهاد با کفار را از خرمن جنبش های مذهبی تحویل میگیرند. مردم از وطن پرستی، بهبود زندگی را مد نظر دارند، اما بورژوازی با این شعارها است که آنان را از دسترسی به زندگی شایسته، خلع سلاح میکند. منظور مردم از "آن دنیا" و روز "آخرت"، رسیدن به "بهشت موعود" است، ولی آن دنیا و بهشتی وجود ندارد. مهمتر از اینها، مردم چه چیزهایی را درست و کدام را غلط میدانند، از جیب خود بیرون نمی آورند. روندهایی علت اینکه چرا مردم در این جهنم به آن توهمات "بهشت موعود" آنگونه فکر می کنند، قابل درک و واقعی است؛ اما توهمشان بجای واقعیت، واقعی نیست. بنابر این، اگر منظور مردم از دموکراسی همان آزادی و برابری باشد، بخاطر عدم درک وجه تمایز افق ها و پرچم های غیر انقلابی از جمله جایگاه جنبش دموکراسی طلبی در امروز است. به این خاطر است که افق بورژوایی در پروسه و بعداً بر قیام ها و انقلابات آنان حاکم شده و بعد از نافرجامی و بعد از یک دوره، همه را به دنبال نخود سیاه می فرستند. در نتیجه، منظور مردم از این مفاهیم هر چه باشد، جنبه بورژوایی آنها را تغییر نخواهد داد. جهت شناخت ماهیت جنبش ها، مکاتب و مقولات، باید به علم، تنوری و آگاهی طبقاتی مراجعه کرد و اینها تعیین کننده هستند و نه نیت توده های آلوده به جهانیینی مذهبی

۱۳

و بورژوایی در جهان معاصر.

علاوه بر این نفس واژه مردم بشدت غیر طبقاتی و گمراه کننده است. این مردم در دنیای واقعی همه طبقات و اقشار اجتماعی از کارگر و بورژوا تا خرده بورژوا و... در در برمیگیرد. این مردم نه اهداف مشترک دارند، نه منافع مشترکی دارند و نه در دنیای ما با هم یک هدف مشترکی را دنبال میکنند. این مردم در میان خود طبقات بشدت متخاصم با منافع صد درصد متضاد را با خود دارند که کل تحولات اصلی جامعه مهر مبارزه آنها به عنوان طبقات اصلی و متخاصم در دنیای معاصر، به عنوان طبقه کارگر و بورژوا و ضدیت منافع آنها را بر خود دارد.

مادام که جامعه هر دو طبقه، پرولتاریا و بورژوازی را در متن خود جای داده است، مرز اراء و افکار توده ها با اراء و افکار طبقه حاکم، با دیوار چین از هم جدا نیست. در این جامعه، عبارات، اشعار و مقولات بار دارند، پسوند و پیشوند دارند که باید سعی کرد حد المقذور گفته ها و نوشته های ما شفاف باشند و در خود منظور را برساند و از تفاسیر متعدد جلوگیری شود. در ضمن باید آگاه بود که در این جامعه، خارج از بخش متوهم مردم، کاراکترهای اصلی گردانندگان و افکارسازان طبقه بورژوازی نیز هستند که منظورشان از دموکراسی بسیار سرراست آزادی مردم نیست؛ بلکه نوعی مدل حکومتی و انتخابات پارلمانی است که هر چهارسال یک بار عده ای را منتخب و پس از انتخاب این عده، سیستم دموکراسی آنان را تا چهارسال دیگر به خانه بفرستد! برخلاف تصور مردم، در واقع دموکراسی، اسم مستعار مدل حکومتی نزدیک به بلوک غرب است. اسم مستعاری است برای مخالفت کردن با حکومت های چپگرا و جریانات کمونیست، با ماسک آزادی. در این گیرودار تا ما بیاییم منظور مردم از دموکراسی کدام و منظور بورژوازی کدام است را مشخص کنیم، چرا سرراست شعار آزادی و برابری خود را در مقابل آنان طرح نکرده تا آب از سرمان نگذرد؟ اینجا است که باید از کلمات و شعارها درست و سر جای درست آنها استفاده کرد. در این متن است که باید از کارگران متوهم به دموکراسی پرسید که این چه شعاری است که امروز هم کارفرما و کارگر به نشانه دفاع از منافع خود باید آن را علم کنند؟! بخشی از وجه تمایزات ما بوسیله شعارها و سنت مبارزاتیمان مشخص میشود که باید دقت کافی را در استعمال نه تنها شعارها، بلکه واژه ها و استفاده درست از مقولات بخرج داد. وظیفه آگاهی این است که سعی کند توده ها هر آنچه را که میخواهند دقیق بیان کنند و نه افق بورژوازی گذاشته شده در زبان مردم را، باسم ایده توده ها از وی تحویل گرفت. تاکید ما بر آزادی، رهایی و برابری اقتصادی بجای دموکراسی، به این خاطر مهم است که بورژوازی و سفسطه بازان نمیتوانند راحت آن را لوٹ کنند. علیرغم هر سفسطه بازی و بازی با کلمات الیت کارگزار طبقه حاکم، اشعار و مقولاتی مانند آزادی، کارگری و سوسیالیستی، مقولات کلیدی بوده و کمتر تفسیربردار هستند. برابری اقتصادی را میتوان با شمارش عدد و ساعت کار کمتر و استراحت بیشتر و تشکل کارگری و نه با سر انگشت نشان دادن به نشانه پیروزی در انتخاب یک الیت؛ طول و عرض گرفت.

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

تفاوت دموکراسی با ...

تضاد دموکراسی با آزادی و رهایی، صرفاً از روی تفاوت لغوی دموکراسی با آزادی نیست، بلکه با در نظر گرفتن نقش این دو پرچم برای دو طبقه کارگر و سرمایه دار، می توان آنها را کاملاً از هم تفکیک نمود.
بخصوص تا جامعه طبقاتی است، همیشه سفسطه بازانی پیدا خواهند شد که بخواهند با حرفای و بازی با کلمات، واقعیت های بزرگ را بصورت جملات بی جوهر و اشعار قالبی از محتوی تهی کنند.
ضرورت تفکیک آزادی از دموکراسی، ضرورت تفکیک این دو جنبش متضاد اجتماعی در کلیه سطوح زندگی است.
زیرا نقد طبقاتی، سیاسی و جنبشی نیروهای دموکراسی طلب، نباید به برداشتی اسکولاستیکی منجر شود یا آن را تا سطحی تقلیل داد که گویا تنها با فشار و ضرب وازّه ها و استفاده درست از کلمات (آزادی بجای دموکراسی)، بدون در نظر گرفتن جایگاه، نقش تاریخی، بُعد نظری و کارکرد هر کدام از این شعارها، خارج از زمان و مکان و بدون درک ماهیت نیروهای فعاله بدستگیرنده آنها، ترجمه شود.
باید به جنبش ها و شعارها بصورت زنده، تاریخی و واقعی نگاه کرد و به رسالت، پیام و جایگاه آنها در هر زمان، بطور زنده برخورد نمود.
این ظاهرا خلاف چیزی است که در فوق گفتم که می توان جنبش ها را در بُعد نظری، محتوایی، جوهری و اهداف قائم بذات، از هم تفکیک نمود.
چرا که اینجا تاکید می شود که باید آنها را مطلق فرض نکرده بلکه آنها را بصورت تاریخی، طبقاتی و مجموعه مولفه های مرکب و مرتبط باهم در نظر گرفت.
دقیقاً، به این خاطر ممکن است سرمایه داری یا نوعی از آن، این ظرفیت را از خود نشان دهد که شعار آزادی، رهایی و برابری را بمانند دموکراسی در خدمت حفظ نظام خود ترجمه کند.
سرمایه داری یک نظام پیچیده است و قادر است در اشکال پیچیده خود را بازتولید کند.
بحث این است که ما این پیچیدگی را درک کرده و در هر لباسی بشناسیم و به محتوی پشت اشکال ظاهری و فرم جنبشها و شعارهای این مکتب پی برده و آنها را در متن مبارزه طبقاتی درک نماییم.
حتی میتوان گفت جریانات مختلف برداشت های و تفاسیر مختلفی از آزادی دارند.
یک ناسیونالیست آزادی را، آزاد شدن از سلطه فلان حکومت اشغالگر و حق حاکمیت ملی (حق استثمار کارگران خویش) و نه حق تشکل کارگر و آزاد و رهایی انسان از کار مزدی، رهایی از جنگ، ترس و غیره میداند.
منظور بورژوازی صاحب سرمایه از دموکراسی، آزادی در داشتن حق مالکیت خصوصی... و منظور از برابری، برابری حقوقی شهروندان است.
لذا بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی و پیمای که در آن ایام جامعه از پرچم های سیاسی میگیرد، بدون رابطه ارگانیک آنها با مبارزه برای (لغو کارمزدی یا بقای آن)، مشکل میتوان در خود جایگاه اجتماعی طبقاتی آنها را مشخص کرد.
شعارها در متن جنبش مبارزه طبقاتی معنی کنکرت پیدا کرده و در جای درست می نشینند.
با علم به این روندها و به کمک سایر مفاهیم میتوان منظور ایشان از آزادی، رهایی و برابری چیست را کشف نمود.

جنبش دموکراسی طلبی در امروز نمی تواند، آزادی، رهایی و برابری در بعد اجتماعی و محتوایی کشمکش طبقاتی استثمار شوندهگان با استثمارگران را بسان دموکراسی از محتوی تهی نماید.
اگر فرضاً روزی نوعی از سرمایه داری توانست شعارهای رادیکال و بی تفاسیر گوناگون امروز، مانند آزادی، حکومت کارگری، سوسیالیسم و... همچون دموکراسی از محتوی رادیکل آنها به الفاظ و کلمات مبدل سازد، آنگاه باید ما در فکر پرچم و اشعار دیگری برای مبارزه با نابرابر واقعی باشیم که خود را پشت آنها پنهان کرده است.
ما باید در هر زمان شعار و فرمولی پیدا کنیم که با استراتژی مان جهت نفی هرگونه نابرابری انسانها، منطبق باشد.

"مارکسیست" های جدیداً دموکرات شده، با وام گرفتن دموکراسی از معماران نظم نوین جهانی بجای آزادی؛ در میان طبقه کارگر توهم ایجاد میکنند.
هر جریانی مدعی مارکسیسم، اگر با پرچم دموکراسی در امروز تعیین تکلیف نکند، در واقع مفهوم آگاهی طبقاتی، جوهر و محتوی آزادی را به جملات فریبنده و توخالی به سطح دموکراسی تقلیل داده است.
طبقه کارگر باید شعارهای مبهم، دوپهلو و قابل تفسیر گوناگون را به صاحبان آن پس داده، و خود بسیار شفاف،

پرچم آزادی، برابری اقتصادی و سوسیالیسم را بدست بگیرد.
در امروز سر راسترین روش برخورد کارگری و کمونیستی به این جنبش ملون، این است که، آن را به دموکرات های وطن پرست، فدرالیست های ناراضی از حکومت مرکزی، خرافه پرستانی که اعتراضشان به نبود دموکراسی این است که آزادی خرافات آنان به اندازه آزادی خرافات رسمی هیئت حاکم به رسمی شناخته نمی شود، تحویل داد.

دموکراسی پرولتری!

لنین که وقت خودش حاضر نبود با خواست بورژوازی که آن را در قالب طرفداری از دموکراسی فرموله می کردند، تن بدهد، مرز کمونیسم و کارگر زمان خود را با دموکراتها و لیبرالها، با تعریف دموکراسی پرولتری بدست داد.
نوشته های وی اساساً بر دخالت مستقیم مردم و فراهم کردن شرایط برای شرکت کارگران و زحمتکشان در سرنوشت جامعه و آزادی های مدنی از پابین، بدست پافشاری میکند.
در بسط و تکمیل برداشت لنینی از دموکراسی، باید به روند این جنبش و شعارهایش بصورت یک پروسه تطور تاریخی نگاه کرد.
در آن زمان دموکراسی بمنزله جنبشی جدا از طبقه کارگر، تازه در آغاز راهی بود که اکنون آن را پیموده است.
بحکم چند مولفه از جمله شرایط تاریخی، تفاوت جایگاه آن شعار در کشمکش طبقات آن ایام با امروز و عدم اختصاص انرژی و زمان کافی به نقد جامع و کامل این شتر- گاو- پلنگ (اگر بورژوازی را از در بیرون کردید- از پنجره دموکراسی وارد شود)، لنین همه جانبه با آن تسویه حساب نکرد.
لیکن بی انصافی است اگر گفته شود که لنین قصوری داشت که منظور او و حزیش از دموکراسی همان آزادی بود.
یا ظرفیت او و حزیش آنقدر بود.
در پروسه تاریخی مبارزه استثمارشوندگان با استثمارگران، این مولفه ها نتیجاً تغییر کردند و این پرچم جایگاه بینابینی و سمپاتی با کارگر خود را، با حراست تمام از بنیاد های مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، فیصله داد.
اگر در دوره لنین، آن به معنی آزادی بود، امروز به معنی حاکمیت پارلمانی است و به مفهوم واقعی آن دوران نامربوط، امروز دموکراسی چیزی نیست جز اعمال حاکمیت و دیکتاتوری طبقه بورژوا بر طبقه کارگر.

جنبش کمونیستی پس از لنین در این زمینه مدیون منصور حکمت است که بطور منسجم به این مقوله پرداخت.
به یمن این متدولوژی لنینی منصور حکمت، شناخت ما از این پرچم بورژوایی صدها گام از زمان لنین جلوتر است.
با این همه، هنوز سوسیالیست های هموزن دموکرات ها هستند که با کلیشه کردن برخورد لنین در آن زمان، از نقد ریشه ای کمونیستی به جنبش دموکراسی و فاش کردن تفاوتهای آن با آزادی جلوگیری میکنند.
آنان هر جنبه مثبت دموکراسی هست، آن را پرولتری و هر چه منفی است، دموکراسی پارلمانی یا در رادیکالترین حالت، دموکراسی بورژوایی می نامند.
ما برای جاری کردن متدولوژی منصور حکمت بر جنبشمان، باید مرز خود را با این شتر- گاو- پلنگ روش تر کرده تا با آنان تداعی نشویم.
اعلام اینکه دموکراسی در امروز شعاری پرولتری و محمل آزادی اقتصادی نیست، قدم اول در این راستا است.
باید با یقین به طبقه کارگر توضیح داد که پرچم دموکراسی، پرچمی برای تبدیل کردن احزاب انقلابی به رفرمیست، آزادی رسوخ ایده های بورژوازی در کمونیسم و فاسد کردن اتحادیه های کارگری و فروختن افق بورژوازی مبلس به آزادی به آنان است.
این پرچم صلح و آسایش و علیه خشونت نیست، پرچم تحکم و به تمکین کشاندن مردم صلح جو در مقابل خشونت دولتی و کشورهای دارای سلاح های اتمی است.
جناح لیبرالیست و به ظاهر اوماننیست جنبش یاد شده، که در مقابل دارندگان بمب اتم کشورهای دموکراسی طلب، لال و رام شده هستند؛ با پاره شدن بادکنک دست پسربچه کارگر در خیابان، صد ثن تنوری ضد خشونت می نویسند!
بر خلاف ادعای ایدئولوگهای راست که گویا اگر در جامعه دموکراسی باشد دنیا بهشت میشود و آنانیکه جدیداً به دموکراسی ملحق شدند و حلال همه مشکل را دموکراسی میدانند؛ دموکراسی پرچم صلح نیست، پرچم مخالفت با برابری اقتصادی با سبک طبقه بورژوازی در عصر ۲۱ است.
هدف غایی تمام جریانات بورژوایی از دموکراسی، نفی افق

هژمونی پرولتاریا (تا زمانیکه هنوز دولت زوال نشده)، بر جامعه است.
دموکراسی بیشتر ظرفی برای مجاهدت راست ها و دموکراتها جهت درهم شکستن هر گونه مبارزه رادیکال، سلبی و کمونیستی علیه بر چیدن نظام سرمایه داری است.
زنگ بیداری روح خفته ناسیونالیسم بمنظور انشقاق در صفوف طبقه کارگر جهانی و نهضت ملت سازی است.
تبلیغ و ترویج میدیای دموکراسی، ستایش و سر تعظیم فرود آوردن بورژوازی در برابر آن، مساله عجیبی نیست، آنها تلاش میکنند به عنوان طبقه حاکم دموکراسی را با آزادی یکی قلمداد کنند تا به حاکمیت بورژوایی خود مفهومی عامه پسند بدهند و بهتر طبقه کارگر را فریب دهند و خلع سلاح کنند.
جنبش نامبرده در امروز، هدف خود را نقد خرافات مذهبی و خرافات ملی تعیین نکرده، بلکه هدف آزادی همه افراد در پراتیک کردن دین و مذهب و تطبیق دادن آنها با زمانه و با اصول دموکراسی است.
از آنجاییکه نامبردگان دموکراسی را با آزادی اقتصادی مردم مرتبط نکرده، تنها فقر آزادیخواهی خود را به نمایش می گذارند.

پیشکسوتان این (متدولوژی) اندیشه، در اوائل انکشاف تولید سرمایه داری، طوری به مردم حقنه کردند که تنها عامل بدبختی انسان مناسبات فئودالی، عقب ماندگی فرهنگی، توسعه نیافتگی صنعت، زندگی روستایی و بی سوادی توده ها است.
به مردم قول دادند که اگر روزی، جامعه صنعتی شود، زندگی روستایی به شهری و بی سوادى را با یاسوادى جایگزین کرد- و اگر، برق، تلفن، مطبوعات، روزنامه و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشت، همه خوشبخت خواهند شد.
امروز جوامع سرمایه داری مهد دموکراسی توسعه یافته، صنعتی شده، زندگی شهر نشینی غالب است، مناسبات عقب افتاده فئودالیستی از بین رفته، انقلاب انفرماتیک انترنیت، فیس بوک، توییتر، رادیو، تی وی...اختراع شده اند، اما آزادی و برابری کامل اقتصادی انسان متحقق نشده است!
همه آن مولفه ها تنها نشانه دوران بلوغیت سرمایه داری هستند و هنوز باید کار دیگری برای تحقق برابری انسان انجام داد!
از نتیجه برای برابری چیزی بیش از دموکراسی لازم داریم و آن انقلاب و اقدامات سلبی یک طبقه (طبقه کارگر) در متحول کردن رابطه کارگر با اقتصاد است.
برای برابری کامل انسان، تعیین تکلیفی که مشخصات آن بصورت اصول کمونیسم مدون شده، با سرمایه داری ضرورت است و باید اتفاق بیافتند.
مضمون و جوهر اقدام اجتماعی این طبقه تعیین کننده تعالی انسان و حدود و ثغور آزادی می باشد و نه کدام یک از طبقات از دیگری باسوادتر، دموکرات تر و با فرهنگ تر است.
در تعیین جایگاه جوهر و محتوایی پراتیک طبقاتی نیز، دخالت دادن عنصر دموکراسی، آن گونه که بناحق مد شده و تقدیس می کنند، بناحق در جایگاه آزادی نشانده اند.
کسانیکه با مخدوش کردن مرز آزادی با دموکراسی، باعث ابهام و این یکی را (دموکراسی) جای آن دیگری (آزادی) می گذارند، هدفشان خدمت به آزادی و رهایی بشر نیست، بلکه با اهرم دموکراسی میخواهند به جنگ برابری اقتصادی بروند.
گرایشات و جنبش هایی که دارای جوهر مترقی و انسانی و قائم بذات نباشند، با دکلمه دموکراسی، انقلابی و انسانی نمی شوند.
همچنانکه جنبش های ملی گرایی عصر حاضر مکرراً بسم الله دموکراسی سر میدهند و در عین حال خودشان چماق بدست مجری کثیف ترین و ضد انسانی ترین سیاست های بورژوازی به بن بست رسیده امروز هستند.
این دموکراسی و حق آزادی صوری نیست که دامنه مادی آزادی مردم و قدرت آنها را تعیین می کند، بلکه شرایط مادی و نقش آنان در کنترل بر امور اقتصادی، موقعیت شغلی و اجتماعی آنان است.
در تحلیل نهائی این مکاتب طبقاتی- اجتماعی و جنبش ها و البته قبل از همه توازن قوای میان آنها است که سهم بشریت را از آزادی تعیین میکنند.
مساله تا به کمونیسم و طبقه کارگر مربوط است، بدست گرفتن دموکراسی در امروز، بیشتر باعث سردرگمی، گمراهی و مخدوش کردن مرزها است تا بالا بردن آگاهی.
این سمبل برابری طلبی و ضد کاپیتالیسم نیست.
این توده های مردم هستند که باید گنجشک را به نرخ قناری از جنبش دموکراسی طلبی نخرند.

البته این امتیازی به نظام مبتنی بر دموکراسی پارلمانی و حکومت منتخب مردم در کشورهای اروپایی در مقایسه با حکومت الیگاریشی و اریستوکراسی است که از نظر حقوقی، پسر هر طبقه ای امتیازی به نظام مبتنی بر دموکراسی پارلمانی و حکومت منتخب مردم در کشورهای اروپایی در مقایسه با حکومت الیگاریشی و اریستوکراسی است که از نظر حقوقی، پسر هر

کمونیست ۲۱۸

خانواده بیکار و با راننده اتوبوس لندنی، آزاد است که به دختر ملکه انگلیس پیشنهاد ازدواج بدهد.
ولی در بُعد پراتیک، تنها میلیونری چون پسرمحمد الفهد (باز با باز و کیوتر با کیوتر) شانس وصلت با خانواده سلطنتی (دایانا) دارد- آن هم اگر از تهدید و ترور معماران اصلی سیستم دموکراسی جان سالم بدر برد.
در جوامع سرمایه داری مهد دموکراسی، هر کارگری حق کاندید شدن برای هر مقام دولتی دارد، ولی با حاکمیت دموکراسی، تا صد سال دیگر عملاً یک کارگر با حفظ مقامش شانس مقام نخست وزیری انگلیس را بدست نخواهد آورد (۱).
در کشورهای اروپایی عملاً دموکراسی هست و مردم می توانند هر چهار سال یک بار "نماینده" انتخاب کنند و هرچه که دوست دارند آزادانه بیان نمایند.
اما این حق انتخاب و آزادی بیان متناظر بر اصول دموکراسی، هیچ تغییر بنیادینی را در کنترل سیستم اقتصادی و اجتماعی توسط طبقه حاکم (بورژوازی) بر زندگی همان مردم (طبقه کارگر) نمی کاهد(۲).
با وجود دموکراسی در این جوامع، به اندازه تعداد مساجد کشورهای اسلامزده ایران و ترکیه، کلینیک روان پزشکی (در مثال مناقشه نیست) در انگلیس و... برای معالجه افسردگی مردم وجود دارد!
در سایه سر نهادهای تصمیم گیرنده بورژوازی در این کشورها، انتخابات چنان بی خاصیت شده است که در اغلب موارد نیمی از جمعیت سالها در آن شرکت نمی کنند؛ زیرا با تجربه به این حقیقت پی برده اند که با رای آنها آب از آب تکان نمی خورد.
حکومت ها آنچه را که خود دوست دارد انجام می دهند.
همه به یاد داریم که سه میلیون نفر از مردم انگلیس در سال ۲۰۰۳ در شهر لندن به خیابان آمدند تا جلوی حمله حکومت انگلیس به عراق را بگیرند.
اما حکومت از تصمیم قلدرمنشانه خود منصرف نشد و کار خودشان را کردند.
یک میلیون نفر از مردم انگلیس در سال۲۰۱۱ به خیابان آمدند تا جلوی حمله دولت به بیمه های اجتماعی و قطع رفاهیات مردم را بگیرند.
ولی حکومت منصرف نشد و آن را قطع کرد.
با حمایت دولت های دموکرات از عناصر سرمایه دار در کشور های مهد دموکراسی، فاصله بین غنی و فقیر روز به روز بیشتر می شود.
در متن سیستم نامبرده، نقش اجتماعی انسان حاشیه ای و جایگاه انسان مجرد برجسته شده است.
خلاصه داستان به این سادگی است: شما (مردم) بفرمایید هرچه را که دوست دارید بگوئید؛ اما ما (طبقه حاکم) دموکراسی را تحویل شما خواهیم داد تا آسوده خاطر کارخودمان را بکنیم.

این مساله که ما دموکراسی را بر حکومتهای نظامی، توتالیتر، الیگاریشی و مستبد ترجیح میدهیم، مانع از نقد ما به آن نمیشود.
چرا که دموکراسی نسبت به آزادی از زمانه عقب است.
دموکراسی بدلیل عدم تغییر مناسبات اقتصادی و رابطه تولید کنندگان با این سیستم، آزادی را به حکمی بدون پشتوانه و غیر قابل اجرا و تضمین نشده تبدیل کرده است.
جنبش یاد شده در تحلیل نهایی بصورت سازش ناپذیر علیه سلطه بورژوازی بر هستی اقتصادی و اجتماعی انسان مبارزه نمی کند و آنها را تعبیر نمی دهد.
و در صورت عدم تغییر این مناسبات اقتصادی، جامعه روی پله ای که هستیم می ماند و تناقضات موجود رفع نشده باقی خواهد ماند.
تنها با خلع قدرت سیاسی و اقتصادی از طبقه استثمارگر و خارج کردن سرنوشت بشر از دست بازار و سیستم دموکراسی طلبی کنونی است که به معنی واقعی برابری اقتصادی انسان تضمین می شود.
این جنبش کمونیستی است که به آنچه بدست آمده راضی نشد و راه بالاتر از دموکراسی به جلو رفتن را به ستمکشان نشان میدهد.
طبقه کارگر با تسلیم نشدن در برابر محدودیت ها و افق بورژوازی نهفته در دموکراسی، مدافع صالح آزادی برای همه است.
این جنبش کمونیستی است که ضمن تلاش برای زیرو رو کردن مناسبات نابرابر کنونی و تبلیغ و ترویج درک ضرورت هژمونی کارگری، دستاوردهای تاکنونی بشر در زمینه آزادی را نیز پاس داشته و تثبیت میکند.
به میزان پیشرفت در این عرصه ها، سهم ما از آزادی نیز تعیین میشود.
تفاوت اساسی بین آزادی و دموکراسی این است که چگونه باید به دو طبقه- یکی بعنوان حاکم و دیگری محکوم در همه سطوح پایان داد.

۲- ماهیت نیروهای جنبش دموکراسی طلب

^[1]

تفاوت دمکراسی با ...

دوم مسالۀ درک مفهوم دمکراسی، ضرورت توضیح و پرداختن به ماهیت نیروهای طرفدار این جنبش در امروز است. بدون در نظر گرفتن جایگاه نیروهایی فعاله بدستگیرنده این پرچم سیاسی، تنها با تفاوت لغوی آزادی و رهایی با دمکراسی، نمی توان این مرزها را صد در صد از تفکیک نمود. در بخش اول گفتم دمکراسی در امروز پرچم دست حکومت‌های سرمایه داری کشورهای متروپل، نهادهای مهندسی افکار ارتجاعی، کارتل های مرکز ثقل بازار آزاد و هر نیروی مرتجعی است که کمر به استثمار بیشتر کارگران بسته است. کشورهای مهد دمکراسی که خود چماقداران لشگرکشی ها، بمب انداختن بر سر مردم و باعث ویرانی شهرها... بوده، با در اختیار داشتن زراتخانه سلاح‌های اتمی، خود عامل اصلی تهدید نابودی کره زمین و حیات بشر هستند. دمکراسی، همه این قلدرپها و گندکاری حکومت‌های سرمایه داری متروپل را طی نیم قرن گذشته، دفاع از خود شمرده و اقدام سلبی مردم دپریس شده و مقاومت آنان در برابر افسارگسختگی این حکومت ها را، غیر دمکراتیک میخواند. این دولت ها ، نیم قرن است که کثیف ترین سیاست ها را به اسم طرفداری از دمکراسی بخورد مردم دادند. دولت های دمکرات با سیاست و پرچم آلوده به خون دمکراسی، لشگرکشی های سه دهه اخیر را سازمان داده و توجیه کردند. تمام دمکراتهای ثناگوی دمکراسی، طی نیم قرن اخیر به جنبشهای ملی و مذهبی پر و

بال دادند و آنها را زیر پر و بال خود بزرگ کرده و قلاذه آنها را رها و به جان جامعه انداخته اند. با این پرچم، تا جای عقبگرد و تحمیق به جامعه تحمیل شده که مردم در پیاده روها و مدارس نمیدانند دوست و دشمن کدام است؟- آیا آن یکی پشت فرمان ماشین نشسته، فرمان ماشین را به سوی آنان در خیابان نمی چرخاند؟ با کوبیدن بر تنبک و زرنای دمکراسی و با امپراطوری میدیا چنان گوش عالم را کر کردند تا افق آزادی و سوسیالیسم را از مردم کور نمایند. در نتیجه سرکوب شدن جنبش های چپ و کمونیستی، جنبش های ارتجاعی مثل مور و ملخ از فاضلاب دمکراسی سر بر آورده- بطوریکه برایشان مهم نیست چه کسی را می کشند، مهم این است که تعداد قربانیان هر چه فراوان تر و ابعاد جنایتشان، وحشت ناک تر باشد!

خلاصه، معترضینی که کل اعتراض شان به سیستم نابرابر موجود این است: " معترضانه میگویند دمکراسی نیست! این چه وضعیتی‌ه که من رئیس مملکت خود نیستم"؟ و آن دمکراتی که خرش از پُل عبور کرده پاسخ میدهد: خفه شو دانیاسور دشمن دمکراسی، مگر این نیست که مردم مرا رئیس مملکت کردند"؟ خلاصه دمکراسی از هر دو سوی این دعو‌اها به ابزاری برای ملت سازی، بیدار کردن حس عقب افتاده مذهبی و دفاع از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید مولتی کلچرالایسم است. بر خلاف ادعای متوهمین که گویا کارگران میتوانند با دمکراسی آزادیشان را بدست آورند؛ نه در بُعد نظری و نه در عملکرد سیاسی، این پرچم، چنان رسالتی

روحانی از کارگران معدن انتقام می گیرد!

مظفر محمدی

به دنبال فراری دادن روحانی که برای کسب رای و آبرو به دیدار کارگران معدن که رفقایشان زیر آوار معدن خفته بودند و پس از اینکه روحانی دوباره رییس جمهور شد و خرش از جوی پرید، دیگر نیازی به رای و اعتماد و نظر کارگران ندارد. در نتیجه اولین گام رییس جمهور روحانی، گرفتن انتقام از کارگران معدن است. این بار کارگران باید از روحانی معذرت خواهی کنند و پا را از گلیم خود فراتر نگذارند. اما قابل فهم است که این عمل هم به معنای ترساندن کارگران است و هم روحانی می‌خواهد کارگران معدن او را ببخشند!

اما روحانی باید بفهمد که انتخاب مجدد او به ریاست جمهوری به معنای 4 سال دیگر صبر و انتظار و توهم کارگران و زحمتکشان به گشایش اقتصادی و سیاسی او نیست. این دوره به پایان رسیده است. اولویت روحانی در دور دوم ریاست دولتش این است که خود را برای مقابله با تعرض طبقاتی و سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر و زحمتکشان آماده کند. این دوره، دوره نبرد رودر روی دو طبقه است که هر دو جایگاه واقعی و طبقاتی خود را خوب می‌فهمند. مثل این است

ندارد و هیچ دمکراتی آن را با محو پول، کارمزدی، آزادی اقتصادی و هژمونی طبقه کارگر ترجمه نمی‌کند. بحکم آنچه تا همینجا گفته شد، باید این پرچم مدافع بازار آزاد، مدافع حفظ شرایط استثمار انسان و پرچمی که می‌رود تا به یک ظرف تماماً ضد کمونیستی تبدیل شود- آنطوری که هست، به صاحبان آن تحویل داده و خود پرچم و شعاری را برداریم که روشن و بی تفسیر علیه مناسبات موجود بوده و توسط سرمایه داری قابل مصادره نباشد. زمین دمکراسی طلبی، زمین سفتی برای طبقه کارگر نیست که در آن به مسابقه با بورژوازی بپردازد که چه کسی بیشتر دمکرات و منظور ما از دمکراسی و منظور ایشان کدام است. آزادی و برابری اقتصادی با پرچم دمکراسی طلبی ممکن نیست. اشخاصی خیرخواه و دلسوز کارگران که هنوز دمکراسی را مصادف با آزادی می‌دانند، به جایگاه تاریخی، اجتماعی و طبقاتی نیروهای پشت این جنبش در امروز، بصورت فاکتچوال توجه نمی‌کنند. ما باید سر راست صورت مساله جنبش مان را از آزادی و برابری اقتصادی انسان شروع و با آن ختم کنیم. قبلاً اشاره شد که به تنهایی و از روی خود اشعار بدون مفهوم اجتماعی پشت آنها، نمی‌توان به خاصیت آنها پی برد. اگر ما علاوه بر نقد نظری، عکسی از پرچم دمکراسی با کسانی که آن را حمل می‌کنند بگیریم، آنگاه جایگاه آن قابل فهم تر خواهد بود.

ما تنها با جدا کردن پرچم و صفوف خود از این شتر- گاو- پلنگ قادر خواهیم بود اعتراض جنبش مطالبات نفی سرمایه داری را هدایت کنیم. امروز

با قدرت گیری طبقه کارگر، بار دیگر و شاید برای اولین بار در نزدیک به 4 دهه‌ اخی، ر سرها را به طرف خود بر می‌گرداند و سکان مبارزات اجتماعی و مطالبات اقتصادی و سیاسی و آزادیخواهانه را به دست خواهد گرفت. این دوره را می‌توان آغاز پایان تقابل "همه با هم" علیه جمهوری اسلامی نامید. جامعه ی ایران حول بورژوازی حاکم و در اپوزیسیون از هر قماشش، بهمراه حامیانشان در درون اقشار میانی جامعه از طرفی و طبقه ی کارگر با پرچم طلبکارانه ی مطالبات انبار شده از طرف دیگر قطبی می‌شود. طبقه کارگر به میدان تعرض طبقاتی وسیاسی جدید قدم می‌گذارد.

طبقه کارگر نه مغز کوچک و نه جثه ضعیفی دارد. کمونیسم ابزار مبارزه ی طبقه ی کارگر است و این طبقه همچنین از اعضای ده‌ها میلیونی‌ای شامل خود و خانواده هایشان تشکیل می‌شود که با تعرضات مکررش جامعه را تکان خواهد داد و می‌توان گفت بیدار خواهد کرد. این دوره را باید دوره بیداری نامید.

اما این اتفاقی نیست که خود بخود بیفتد. امروز

بهبتر و بیشتر از هر دوره‌ای کارگران کمونیست می‌توانند کمونیسم را ابزار مبارزه طبقه کارگر قرار دهند. می‌توانند طبقه کارگر و زحمتکشان ده‌ها میلیونی را برای استفاده از فرصت و شرایط

کنونی آماده و متحد کنند، سازمان دهند و به میدان نبردهای سرنوشت ساز بکشانند. می‌توانند باسازماندهی یک تعرض سراسری طبقاتی، توازن قوا را بین پرولتاریا و متحدینش و

۱۵

این پرچم، کمونیسم کارگری و این شعار، آزادی، برابری کامل اقتصادی و حکومت کارگری است. در کشمکش طبقه کارگر و کمونیست ها با سرمایه داری و لیبرالیسم، دمکراسی ابزار دست استثمارگران علیه آزادی، رهایی و برابری اقتصادی آنان است. مسافران راه آزادی، با تابلوهای رهنمای دمکراسی، به مقصد نرسیده و سر از بیابان و جنگل "نظم نوین جهانی" در خواهند آوردند.

(۱) کیس لُخ والسا یک استثنای بر این قاعده است که در یک شرایط ویژه تاریخی و برای کوبیدن میخ بر تابوت کمونیسم شرقی بود که از کارگری به رئیس جمهوری لهستان رسید. و این در زمانی بود که هنوز کشور لهستان به جرگه کشورهای دمکراسی طلب نه پیوسته بود.

(۲) روز هفتم ماه ژوئیه ۲۰۱۱، هنگامی به اداره کوچکی در شهر لندن وارد شدم، به میزکارمند اداره نگاه کردم، یک کامپیوتر را مثل برده ها و اسیران زندانی شده قرون وسطا در سپاهچال ها چگونه با قفل و زنجیر می بستند، چند بار با زنجیر و قفل، آن را قفل کرده بود- تا برده های بظاهر "آزاد " شده از سپاهچال و زندان دنیای معاصر، کامپیوتر وی را غارت نکنند! آن کارمند که نظرات سیاسی من را از قبل میدانست، شروع به تعریف و تمجید از دمکراسی و پرت و پالا گفتن به سوسیالیسم کرد. من با اشاره به زنجیر و قفل میز و کامپیوتر ایشان، فقط با طنز گفتم: ماشالله به این همه قفل و زنجیر دمکراسی!

بورژوازی و حامیانش به نفع طبقه ی خود تغییر دهند. شرایط کنونی از همه ی کمونیست ها و سوسیالیست های صفوف طبقه کارگر می‌طلبد که بدوا خود درکمیته های کمونیستی کارخانه ها و مراکز بزرگ و کوچک کار و محلات متحد شده، سازمان یافته و به عامل قدرتمندی برای متحد کردن و سازمان دادن کارگران و ایجاد همبستگی طبقاتی و سازماندهی تحرک و تعرض سراسری طبقه کارگر، تبدیل شوند.

برخلاف مایوس شدگان از نتایج نمایش انتخابات و با رقصان حامی این و آن کاندیدای ریاست جمهوری و جشن های پیروزی روحانی، دوره ی جدید تعرض طبقاتی و سیاسی و اجتماعی در راه است که نمی‌گذارد بورژوازی آب خوشی از گلوش پایین رفته و سکان قدرت و زور و فریب را از دستش خواهد انداخت. دوره‌ای که همه ی کمونیست ها و فعالین و رهبران طبقه کارگر و توده های زحمتکش دستشان را در دست همدیگر گذاشته و صف محکم طبقاتی طبقه کارگر و زحمتکشان را در مقابل صف ارایی بورژوازی حاکم و حامیانش ایجاد کنند. جامعه ایران می‌رود شاهد وضعیتی باشد که شعارها و وعده های آزادی و امنیت و رفاه را از دست مدعیان رنگارنگ بورژوازی ببندازند و خود را برای سرنگونی انقلابی کل بورژوازی و دولتشان، آماده کند.

خرداد ۹۶ (مه ۲۰۱۷)

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر

توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی

موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار

باشد.

از بیان‌ه حقوق جهانشمول انسان – مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان

محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام

میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میدانند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان

مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکنند.

اقتصاد بریتانیا بر سر دوراهی



ثریا شهابی

انتخابات عمومی بریتانیا ۸ ژوئن برگزار میشود. انتخاباتی که اساساً توسط حزب محافظه کار بریتانیا فراخوانده شده بود تا با استفاده از بازی با کارت "برگزیت" و با تکیه بر ترس مردم از عواقب آن، هم شکاف در حزب محافظه کار را کاهش و هم موقعیت متزلزل این حزب را مستحکم کند!

هنوز پژواک اولین نعره های خانم می در مورد خطر برگزیت و خطر بدترشدن اوضاع اقتصادی و نظامی، بدون نشان دادن مجدد ایشان و حزب اش بر کرسی حاکمیت، در فضای سیاسی بریتانیا محو نشده بود، که بسرعت ورق برگشت!

ترس از "اتحادیه اروپا" و هراس از مهاجر و فراری از خاورمیانه، که طی دو سال گذشته توسط جریانات راست افراطی مهندسی شده و محصولات آن توسط حزب محافظه کار درو شده بود، پدیده ای که فضای فعالیت سیاسی و اجتماعی در این کشور را اشغال کرده بود، با شروع کمپین های انتخاباتی بسرعت عقب زده شد.

همه احزاب پارلمانی و بخصوص حزب حاکم (حزب محافظه کار)، مجبور شدند پا به میدان پاسخ دادن به توقعات و مطالبات مردم بریتانیا بگذارند. بهانه های "خارجی" و "برون مرزی" و "رسالت" مبارزه با تروریسم و "ژاندارمی" جهان در اتحاد با هیئت حاکمه آمریکا، زیر فشار واقعیات سخت زندگی مردم بریتانیا، زیر فشار توقعات و اعتراضات گسترده نسبت به افق کور هر نوع بهبود اقتصادی، کنار رفت! سر جدال اصلی سرانجام به سمت طبقه حاکم و نماینده آن در قدرت، و به خانه، بازگشت.

خانم می هم ناچار شد از مسند والایی که دلبخواهی به آن لم داده بود، یعنی پروپاگاند ناسیونالیستی که گویا حزب ایشان و خود خانم می بهترین گزینه مردم بریتانیا برای ارتباط با اتحادیه اروپا و اجرای برگزیت است، پائین بیاورد. خانم می هم ناچار شد در مورد مردم، بیکاری، فقر و بی افقی اقتصادی بریتانیا، صحبت کند و مانیفست اقتصادی حزب اش را به مردم عرضه کند. مانیفست توخالی که مطلقاً کمترین راه خروجی از بن بست اقتصادی که گریبان بریتانیا، همچون همه کشورهای کمپ پیروز بلوک غرب و اقتصاد بازار آزاد را گرفته است، ندارد.

در این گره گاه است که مانیفست رهبر حزب کارگر بریتانیا، جرمی کوربین، کسبیکه در چشم جامعه بریتانیا چپ رادیکال و سوسیالیست افراطی است، رهبری که لباس حزب اش بر تن داعیه های عدالتخواهانه و ترفیخواهانه او بسیار تنگ است، عروج می کند. مانیفستی که پای دولت را برای کنترل و دخالت در اقتصاد، دخالتی جانبدارانه و حمایتی از اقشار فرودست، به میان می کشاند.

مانیفستی که وعده و پیام: ملی کردن مجدد کمپانی های حمل و نقل ریلی، آب و انرژی، افزایش مالیات شرکتها، رایگان کردن مجدد تحصیلات دانشگاهی و در دسترس قرار دادن آن برای طبقات فرودست، افزایش سراسری حداقل حقوق ها، افزایش سرمایه صندوق خدمات بهداشتی،

(NHS) برنامه ساختن یک میلیون خانه مسکونی و در قدم اول در سال اول ساختن یکصد هزار واحد، و دادن اختیارات محلی بیشتر به دولت اسکاتلند، تنش زدایی بین بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی در جریان اجرای برگزیت، میدهد.

شکست سیاست های اقتصادی تاکنونی همه هیئت های حاکمه تاکنونی پس از پایان جنگ سرد، چه حزب کارگر و چه حزب محافظه کار، ناتوانی در حل معضلات اقتصاد بریتانیا، ناتوانی در یافتن راه حلی برای خروج از بن بست اقتصادی، بن بست که گریبان همه دولت های کمپ پیروز جنگ سرد و اقتصاد پیروز بازار آزاد را گرفته است، میدان را برای دخالت از پائین باز میکند.

سرمایه در بریتانیا، همچنانکه در آمریکا و فرانسه و آلمان و ایتالیا و .. در مقابل مدل رشد اقتصاد چینی، قدرت رقابت ندارد. سیاست های تاکنونی ریاضت اقتصادی، سیاست های میلیتاریستی برای ارباب شرکا و رقبای جهانی شکست خورد! معضل حفظ پدیده های جنگ سردی چون ناتو و اتحادهای قدیمی امپریالیستی، حل نشد! همه سیاست های داخلی و خارجی چند دهه گذشته، به قیمت تخریب چند جامعه در خاورمیانه و برجای گذاشتن بطلان امروز، به قیمت خون پاشاندن به جهان و تحمیل فقر و محرومیت بیشتر به شهروندان خود جوامع غربی، فقط و فقط برای این کمپ زمان خرید! زمانی که سوت پایان آن، مدتها است به صدا در آمده است.

جامعه بریتانیا، شکست سیاست های میلیتاریستی و امپریالیستی دولت هایش را به شکست سیاست های داخلی ریاضت اقتصادی گره زد! میدان را برای گرایش چپ و رادیکال، گرایشی که مصائب و معضلات کار و زندگی شهروند بیکار، فقر زده و محروم از خدمات بهداشتی و رفاهی و بی مسکنی و ..، سیاستی که آزادی و رفاه و امنیت، را بر صدر سیاست و اقدامات فوری خود میگذارد، باز کرد. این واقعیت در بریتانیا خود را به حزب حاکم و همه احزاب پارلمانی، تحمیل کرد. برای هر نوع گفتمانی با مردم، باید خطاب به محرومین، مزدبگیران، جوانان بیکاری که افق آینده مشابه حتی نسل والدین خود را در مقابل ندارند، باشد! هر حزب و جریانی که بخواهد از طرف شهروندان جدی گرفته شود باید معضلات کار و زندگی محکومین به زندگی تحت حاکمیت را در مرکز سیاست های خود قرار دهد.

پس از "جاخالی" دادن های پی در پی و مانورهای مختلف راست و حزب حاکم محافظه کار، سرانجام همه احزاب پارلمانی ناچار شدند که به معضلات کار و زندگی مردم بریتانیا جواب دهند. پاسخ به و ارائه راه حل در مقابل: روند رو به گسترش بیکاری و گرانی، عواقب سیاست های ریاضت اقتصادی یک دهه گذشته، قطع و کاهش هزینه های تامین اجتماعی محرومین، کاهش خدمات بهداشت و درمان و آموزش، گسترش تعداد کسانی که قدرت خرید کالاهای اساسی مورد نیاز زندگی را ندارند، روی میز همه احزاب پارلمانی قرار گرفت.

معلوم شد که سیاست های تاکنونی خارجی

میلیتاریستی بریتانیا، برای به تعویق انداختن جدال هایی بود که ریشه اش در معضلات و بن بست اقتصادی در خود بریتانیا نهفته است. فقدان دورنما و الگوی رشد اقتصادی، فقدان توان رقابت با اقتصادهای رو به رشد متکی به کار ارزان و کارگر خاموش، و بدنبال آن و بعنوان عواقب آن فقدان الگوی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ایدیولوژیکی، که بتواند اتحاد پایداری حتی در میان خود طبقه حاکم ایجاد کند، میدان را برای دخالت چپ، طبقه کارگر و کمونیسم باز میکند.

عروج رهبر خلاف جریان حزب کارگر بریتانیا، جرمی کوربین، در این شرایط، بیش از اینکه محصول تلاشهای حزب کارگر و حتی تلاش های ترفیخواهانه خود او باشد، نتیجه شکست سیاست های اقتصادی و نظامی استابلیشمنت بریتانیا است.

چرخش از سیاست های هار و افسار گسیخته اقتصاد بازار آزاد، که تحت عنوان نیولیبرالیسم چند دهه گذشته می تاخت، چاره ای حز سپردن بخشی از مسئولیت اقتصادی به دولت برای مهار عواقب مخرب اقتصاد سرمایه، ندارد. سرمایه داری دولتی، نسخه بازگشت به گذشته، جواب ریشه ای نیست. با این وجود نسخه های شبه سوسیالیستی دهه های شصت و هفتاد، دولتی کردن راه آهن و .. که با استقبال عموم روبرو شده است، اصلاحاتی که ژورنالیسم دست راستی به نام سوسیالیسم علیه اش می کوبد، چرخش مهمی است که باید از آن استفاده کرد.

شکست اقتصاد بازار آزاد و ریاضت اقتصادی، سرها را به طرف اقتصاد سوسیالیستی، هرچند تحت نام ملی کردن ها، هرچند الگوی اقتصاد سرمایه داری دولتی است، چرخانده است. این واقعیت شرایط را برای پیشروی طبقه کارگر و محرومین باز تر میکند.

از این رو است که نهادهای اقتصادی برنامه کوپین را بدبینانه نگاه نمی کنند. سرمایه دوراندیش تر، با نگاه به منافع بلند مدت تر، حاضر است در شرایطی تحت فشار از پائین و با قبول خسارات قابل کنترلی، بخشی و سطحی از دخالت دولت برای حفظ نظام را بپذیرد. تحمیلی است اما سرمایه بزرگ قابلیت تحمل آن را دارد. تا فشار بن بست و بحران اقتصادی تماماً بر سر طبقه کارگر و محرومین خراب نشود، و کنترل اوضاع از دست بورژوازی اصلی، از دست سرمایه بزرگ خارج نشود. تا چپ افراطی و کمونیسم یا راست افراطی و فاشیسم میدان دار نشوند! این حاصل فشار از پایین است و تحمیل. اما برای بورژوازی بریتانیا امروز قابل تحمل است.

اگر اعتماد به نفس جرمی کوربین و طرح ملی کردن های برخی صنایع و افزایش حداقل مزد و .. تعرض به ساحت مقدس سودآوری افسار گسیخته سرمایه در بازار آزاد و بالا بردن مالیات بر درآمدهای بالا و متعهد کردن سرمایه و بنگاههای اقتصادی به بعهد گرفتن هزینه های اجتماعی، با اقبال عمومی در بریتانیا روبرو میشود، که روبرو شده است، باید در انتظار خوش آمدگویی جوامع غربی به سوسیالیسم ارتدکس مارکس و انگلس، بود.

در این شرایط جریانات، شخصیت ها، و احزاب چپ، رادیکال و سوسیالیست، کمونیست میتوانند گل کنند تا شکست دشمن طبقاتی را با پیروزی خود، و آلترناتیو اقتصادی خود، تکمیل کنند!

۳۰ مه ۲۰۱۷



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری – حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سپیده آژند

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب, شبوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۹۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

نورنوو: سچند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

زنده باد سوسیالیسم